

بسمه تعالی

صفحه اول

فصلنامه علمی، فرهنگی، آموزشی ترنم اندیشه

صاحب امتیاز: مدرسه علمی حضرت ولی عصر عجل الله

مدیر مسئول: زهرا رحمتی

سرمدبیر: ناهید سلیمانی مقدم

اعضای تحریری: فاطمه سادات ارفع: دکترای زبان و ادبیات عرب

اکرم باسنا: طلبه سطح چهار فقه و اصول

زهرا رحمتی: دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق

مریم گلچین: سطح سه حوزه علمی

طراح جلد و صفحه آرا: الناز سلیمانی

نشانی: خیابان جمهوری، خیابان جمالزاده جنوبی، کوچه آیرم، پلاک ۱۹، طبقه دوم

تلفن: ۶۶۹۲۸۲۵۱ دورنگار: ۶۶۹۲۷۰۲۵ Email:school.valiasr@yahoo.com

مقالاتی که برای چاپ در فصلنامه پذیرفته خواهد شد که دارای چکیده، کلید واژه، مقدمه و نتیجه باشند. مقالات باید روی یک صفحه A4 به همراه cd در محیط word باشند حتی المقدور چکیده مقاله به زبان دی‌گری (عربی یا انگلیسی) در انتها آورده شود. فصلنامه در ویرایش مطالب آزاد است. مقالات دریافتی مسترد نمی‌شود. دیدگاه‌های مطرح شده در مقالات صرفاً نشانگر نظر نویسنده‌گان می‌باشد.

بسمه تعالی

سلام دوستان نوبتی دی‌گر شد و غواصی در اقیانوس بی‌کران علم فاطمی سلام الله علیها نصیب گردید، به رسم ادب به سراغ فراز دی‌گری از بیانات ایشان در خطبه‌ی فدک می‌رویم. بانوی دو عالم در بیان علل احکام می‌فرماید:

والزکاة تزکیة للنفس و نماء فی الرزق

خدا زکات را پاکی روح آدمی (از پلیدی وابستگی مادی) و سبب فزونی روزی قرار داد.

انسان خاکی که وقتی بدنیا می‌آید هیچ نمی‌داند «و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئاً و جعل لکم السمع والابصار و الافئدة لعلکم تشکرون» «مائده/۷۸» (خدا شما را از بطن مادران بیرون آورد در حالی که هیچ نمی‌دانستید و به شما چشم و گوش و قلب به تدریج اعطا کرد مگر دانا شوید و شکر این نعمت‌ها به جای آرید) و با تمام وجود درک می‌کند که رشد دارد، نادانسته‌ها را یاد می‌گیرد، می‌فهمد که در زندگی و دنیای بیرون از خود قدرت تغیری دارد و خلاصه هر چه می‌خواهد انجام می‌دهد زیرا این انسان است که می‌خواهد و تلاش می‌کند و به خواسته‌هایش می‌رسد: (مثنوی گرگ‌نامه، بهرام سالکی)

اینکه گویی این کنم یا آن کنم
خود دلیل اختیاری است ای صنم

انسانی که در طول زندگی‌اش برای خود، خانواده، بچه‌هایش و ... آنقدر آرزوهای طولانی دارد، که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان: اتباع الهوی و طول الامل...» «نهج البلاغه، خطبه ۴۲» «همانا بیشترین چیزی که برای شما می‌ترسم دو چیز است: پیروی کردن از هواهای نفسانی و آرزوهای طولانی ...»، انسانی با این اوصاف که اولاً خود را ناقص می‌یابد و ثانیاً خواسته‌های بی‌شمار دارد و ثالثاً دوست دارد همه‌ی نیازهایش برطرف شود، او یک زندگی با کمالی در رشد اقتصادی و پی‌شرفت مالی می‌خواهد اما گاهی گمان می‌کند اگر مالش را جمع کند زیاده می‌شود، گاهی به این باور می‌رسد که بخشندگی باعث از بین رفتن مالش می‌شود و بخل و حسابگری برخاسته از آن، او را از نابودی و از بین رفتن مالش نجات می‌بخشد. انسان را چه می‌شود؟! قرآن می‌فرماید: «...الذی جمع مالاً و عدده، یحسب ان ماله اخلده...» «همزه، ۲ و ۳» «همان کس که مال فراوانی جمع‌آوری و شماره کرده (بی‌آنکه حساب مشروع و نامشروع آن کند) او گمان می‌کند که اموالش او را جاودانه سازد، یکی از ذاتیات انسان مطلق طلبی است او هر چیزی را در حد اعلی و بی‌نهایت می‌خواهد، انسان با تمام وجود می‌خواهد که همه‌ی نیازهایش برطرف شود و آنچه او در ابتدای امر ادراک می‌کند آن است که هر کاری و یا هر رشدی در دنیای مادی نیاز به پول دارد، بدون پول، هیچ کاری پیش نمی‌رود، بعضی اوقات حتی خود را بدبخت

می‌داند چرا که آرزوهای طولانی دارد اما راه رسیدن به آن را ندارد، چه فشاری را این انسان تحمل می‌کند، چیزی را می‌خواهد و می‌پندارد خواسته‌اش هم درست و به‌جا است، مطابق قرآن است، مطابق روایات است، مطابق همان آموزه‌هایی است که انسان باید دارا باشد، بعضی اوقات خود را با دی‌گران مقایسه می‌کند و می‌بیند چرا کارها و خواسته‌های‌شان یکی است اما او به خواسته‌اش رسیده ولی من نرسیده‌ام، چرا هیچ راهی برای برآورده شدن خواسته‌اش وجود ندارد، چرا دست به هر کاری می‌زند، به هر دری سرک می‌کشد، اما باز به خواسته‌هایش نمی‌رسد، اینجا مشکلی وجود دارد، چگونه می‌شود رشد، خواستن و درآمد عالی داشتن را با نرسیدن به خواسته‌ها تطبیق داد؟! آیا واقعا پولدار بودن باعث رشد پیدا کردن نمی‌شود؟ قوانینی هست که باید به آن‌ها توجه کرد، رشد، صبر و دورنگری می‌خواهد که اگر به خواسته‌اش نرسید خسته نشود، بی‌انگیزه نشود، خواست و کارش را رها نکند، باید درست و غلط برنامه و خواستش را دریابد؛ اما حیف و صد حیف این انسانی که برای مراتب عالی انسانی خلق شده است خود را در پای‌ترین سطح زندگی قرار می‌دهد، مولوی در (مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۳۷) می‌گوید:

بهر یاری مار جوید آدمی	غم خورد بهر حریف بی‌غمی
مار گیر از بهر حیرانی خلق	مار گیرد اینت نادانی خلق
آدمی کوهی است چون مفتون شود	کوه اندر مار حیران چون شود
خویشتن نشناخت مسکین آدمی	از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت	بود اطلس خویشتن را بر دلق دوخت

انسان کی‌ست؟ مگر نه این است که هیچ نمی‌داند و برای رشد و تعالی کل عمر خود را می‌کوشد، این انسان مگر نباید در دو جنبه مادی و معنوی خود را کامل کند، و مگر نباید برای رشد در هر کدام از این جنبه‌ها تغذیه‌ی مناسب فراهم آورد و از موانع دوری نماید؟ چه می‌شود که انسان مراحل مختلف وجودی خود را نمی‌بیند؟ چه می‌شود که انسان موانع رشد و تعالی خود را نمی‌یابد؟ چه می‌شود که انسان سم را جای تقوی‌تی استفاده می‌کند و هر آن بی‌شترش را هم می‌طلبد؟ چه می‌شود که انسان با تمام قوا مانند در یک مرحله و عقیم ماندن از مراتب و مراحل دی‌گر را به عنوان رشد خود پذیرفته و کل عالم را هم برای این نفهمیدن و ندیدن حقیقت توبیخ می‌کند و می‌پندارد مال او را جاودانه می‌گرداند؟! اما راه رشد در هر دو مرحله‌ی ظاهری و باطنی، بی‌رونی و درونی، اخلاقی و علمی فقط یک مقدمه می‌خواهد همان که بی بی دو عالم فرموده‌اند: گذشت از مال و بخشش آن به حد و اندازه به عنوان کار واجب حیاتی که دی‌نداری هر شخص بدون آن پا بر جا نمی‌ماند، آن زکات است زکات ! خاتم می‌فرماید: زکات باعث تزکیه‌ی نفس می‌شود. ما به دنبال کارهای مختلف می‌گردیم که پاک شویم، ظاهر گردیم،

به خدا نزدیکی شوی، رشد انسانی بی‌ایم و... ما می‌خواهیم بدانیم مسیری که می‌روی درست است یا نه، پس به دنبال ادکار مختلف می‌گردیم، ذکر، زیارت، کمک به دی‌گران، خود را مقایسه کردن‌های مختلف، طوری زندگی کنیم که از دی‌گران کم نی‌آوریم، تمام مدارج موجود در جامعه را طی کنیم، اما می‌بینیم که ولع کمال از بین نمی‌رود که هیچ، هیچ آرامشی هم در کار نیست، این انسانی که توهم زده و مسی‌ر را اشتباه رفته در کل عمر می‌جوشد و می‌کوشد و می‌طلبد اما هر چه تلاشش بی‌شتر می‌شود آرامشش کمتر و احساس رشد و موفقیتش دورتر می‌گردد!!! راه فقط از مسی‌ر بخشش مال است «والزکاة تزکیة للنفس و نماء فی الرزق» فقط بخشش مال است که روح و جسم و مال انسان را کامل می‌گرداند، پاک می‌کند و رزق و روزی را فراوان می‌گرداند و بقیه‌ی کارها نه تنها انسان را جلو نمی‌برد و رشد نمی‌دهد بلکه مانع هم می‌شود و انسان در عین این که از رشد و بدست آوردن مال دور می‌شود توهم می‌زند که در تلاش است تا بزرگ شود و امیدوار است تا شاهد مقصود را در اغوش کشد. اما چه می‌شود که انسان خیلی وقت‌ها دچار افراط و تفریط می‌شود، پس باید بخشش به اندازه، به جا و به موقع باشد در حدی که قرآن می‌فرماید: «و انفقو فی سبیل الله ولا تلقوا ایدیکم الی التهلکة...» «بقره، ۱۹۵» (از مال خود در راه خدا انفاق کنید لیکن نه به حد اسراف و خود را به مهلکه و خطر نی‌فکنید...) پس در این انفاق و گذشت از مال باید رعایت عدالت و میانه روی را در نظر گرفت.

امید آن که راه از چاه شناخته گردد و گذشت از مال و انفاق سرلوحه‌ی کار قرار گیرد.

بررسی چیستی تناسخ و انواع آن از منظر ملاصدرا

زهرا ثابتی

چکیده

تناسخ - انتقال روح از بدنی به بدن دی‌گر - نظریه‌ای است کهن که در حدود ۷ قرن قبل از میلاد در سرزمین هند مطرح گردیده و همواره مورد توجه فلاسفه و متکلمین واقع شده است. صدرالمتألهین در آثار خود ضمن بحث از معاد به این عقیده پرداخته و آن را انتقال نفس از بدنی عنصری به بدن دی‌گر منفصل از آن تعریف می‌کند. وی همچنین نوع دیگري از تناسخ را مطرح می‌کند که از مسلمات شرع بوده و لوازم تناسخ باطل بر آن مترتب نیست.

۱- مفهوم تناسخ^۱

۱-۱- معنای لغوی: تناسخ در لغت مصدر از باب «تفاعل» از ریشه‌ی «نسخ» به معنای زایل کردن، محو کردن، باطل کردن چیزی و چیز دیگری در جای آن آوردن، رد کردن چیزی به چیزی که بهتر از آن باشد است (علی اکبر دهخدا، ج ۱۳، ص ۱۹۸۵۳، محمد معین، ج ۱، ص ۸۰۷).

نسخ یعنی زایل کردن چیزی به چیز دیگری که به دنبال آن می‌آید مثل خورشید و سایه یا برعکس. گاهی از نسخ معنی از بین بردن و گاهی مفهوم اثبات کردن فهمیده می‌شود و زمانی هر دو معنی. مناسخه در میراث و بازمانده ای که بکار می‌رود که بخاطر مردن و از دنیا رفتن ورثه‌ها تقسیم نشده باقی مانده است. اما در مورد قرن‌ها و زمان‌ها که تناسخ بکار می‌رود یعنی ملتی و مردمی یا قومی از پس قوم و مردمی دیگری بیایند و جانشین آنها شوند (راغب اصفهانی، ج ۳، ص ۳۲۴).

با توجه به همین مفهوم محو و زایل کردن و جای‌گزینی چیزی دیگری بجای آن، در ریشه‌ی کلمه، معنای همچون پیاپی گذاشتن زمانها و قرنها - چنانکه گویی هر یک از آنها حکم ماقبل را نسخ می‌کند- در ترجمه‌ی آن آمده است. اخیراً این لغت را به این معنی نیز به کار برده‌اند که: حادثه‌ای نیست که تناسخ نیابد یعنی از حالی به حال دیگر متحول نشود.

۱-۲- معنای اصطلاحی: معنای تناسخ ارواح این است که ارواح از جسمی به جسم دیگری منتقل شوند و تناسخ در اصطلاح هم به همین معناست یعنی «با مرگ یک فرد آدمی، روح او از کالبدش بیرون آمده به بدن یک فرد دیگری چه انسان و چه غیرانسان حلول کند» (ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۵، ص ۴۳).

تعاریف متعددی در کتب مختلف در باب تناسخ آمده که بی‌شتر ناظر به چگونگی انواع تناسخ بوده و معنای کلمه در تمام آنها همان انتقال روح در ابدان مختلف است. از جمله علی بن محمد جرجانی در التعریفات آورده:

«التناسخ عبارة عن تعلق الروح بعد المفارقة من بدن آخر من غیر تخلل زمان بین التعلقین للتعلق الذاتي بین الروح والجسد؛ تناسخ آن است که روح پس از آنکه از بدنی مفارقت کرد به بدن دیگری تعلق بگیری بی‌آنکه میان این دو تعلق فاصله‌ای جاد شود و این تعلق به جهت تعلق و گرایش ذاتی است که میان روح و جسد نهفته است» (علی بن محمد جرجانی، ص ۸۱، نقل از مکتب بازگشت، محمد رضایی، قم، بضعة الرسول، ۱۳۸۱).

در فرهنگ معارف اسلامی درباره‌ی حکم تناسخ چنین آمده است:

^۱ *sisohcyspmeteM* لاتین / *sisohc yspmeteM* انگلیسی / *esohcyspmeteM* فرانسه

تناسخ در حکم عبارت از نسخ و زوال حکمی و ایجاد و تشریح حکمی دیگر است و نزد اهل نظر عبارت از تعلق روح و نفس ناطقه است بعد از تلاشی و فناء بدن ببدن دیگر بدون حصول فاصله میان آن دو. این عقیده از قدیم الایام رایج شده است پاره ای از حکماء هندی و یونانی معتقدند که ارواح آدمی پس از خروج از کالبد وارد در کالبد هائی شود که مناسب با خلق و خوی آن شخص است، ارواح بعضی در کالبد انسانها رود و از بعضی در کالبد حیوانات با رعایت تناسب خلق و خوی او این نوع عقیده در طول تاریخ رنگهای مختلفی به خود گرفته است (سید جعفر سجادی، ج ۱، ص ۲۱۰، ۵۹۱).

این عقیده بین هندیها و ملت‌های دیگر قدیم، شایع شد و مضمون آن این است که روح مرده وارد بدن موجودی برتر یا پست‌تر از آن می‌شود تا در ازای رفتار صاحبش که اکنون فوت کرده است، عذاب بیند یا نعمت یابد. معنی این سخن این است که یک نفس می‌تواند وارد بدن‌های متعددی، چه بدن انسان، چه حیوان، و چه گیاه، شود. غرض از این تناسخ و ورود به بدن‌های متعدد این است که نفس رنج بیند و آزموده شود تا بدین وسیله نقص آن به کمال مبدل گردد و از تعلق به بدن‌ها مجرد شود. اگر بگویند مقتضای این عقیده، قول به جاودانگی نفس است، خواهیم گفت انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر، اضطرابا بقای آن را ایجاب نمی‌کند، زیرا یا از بدنی به بدن پست‌تر منتقل می‌شود و این سیر نزولی آن قدر ادامه می‌یابد تا نفس معدوم گردد؛ و یا از بدنی به بدن برتر منتقل می‌شود و این سیر صعودی آن قدر ادامه می‌یابد تا نفس بکلی از بدن‌ها مفارق گردد و با حقیقت کلی متحد شود و فردیت خود را از دست بدهد (جمیل صبا، منوچهر صانعی، ص ۲۵۸).

ملاصدرا در مقام وجه افتراق میان تناسخ و معاد جسمانی و نیز آنچه که درباره‌ی قوم موسی (ع) واقع شده در عبارتی کوتاه تناسخ را اینگونه تعریف کرده است:

«فالتناسخ بمعنی انتقال النفس من بدن عنصری او طبیعی الی بدن آخر منفصل عن الاول» (ملا صدرا، ج ۹، ص ۴)؛ تناسخ به معنای آن است که نفس و روح از بدن عنصری یا طبیعی خارج شده به بدن دیگری انتقال یابد.

وی در جای دیگر درباره‌ی تناسخی که استحاله‌اش برهانی است می‌گوید:

«فإن استحالة التناسخ إنما یقام علیها البرهان اذا كان عبارة عن تردد النفوس و الارواح فی هذا العالم من بدن مادی آخر... (ملا صدرا، ج ۹، ص ۳۴۲)؛ همانا غیر ممکن بودن تناسخ - که امری برهانی است - در صورتی است که تناسخ را به تردد ارواح و نفوس در این جهان از یک بدن مادی به بدن مادی دیگر تعریف کنیم».

همچنین قطب الدین شیرازی، تناسخ را به منتقل شدن نفوس و ارواح اشقیها بعد از مرگ به پی‌کر حیوانی که با آن نفوس در افعال و خلقیات تناسب دارد، تعریف کرده است: «التناسخ بمعنی انتقال نفوس الاشقیها الی الاجساد الحیوانیة المناسبة لها فی الاخلاق و الافعال» (سید جعفر سجادی، ج ۱، ص ۵۹۱)»

۲- انواع تناسخ

ملاصدرا در يك تقسيم بندي كلي تناسخ را بر سه قسم مي داند:

إن التناسخ عندنا يتصور على ثلاثة أنحاء أحدها انتقال نفس من بدن إلى

- ۱- بدن مابين له منفصل عنه في هذه النشأة...
- ۲- ثانيها: انتقال النفس من هذا البدن إلى بدن آخروي مناسب لصفاتها و أخلاقها المكتسبة في الدنيا فيظهر في الآخرة بصورة ما غلبت عليها صفاته...
- ۳- ثالثها: ما يمسح الباطن و ينقلب الظاهر من صورته التي كانت إلى صورة ما ينقلب إليه الباطن لغلبة القوة النفسانية حتى صارت تغير المزاج و الهيئة على شكل ما هو على صفة من حيوان آخر... (ملا صدرا، ص ۲۳۲)

با توجه به بیانات وي در این بخش می توان گفت تناسخ ملكی یا ملكوتی است و تناسخ ملكوتی نیز یا محض است و یا ملكی:

۲-۱- تناسخ ملكی: همان انتقال نفس از بدن عنصری به بدن عنصری دیگر است. یعنی نفوس آدمی با رها کردن بدن مادی خود به بدن مادی دیگر وارد شود. این همان معنایی است که در مکاتب مختلف هندی برای تناسخ بیان شده تناسخ ملكی با توجه به انتقالی که برای نفس رخ می دهد به دو تقسیم می شود:

الف- نزولی: به این معنا که نفس بدن مادی خود را رها کرده به بدنی و نازل تر، از بدن خود در همین عالم تعلق گیرد مانند این که نفس انسانی پس از مفارقت از بدن خود به بدن یکی از حیوانات منتقل شود. مطابق این قول هر حیوانی سابقه ای انسانی و هر گیاهی سابقه ای حیوانی دارد و از این جهت نفس انسانی را باب حیات ابدان حیوانی و گیاهی می دانستند. اما این که نفس به بدن کدام حیوان تعلق می گیرد به اخلاق و ملکاتی بستگی دارد که در زندگی دنیوی خود کسب کرده است. مثلاً هر گاه حرص بر او غالب باشد به بدن مورچگان و اگر اذیت و آزار دیگران بر او غالب باشد به بدن حیوانی چون مار تعلق می گیرد و اگر نفس به بدن چنبن انسانی هم تعلق گیرد از قسم تناسخ نزولی محسوب می شود.

ب- صعودی: به این معنا که نفس بدن مادی خود را رها کند و به بدنی «شریف تر» و «کامل تر» از بدن قبلی تعلق گیرد. قائلان به تناسخ صعودی معتقدند اولین موجودی که نفس جدی دی را می پذیرد گیاه است و مزاج انسانی نفسی را می طلبد که از درجات گیاهی و حیوانی گذشته باشد. پس در ابتدا هر نفسی به گیاه افاضه می شود. و پس از انتقال از مراتب پایین تر به مرحله ی کاملترین گیاه شایستگی تعلق به بدن نازلترین موجود حیوانی را

می‌یابد و پس از طی مراتب مختلف استحقاق صعود به مرتبه‌ی انسانی و تعلق به بدن او را پیدا می‌کند. پس هر انسانی سابقه‌ی حیوانی و گیاهی دارد (حمید رضا رضانی، ص ۱۶۰).

صدرالمتألهین در تقسیم بندی خود درباره ی این قسم می گوید:

«انتقال نفس من بدن إلى بدن مباین له منفصل عنه في هذه النشأة بأن يموت حيوان و ينتقل نفسه إلى حيوان آخر أو غير الحيوان سواء كان من الأخص إلى الأشرف أو بالعكس و هذا مستحيل بالبرهان (ملا صدرا، ص ۲۳۲). انتقال نفسی در این عالم از بدنی به بدنی دیگر مباین و جدا از او بدین نحو که حیوانی بمیرد و نفس او به بدن حیوانی دیگری و یا به بدنی غیر از حیوان منتقل گردد، خواه (انتقال نفس از بدنی به بدن دیگری) انتقال از موجود احس به موجود اشرف باشد و یا بالعکس و این قسم از تناسخ با برهان، محال و ممتنع است.»

به این ترتیب انتقالی که برای روح انسان نزد تناسخیان مقبول است جنبه‌های گوناگون دارد و تنها شامل گردش روح از انسانی به انسان دی‌گر نمی‌شود بلکه:

۱- یا این انتقال روح از بدن انسان به بدن انسان دی‌گر است که نسخ نام دارد؛

۲- یا از انسانی به پی‌کر حیوان می‌باشد که مسخ است (تماسخ یا مسخ منفصل)؛

۳- یا روح از بدن انسان به بدنه‌ی یک گیاه و نبات نقل می‌یابد که رسخ یا تراسخ است.

صورت اخیری نازلترین مرتبه‌ی تناسخ نزولی است. ملاصدرا در جملاتی کوتاه اشاره به این اقسام دارد:

«لنفس الانسانیة لای تناسخ من بدن الی آخر فی الدنیا سواء کان انسانیاً و هو المسمی بالفسخ او حیوانیاً و

هو المسخ او نباتیاً و هو الفسخ او جمادی و هو الرسخ (ملا صدرا، ص ۳۲۶)»

وی همه ی این اقسام را باطل می‌داند:

«فالتناسخ بمعنی انتقال النفس من بدن عنصری او طبیعی الی بدن آخر منفصل عن الاول محال سواء کان فی

القول انسانیاً کان و هو النسخ او حیوانیاً و هو المسخ و ... او فی الصعود و هو بالعکس من الذی ذکرناه (ملا

صدرا، ج ۹، ص ۴)؛ تناسخ به معنای آن است که نفس و روح از بدن عنصری یا طبیعی خارج شده به بدن

دی‌گری انتقال یابد که این امر [در هر صورت] محال است. چه آنکه این انتقال در سطح پای‌ترین تر صورت پذیری

[و روح] به انسان دی‌گر منتقل شود که نسخ است یا به حیوانی دی‌گر که مسخ است یا آنکه این انتقال در

حالت صعودی واقع شود که عکس آنچه ذکر شده می‌باشد.»

بوداییان و هندوان همه‌ی انواع تناسخ اعم از صعودی، نزولی و مشابه آنرا پذیرفته‌اند (نگا جان بی ناس، تاریخ

ادیان).

۲-۲- تناسخ ملکوتی(حقیقی): عبارت از مثل شدن و متبلور شدن معانی، صفات و ملکات درونی انسان، بصورت‌های مثالی است که مناسب آن صفات باشد. در این صورت یا صورت مادی بدن باقی خواهد ماند که تناسخ ملکوتی محض است یا آنکه صورت مادی بدن نیز بصورت مثالی منقلب خواهد شد که تناسخ ملکوتی ملکی است. این تناسخ نیز شامل دو نوع می‌باشد:

الف: تناسخ ملکوتی محض: در این نوع تناسخ چهره‌ی ظاهری فرد بصورت انسان است ولی چهره‌ی ملکوتی و مثالی او بصورت ملک یا حیوانی درنده‌خو می‌باشد.

«انتقال النفس من هذا البدن إلى بدن أخروي مناسب لصفاتها و أخلاقها المكتسبة في الدنيا فيظهر في الآخرة بصورة ما غلبت عليها صفاته كما سينكشف لك عند إثباتنا المعاد الجسماني... و مسخ البواطن قد كثر في هذا الزمان(ملا صدرا، ص ۲۳۲)».

حکیم متاله صدر الدین شیری‌رازی گفته است: این مساله یعنی تحول و دگرگونی نفس از نشئه طبیعی به اخروی و تبدیل گشتن او به حسب ملکات و احوالی که کسب کرده نه تنها با حقیقت منافاتی ندارد بلکه امری است برهانی و نزد ائمه و صاحبان کشف و شهود محقق است ضمن آنکه نصوص قرآنی و احادیث نبوی به تصریح یا تلویح و اشاره پر است از تجسم نفوس به صور اخلاق، عادات، نیات و اعتقاداتی که فرد تحصیل نموده است. نه تنها دلیل عقلی برخلاف نیست بلکه اصول عقلانی ثابت می‌شود که تناسخ ملکوتی به مدد مکاشفه‌ی حقایق وجودی مخلوقات، عیان و آشکار می‌گردد.

ب- تناسخ ملکوتی ملکی: در این قسم از تناسخ نه تنها باطن شخص دگرگون می‌شود که بدن او نیز تعویب شکل و رنگ می‌دهد و همین بدن مادی به بدن دیگری تبدیل می‌شود. صدرالمجاهدین این قسم را چنین تبیین می‌کند:

«ما یمسخ الباطن و ینقلب الظاهر من صورته التي كانت إلى صورة ما ینقلب إليه الباطن لغلبة القوة النفسانية حتى صارت تغیر المزاج و الهيئة علی شکل ما هو علی صفة من حیوان آخر و هذا أيضا جائز بل واقع في قوم غلبت شقوة نفوسهم و ضعفت قوة عقولهم و ظهر المسخ في الصورة الظاهرة حسب ما قرأناه في بني إسرائيل كما قال سبحانه (وَجَعَلْ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ) و (كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ)» قسم سوم از اقسام تناسخ (که ما آن را مسخ یا تغیر صورت نامیدیم) آن است که باطن انسان مسخ شود و ظاهر او نیز از صورت اولی انسان که قبلا داشت به صورت باطنی وی که بدان صورت مسخ شده است انتقال یابد و این (مسخ که در حقیقت بدترین اقسام تناسخ و رسوا کننده است) به علت طغیان و غلبه قوه نفسانیه او است تا به حدی که مزاج و شکل او را از مزاج و شکل آدمی به مزاج و شکل حیوانی مناسب با صفت باطنی او تغیر و تبدیل می‌دهد و این قسم از تناسخ و مسخ (از نظر علمی و فلسفی) جایز و ممکن است،

بلکه در مورد گروهی از کفار و فساق و فجار که شقاوت نفس در آنها غالب و نیروی عقل و درایتشان ضعیف و قاصر بوده است، به وقوع پیوسته است و مسخ باطنی توأم با مسخ ظاهری و خروج از صورت انسانی طبق آیات قرآنی در طایفه بنی اسرائیل روی داده چنانکه خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید «وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ» (مائده/۶۰) و نیز می‌فرماید «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (بقره/۶۵).

۳- تفاوت تناسخ ملکوتی محض با تناسخ ملکوتی ملکی

با توجه به آنچه گفته شد در تناسخ ملکوتی ملکی چهره‌ی ظاهری فرد متناسب با چهره‌ی ملکوتی او می‌شود. در حقیقت تناسخ ملکوتی محض باطن انسان تبدیلی و مسخ می‌گردد و بصورت، ملک، شیطان، سگ، خوک و غیره در می‌آید بی‌آنکه در صورت ظاهری او اتفاقی روی داده باشد؛ اما در تناسخ ملکوتی ملکی علاوه بر آنکه باطن انسان متحول می‌گردد ظاهر وی نیز از صورتی که بر آن است خارج شده و بصورتی که باطن به آن درآمده منقلب می‌گردد. یعنی افزون بر باطن انسان، ظاهر او نیز از صورت اولی انسانی مسخ شده و بصورت باطن وی در می‌آید. صدر المتألهین این قسم را که در حقیقت بدترین و رسواکننده‌ترین اقسام تناسخ برای تبهکاران است به علت طغیان و غلبه‌ی قوه‌ی نفسانی‌ه فرد می‌داند که این طغیان مزاج و شکل فرد را، از مزاج و شکل آدمی خارج کرده به مزاج و شکل حیوانی مناسب با صفت باطنی او تغیری و تبدیل می‌دهد. حتی در مورد گروهی از کافران، فاسقان و فاجران که شقاوت نفس در آنها غالب و نیروی عقل و درایتشان ضعیف و کم بوده، بوقوع پیوسته است (ملا صدرا، ص ۲۳۳).

طبق این معنا تناسخ ربطی به بدن ندارد و فقط به روح و مرتبه‌ی مثالی مربوط است. روح، مجرد است و اولی‌ن مرتبه‌ی مجرد را که یافت مجرد مثالی می‌شود که حجم، وزن و شکل دارد و مانند صورتی است که انسان در خواب می‌بیند. این صورت مثالی به نسبت صفات و زیات شکل می‌پذیرد و روز قیامت به همان صورت محشور می‌شود.

۴- تناسخ ملکوتی نرد شرع

۴-۱- آیات: در قرآن آیات زیادی را می‌توان یافت که به دگرگونی و تحول صورت، وفق خوی و خلق آدمی دلالت دارد:

«ما من دابة فی الارض و لا طائر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الكتاب من شیء» (انعام/۳۸)

«جعل منهم القردة و الخنازیر و عبد الطاغوت» (مائده/۶۰)

«قلنا لهم کونوا قردة خاسئین» (اعراف/۶۶)

و آیاتی نیز درباره شهادت دادن اعضای انسان بر حسب هیئت‌هایی که با ملکات او مناسبت دارد آمده است:

«وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عَمِيًَّا وَبِكَمَا وَصَمًّا» (اسراء/ ٩٧)

٤-٢- احاديث:

در احاديث نيز همين مساله مطرح گردیده است مانند آنکه پیامبر (ص) می فرماید:

«يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمُ الْمُؤَدِّيَّةُ إِلَىٰ ضَمَائِرِهِمْ وَنِيَّتِهِمْ وَمَلَكَاتُهَا الْمُخْتَلِفَةُ»

و نيز در روايتي فرمود «يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عَمِيًّا وَبِكَمَا وَصَمًّا وَخَنَازِيرًا»

در روايتي ديگر ابوبصير مي گويد:

«در ايام حج از روي خوشحالي به امام باقر (ع) عرض كردم چقدر حجاج و ضجه زنان و عبادت كنندگان زياد شده اند! امام (ع) فرمود اتفاقاً حجاج كم و ضجه زنان و ناله كنندگان زياد گشته اند! سپس فرمود آيا دوست داري آنچه را كه مي گويم باور كني و بالعيان ببيني؟ پس دستانش را به چشمانم قرار داد و دعائي كرد سپس فرمود اکنون اي ابابصير به حجاج بنگر؛ چون نگريستم اكثر مردم را مي موم و خوك ديدم و مؤمن ميان اي شان مانند ستاره ي درخشاني در تاريكي شب بود (محمد باقر مجلسي، ج ٤٦، ص ٢٦١).

ملاصدرا با استفاده از اين آيات و روايات تعريف ذيل را بيان مي كند، «التناسخ الملكوتي هو تمثيل الانسان بصورة ملكاته (ملا صدرا، ص ٢٣٣)؛ تناسخ ملكوتي تمثل روح انسان به چهره اي متناسب با نيات ملكات دروني صفات و رفتارهاي حاصل از آن است»

وي اين مطلب را امري مسلم مي داند:

«أما التناسخ بمعنى صيرورة النفس بحسب النشأة الأخروية مصورة بصورة حيوانية أو نباتية أو جمادية ناقصة المراتب بحسب اختلافها الدنية و عاداتها الرديية، فليس مخالفاً للتحقيق، بل هو أمر محقق عند أئمة الكشف و الشهود، ثابت عند أهل الحق من أرباب الشرائع و الملل. و يدل عليه ظواهر النصوص من الكتاب و السنة، كما في قوله تعالى: "وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ، إِلَّا أُنمِّمُ أَمْرًا لَكُمْ، مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ". و قوله تعالى: "وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ الْفِرْدَوْسَ وَ الْخَنَازِيرَ، وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ" أي مسخهم إليها. و قوله تعالى: "فَقُلْنَا لَهُمْ، كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ" يعني بعد المفارقة البدنية، و قوله تعالى: "وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ" أي على صورة الحيوانات المنتكسة الرعوس، و قوله تعالى: "قَالُوا لِمَ جُلِدْتُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا"، و قوله تعالى: "تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ"، يعني أن صورة الكلب مثلا و لسانه، أي صوته الذي هو بواسطة لسانه، يشهد بعمله الذي هو الشر، و كذا غيره من الحيوانات الهالكة تشهد عليها أعضاؤها بالأفعال السيئة، إلى غير ذلك من آيات النسخ» و أما ما وقع في الحديث

فكقوله: يحشر الناس يوم القيامة على وجوه مختلفة. أي صور مناسبة لهيئاتهم النفسانية المختلفة، و كقوله: كما تعيشون تموتون، و كما تموتون تبعثون» (ملا صدرا، ص ۳۲۷).

این معنا از تناسخ با دی‌گر اقسام آن ماهی‌تی کاملاً متفاوت دارد. اثبات این انتقال و تحول به حسب باطن و حشر نفوس و ارواح به صورتی که مناسب باطن است در تمامی ادیان پذیرفته شده است و همین است که گفته‌اند «ما من مذهب الا و للتناسخ فیہ قدم راسخ» (ابوالفتح احمد شهرستانی، ج ۲، ص ۲۵۵) «.

این تناسخ که از آن به «تناسخ بالحقیقه» نیز تعبیر شده است نه تنها باطل نیست که ثابت و مسلم است و پر واضح است آنچه که متنازع فی‌ه و محل اختلاف و در نظر محققین از فلاسفه و حکما باطل است، همان است که نفوس بعد از مفارقت از بدن در همین دنیا به بدن دی‌گری تعلق گیرد که از آن به «تناسخ ملکی» یاد شد و به نظر می‌آید در تناسخ ملکوتی، تناسخ دی‌گر آن معنای اصطلاحی و متعارف را نخواهد داشت و بمعنای تجسم صفات و تبلور ملکات خواهد بود.

۵- عدم اشکال بر امکان تناسخ ملکوتی:

صدرالمتألهین در رفع اشکال تناسخ مصطلح- انتقال روح به ابدان مختلف- بر تناسخ ملکوتی می‌گوید آن تناسخ زمانی لازم می‌آید که ارواح در همین عالم از بدنی به بدن دیگر مابین با آن منتقل شوند درحالی‌که اگر بدن واحد بوده و جهت و نحوه ی تعلق به آن متفاوت باشد تناسخ ملکی لازم نمی‌آید (ملا صدرا، ج ۳، ص ۲۳۶). تناسخ ملکوتی تحول نفس و انتقال آن از نوعی به نوع دیگر همراه با اتصال است همانند انتقال صورتهای طبیعی به یکدیگر - از جمادیه نبات، به حیوان و به انسان، و سپس به سمت فرشته خوبی یا بئیمه خوبی. با این ترتیب اشکال امتناع انتقال ارواح به ابدان متباین پیدا نمی‌شود:

«أما التناسخ بمعنى تحول النفس و انتقالها على سبيل الاتصال من نوع إلى نوع فليس بمتنع، كنقل الصورة الطبيعية لمادة حلقة الإنسان من الجمادية إلى النباتية و منها إلى الحيوانية و منها إلى الإنسانية ثم إلى الملكية و ما بعدها، أو على وجه التزول، فإن الطرق إلى الدار الآخرة متفاوتة، بعضها طرق السعادة و الوصول إلى دار الكرامة و القرب من عند الله، و بعضها طرق الشقاوة و الوصول إلى دار الانتقام و البعد من رضوانه» (ملا صدرا، ص ۱۴۸) «.

نتیجه:

در آثار ملا صدرا تناسخ به دو معنا مطرح می‌شود: تناسخ ملکی- به صورت صعودی یا نزولی - و تناسخ ملکوتی- حقیقی- . وی ادله ی ابطال نوع اول را در مباحث معاد ذکر می‌کند، اما نوع دوم را از مسلمات شرع می‌داند و آیات و روایاتی در تأیید و تأکید بر آن می‌آورد. تفاوت اساسی تناسخ ملکی با ملکوتی آنست

که در تناسخ ملکی روح از بدنی به بدن دیگر متباین با آن منتقل می شود، اما در تناسخ حقیقی اتصال بدن برقرار بوده و تحول نفس صورت می گیرد.

منابع:

۱. ابوالفتح، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، تهران، اقبال، ۱۳۳۵.
۲. ابوالقاسم حسینی ابن محمد ابن فضل راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، غلامرضا خسروی، بی جا، مرتضوی، چ دوم، ۱۳۷۴.
۳. حکمت الاشراق، شرح قطب الدین شیرازی، قم، اشارات بیدار، ۱۳۶۰.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه‌ی دهخدا، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، بهار ۱۳۷۳.
۵. رضانی، محمد، مکتب بازگشت، قم، بضعة الرسول، ۱۳۸۱.
۶. سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران.
۷. صلیبا، جمیل، صانعی، منوچهر، فرهنگ فلسفی، انتشارات حکمت.
۸. صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی، الحکمة المتعالیه فی اسفار الاربعه، بیروت، دارالاحیاء و التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱ م.
۹. صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی، شواهد الربوبیه، مشهد، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
۱۰. صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی، المبدأ و المعاد، تهران، انجمن فلسفه‌ی ایران، ۱۳۵۴.
۱۱. صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی، تفسیرالقران، تصحیح محمد خواجه‌ی، قم، بیدار، ۱۳۶۴.
۱۲. صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی، اسرار الآیات، مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌ی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۳.
۱۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، تهران، بهزاد، چ اول، ۱۳۸۱.
۱۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ بیست و هفتم، ۱۳۸۶.

مقام معظم رهبری، درباره جایگاه شهر قم در پیروزی انقلاب اسلامی می فرماید: «برای ساختن یک بنا، اول باید پایه های محکم آن را کار گذاشت. هرچه بنا بزرگ تر و سنگین تر و ماندگار تر باشد، پایه های آن محکم تر و قوی تر و شکست ناپذیرتر خواهد بود. اگر ما مبارزه ملت ایران را — که به طور عمومی و تعمیم کننده، از سال ۵۶ آغاز شد، به یک بنای رفیع و مستحکم تشبیه کنیم، پایه های قوی و شکست ناپذیر و ماندگار این بنای مستحکم، در قم نشانده و کار گذاشته شد. قم، یک ذخیره الهی برای اسلام بود.

در روز هفدهم دی سال ۱۳۵۶، مقاله ای با عنوان «ارتجاع سرخ و سیاه» با امضای احمد رشیدی مطلق، در روزنامه اطلاعات درج شد. در این مقاله که در سالروز کشف حجاب به چاپ رسید، به حضرت امام خمینی (ره) اهانت شده بود. با اینکه برای نخستین بار نبود که عوامل نظام به حضرت امام (ره) اهانت می کردند و این بار حتی اهانت به طور صریح صورت نگرفته بود، ولی جرعه ای در شهر مقدس قم زده شد که به قیامی خونین و تاریخ ساز مبدل گردید. این مقاله احساسات و عواطف مردم را نسبت به رهبر و مقتدایان که در تبعید به سر می برد، برانگیخت و خشم و انزجار عمومی از نظام را به همراه داشت.

از عواملی که در شکل گیری قیام نوزده دی و تسریع شکل گیری انقلاب نقش مهمی داشت، شهادت فرزند گران قدر امام بود. شهادت سید مصطفی خمینی (ره)، موجی از انزجار و نفرت را نسبت به نظام در میان مردم برانگیخت؛ چرا که آن را اقدامی از سوی رژیم و به دستور شاه می دانستند. از این رو، مجالس گرامی داشت حاج آقا مصطفی به صحنه های مبارزه علیّه حکومت و حمایت از امام تبدیل شد. در همین محافل بود که مردم به پاس مجاهدت ها و رنج هایی که رهبرشان متحمل شده بود، به او لقب «امام» دادند. پیام ها و سخنان امام (ره) در آن روزها، شعله های انقلاب را فروزان تر و مردم را بیدارتر کرد. رژیم که از روی آوردن همه جانبه مردم به رهبرشان خشمگین شده بود، در اقدامی عجولانه، با چاپ مقاله ای توهین آمیز شخصیت حضرت امام (ره) را زیر سؤال برد. این اقدام، تاوان سنگینی برای رژیم به همراه داشت و به قیام بزرگی علیّه حکومت انجامید. نخستین حرکت اعتراض آمیز در برابر انتشار مقاله موهن در روزنامه اطلاعات، با بیداری روحانیت و مردم قم، فرای انتشار آن؛ یعنی روز هجدهم دی شکل گرفت. در این روز دروس حوزه تعطیل شد و مراجع نیز درس خود را تعطیل کردند. پس از آن بازاریان قم نیز به حوزه پیوستند و مردم به همراه علما و روحانیون به خانه مراجع رفتند و آمادگی خود را برای اقدام علیّه این حرمت شکنی اعلام کردند. مراجع نیز با سخنان خود، ضمن آرام ساختن مردم و روحانیت و تسلی دادن به آنها، افزون بر محکوم ساختن حکومت در این اقدام توهین آمیز، بر ادامه مبارزه و اعتراض ها تأکید کردند.

مردم و علما، صبح روز هجدهم دی به سوی خانه آیت الله گلپایگانی حرکت کردند. به سرعت محوطه درونی و بیرونی خانه ایشان از جمعیت پر و آیت الله گلپایگانی با چهره ای غمگین و افسرده وارد شد. وقتی ایشان آیه استرجاع (إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) را خواند، بغض مردم ترکیب و صدای گریه از هر سو بلند شد. آیت الله گلپایگانی ادامه داد: «ما هم از وارد شدن این ضایعه بزرگ بر جامعه روحانیت و بر فقه و اجتهاد خیردار شدیم. اینها اشتباه می کنند؛ اینها فکر نکنند ما دیگر سکوت کرده ایم و چیزی نخواهیم گفت و دست برمی داریم. اینها باید بدانند که اگر سرنیزه را حتی به زیر گلوی ما بگذارند ما حرفمان را می زنیم.

غروب روز نوزدهم دی، شفق، سرخ و گلگون بود و فضای شهر پر از غم و غربت شده بود. همه جا پر از مأموران شهربانی بود و تظاهرکنندگان پراکنده شده بودند. تنها چیزی که در منطقه درگیری به چشم می خورد، عبا، عمامه و کفش‌هایی بود که از روحانیان و مردم به جا مانده و آغشته به خون بود. مردم به خیابان‌های اطراف ریخته بودند و این اشعار را سر می دادند: «از جان خود گذشتیم، با خون خود نوشتیم، یما مرگ یما خمینی.» این اشعار زیبا در پایان آن روز غم‌انگیز، عشق بی کران مردم را به رهبر محبوب خویش نشان می داد.

در اواسط دی سال ۱۳۵۶، پیک دربار، نامه ای مُهرشده را برای داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی فرستاد و وی نامه را برای انتشار به روزنامه اطلاعات فرستاد. مسعودی، صاحب امتیاز روزنامه، مفاد مقاله را برای آینده روزنامه، خطرناک تشخیص داد و نگران واکنش علما و روحانیان شد، ولی در تماس‌هایی که با وزیر اطلاعات و جهانگردی و نخست وزیر وقت آموزگار گرفت، دریافت که برخی مفاد تند و تخریب‌آمیز آن به خواست شخص شاه در مقاله آمده است.

در این مقاله که نویسنده آن، احمد رشیدی مطلق بیان شده بود، به طور صریح، بی‌حجابی، فضیلت و حجاب، کهنه پرستی و ارتجاع معرفی و به ساحت مقدس امام خمینی (ره) اهانت و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، توطئه استعمار سرخ و سیاه معرفی شده بود. با پخش روزنامه اطلاعات و رسیدن آن به شهر قم، نخستین واکنش‌ها شروع شد. مدرسین حوزه علمیه قم در بیت آیت‌الله حسین نوری گرد آمدند تا اقدامی هماهنگ داشته باشند و پس از بررسی تصمیم گرفته شد تا هجدهم دی، درس‌های حوزه تعطیل شود.

صبح هجدهم دی، طلاب با تشکیل اجتماع بزرگی، تظاهرات و راه‌پیمایی خود را آرام به سوی منازل مراجع آغاز کردند و با تجمع در مقابل منازل ایشان، با دادن شعارهایی به حمایت از امام خمینی (ره) پرداختند. نیروهای امنیتی، با یورش به صف تظاهرکنندگان، اقدام به متفرق کردن و ممانعت از راه‌پیمایی کردند. عده‌ای از طلاب در برابر بیت آیت‌الله العظمی گلپایگانی تجمع کردند و ایشان برای آنان سخنرانی کرد که مفاد روزنامه، توهین به ما بوده و اگر سکوت کنیم، نشانه موافقت ما با آنان خواهد بود.

سپس راه‌پیمایان به سمت آیات عظام رفتند و به سخنرانی آنان گوش کردند. بازاریان قم با دیدن اجتماع حوزه علمیه، تصمیم به تعطیلی مغازه‌های خود در روز ۱۹ دی گرفتند.

روز نوزدهم دی، ساواک و شهربانی به کمک نیروهای کمکی که از تهران وارد قم شده بودند، در سطح شهر، به ویژه در حوالی مدارس علمیه و مرقد حضرت معصومه (س) متمرکز شدند. قشرهای مختلف مردم و طلاب، در میدان آستانه تجمع کردند و دوباره راه‌پیمایی به سوی منازل بزرگان حوزه آغاز شد. نخست، به بیت آیت‌الله میرزا هاشم آملی رفتند. آیت‌الله آملی، در سخنانی به بیان عظمت و شخصیت والای امام خمینی (ره) پرداخت و هیئت حاکمه و رژیم پهلوی را مورد نفرت روحانیت و ملت برشمرد. نیروهای رژیم، با آرایش ضد شورش و نفربرهای نظامی در خیابان‌ها آماده شده بودند.

هنگام عصر، مردم و طلاب، اجتماع کردند و به طرف خانه آیت الله نوری حرکت کردند. سپس درحالی که جمعیت می خواستند از طریق خیابان ساحلی به خانه آیات سلطانی طباطبایی و مشکینی بروند، یکی از مأموران، شیشه بانک صادرات را شکست و به همین بانه، اسلحه ها به طرف مردم، نشانه گیری و تیراندازی شروع شد. با بر زمین افتادن تعدادی از مردم، جمعیت در کوچه های اطراف پناه گرفتند و با هر آنچه به دست می آوردند، مقابل مأموران مسلح رژیم ایستادند. جنگ و گریز تا ساعاتی از شب ادامه یافت. در این روز، دست کم شش نفر شهید و ده ها تن زخمی شدند. پس از این حادثه، طلاب و علمای قم با انتشار اعلامیه ای این سؤال را مطرح کردند که آیا فضای باز سیاسی به این معناست که اگر کسانی به مطالب غیرواقعی روزنامه اعتراض کنند، باید با گلوله پاسخ بگیری؟

با قیام قم، آهنگ حرکت انقلاب با محتوای کاملاً اسلامی، شتاب فزاینده و گسترده تری به خود گرفت و رهبری امام (ره) به عنوان نقش اصلی مبارزه با رژیم شاه ظاهر شد. ۱.

۱. احمدی روحانی، هضت امام خمینی (ره)؛ سایت تیران قم، www.tebyan.com

روحانی، حمید، هضت امام خمینی (ره)، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.

مدنی، جلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.

پارسونز، آنتونی، غرور و سقوط، ترجمه: منوچهر راستین، انتشارات هفته، ۱۳۶۳.

کوثر، موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره)، ۱۳۷۱.

ساواک و روحانیت، حوزه هنری، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.

روحانی، حسن، انقلاب اسلامی، ریشه ها و چالش ها، مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۶.

روزشمار انقلاب اسلامی، ۱۳۵۶/۷/۱ تا ۱۳۵۶/۱۲/۲۹، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.

حسن زاده، رسول، آذرخشی بر تاریکی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

هاشم پور یزدان پرست، سید محمد، همگام با مردم در انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.

طالبی دارابی، ابراهیم، جایگاه قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ در پیروزی انقلاب اسلامی

سید مجتبی نواب صفوی

از وی کی پدی، دانشنامه آزاد

سید مجتبی میرلوحی (۱۳۰۳ تا ۲۷ دی ۱۳۳۴) معروف به نواب صفوی طلبه، بنیان‌گذار و رهبر تشکیلات تروریستی فدائیان اسلام بود و از پیشتازان مبارزات مسلحانه اسلامی بود. او در ترور هژیرو و رزم آرا و حسین علاء و احمد کسروی نقش داشت. وی در سال ۱۳۲۹ کتابی بنام راهنمای حقایق را به چاپ رساند که در آن یک «حکومت اسلامی» ترسیم شده بود. این کتاب به اعتقاد برخی محققان، سلف نظریه جمهوری اسلامی بود. وی از افرادی بود که بر روی افکار سیدعلی خامنه‌ای و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی تأثیر گذاشته بود.

مجتبی میرلوحی سال ۱۳۰۳ شمسی در محله خانی‌آباد و در خانواده‌ای روحانی دیده به جهان گشود. پدرش جواد میرلوحی به دنبال صدور قانون «لباسهای متحدالشکل» در سال ۱۳۱۴ لباس روحانیت از تن بیرون کرد و به عنوان وکیل دعاوی دادگستری مشغول به خدمت شد، اما پس از چندی در پی یک مشاجره سخت، سبلی محکمی به صورت علی‌اکبر داور وزیر عدلیه وقت زد که نتیجه آن گذران محکومیت سه ساله در زندان بود. او چندی پس از گذراندن دوره محکومیت و آزادی از زندان دارفانی را وداع گفت. طی این سه سال محمود نواب میرلوحی، از بستگان نزدیکی مجتبی، عهده‌دار سرپرستی وی بود.

مجتبی در ۷ سالگی وارد دبستان حکیم نظامی شد و سپس در مدرسه صنعتی آلمانی‌ها به تحصیل ادامه داد و در سال ۱۳۱۹ در همان مدرسه تظاهراتی بر ضد کشف حجاب به راه انداخت. او همزمان در یکی از مساجد خانی‌آباد به فراگیری دروس دینی نیز مشغول شد و پس از خروج رضاخان از کشور به فعالیتهای سیاسی روی آورد. سخنرانی وی علیه دولت قوام‌السلطنه در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ در حالی که ۱۸ سال بیش نداشت اولین مبارزه وی علیه حکومت پهلوی محسوب می‌شد. در پی این سخنرانی و تهمتیج دانش‌آموزان دی‌گر مدارس و همراهی عده‌ای از مردم ناراضی، تظاهراتی در مقابل مجلس شورای ملی علیه قوام برگزار شد که با مداخله و تیراندازی پلیس، دو نفر کشته شدند. این حادثه اثر عمیقی در شخصیت مجتبی گذاشت و او را در راه مبارزه با حکومت پهلوی مصمم‌تر ساخت.

در ۱۳۲۲ مجتبی به استخدام شرکت نفت درآمد و پس از مدت کوتاهی به آبادان منتقل شد. مدتی بعد برخورد شدیدی از سوی یکی از متخصصین انگلیسی شرکت نفت با یکی از کارگران صورت گرفت که به دنبال آن، نواب کارگران را به اعتراض و اجرای قصاص دعوت کرد. با دخالت پلیس و نیروهای نظامی، اعتراضات سرکوب شد. نواب نیز فرار کرده و شبانه به وسیله قایق از آبادان به سوی بصره و سپس نجف روانه شد. او برای امرار معاش به ساخت و فروش عطر روی آورد. مجتبی در مدرسه «قوام» نجف اقامت گزید و از همان روزهای نخست، دوستی و رابطه نزدیکی با علامه امینی — که در یکی از حجره‌های فوقانی مدرسه، کتابخانه‌ای تأسیس کرده و در حال

تألیف اثر مشهور خود الغدیر بود، برقرار کرد. وی فقه و اصول و تفسیر را از استادانی چون عبدالحسین امینی، حسین قمی و آقا شیخ محمد تهرانی آموخت.

در این دوران احمد کسروی کتاب شیعی‌گری را نوشت و جمعیت با هماد آزادگان را تأسیس کرد. کتب ادعیه شیعه و کتب شیخ سهروردی را در دی ماه هر سال تحت عنوان «جشن کتاب‌سوزان» آتش زد و این عمل خود را «پاک‌دینی» نام نهاد. کتاب شیعی‌گری کسروی به حوزه علمی نجف رسید. نواب آن را به روحانیان نجف داد. از میان روحانیان محمد حسین کاشف الغطاء، آقا حسین قمی، سید عبدالهادی شیرازی، سید محمد حسینی شاهرودی، سید ابوالحسن اصفهانی حکم ارتداد کسروی را صادر می‌نمایند. در عین حال مجلس شورای ملی هم در نامه‌ای به نخست وزیر خواستار توقیف فعالیت‌های کسروی شد؛ اما کسروی به فعالیت خود ادامه داد. عبدالحسین امینی درخواست نواب را برای صدور حکم ارتداد رد کرده و از او می‌خواهد که تنها به درسش برسد. دوستان نواب و طلاب او را عازم ایران کردند تا کسروی را از انتقادات مذهبی بازدارد. وی پس از چند جلسه بحث و گفتگو با کسروی، وی را عنصری بی‌دین یافت. در نتیجه به کمک سراج انصاری، قاسم اسلامی، مهدی شری‌عتمداری و برخی دیگر از نویسندگان تهران «جمعیت مبارزه با بی‌دینی» را تشکیل داد. اما این جمعیت علی‌رغم تماس‌ها و مذاکرات متعدد نتوانست کسروی را از فعالیت بازدارد. با وجود این نواب صفوی پس از آنکه در آخرین دیدار خود با کسروی، توسط او و گروه مسلح همراهش تهدید شد، مصمم گردید وی را از میان بردارد. او پس از تهیه پول از اسدالله مدنی و محمدحسن طالقانی کسروی را در ۲۹ فروردین ۱۳۲۴ در میدان حشمت الدوله تهران ترور کرد، اما کسروی زنده ماند و نواب را دستگیر و زندانی کردند. وی چندی بعد به درخواست روحانیان ایران و نجف پس از دو ماه، با قید کفالت آزاد گردید. کسروی قرآن سوزی خود را انکار کرد و مبلغ ۵۰ هزار ریال برای کسی که این موضوع را ثابت کند، جایزه تعیین کرد.

نواب صفوی، پس از آزادی از زندان طی اعلامیه‌ای جمعیت فدائیان اسلام را تشکیل داد. وی در این اعلامیه برادری، استقامت و اتحاد را خط کلی جنبش فدائیان اسلام؛ رسیدن به حاکمیت اسلام و قرآن را هدف اصلی جنبش؛ و شهادت و انتقام و فصاح را روش اصلی مبارزه معرفی کرد. نخستین اقدام این جمعیت، کشتن موفق احمد کسروی، نویسنده و محقق ایرانی در ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ در ساختمان دادگستری تهران بود: سید حسین امامی مخفیانه به محفل کسروی راه یافت و در آنجا او شاهد بود که کسروی به فعالیت‌های ضد شیعی خود ادامه می‌دهد. نواب طوماری تنظیم کرد و خواستار محاکمه کسروی به جرم توهین به مقدسات اسلامی شد. از آنجا که به رأی مثبت دادگاه به نفع‌شان امیدی نداشتند، تصمیم به کشتن او گرفتند. در ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ سید علی محمد امامی و سید حسین امامی به همراه نه نفر دیگر از فدائیان اسلام کسروی را در کاخ دادگستری به همراه منشی‌اش حدادپور به طرز فجیعی به قتل رساندند.

به دنبال اعلام تشکیل دولت اسرائیل توسط سازمان ملل متحد در ۱۳۲۷، به دعوت کاشانی در روز جمعه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۷ اجتماع اعتراض‌آمیز بزرگی در مسجد شاه تهران برگزار شد که در آن کاشانی و نواب صفوی شرکت داشتند. فدائیان اسلام نیز با ثبت‌نام از نیروهای داوطلب، پنج هزار نفر را برای اعزام به فلسطین و نبرد با اشغالگران بسیج کردند که دولت وقت مانع از اعزام آنان گردید.

نواب صفوی در ۲۷ خرداد ۱۳۲۷ بانی تظاهرات عظیمی علیه دولت عبدالحسین هژیو بود. این تظاهرات به فاصله ۴ روز پس از به قدرت رسیدن هژیو به وقوع پیوست. تظاهرکنندگان نمایندگانی را که به هژیو رأی داده بودند، مذمت کردند و خواستار عزل او شدند. در کشاکش تولد جبهه ملی و انتهابات سیاسی پاییز سال ۱۳۲۸، انگشت اتهام تقلب در انتخابات به سوی یکی نفر دراز شده بود: عبدالحسین هژیو وزیر دربار وقت که متهم بود که در تلاش است با تقلب در انتخابات، مجلس را پر کند از وکلایی که هوادار انگلیس هستند. تا قرارداد تازه با شرکت نفت، به تصویب مجلس برسد و کار نفت یکسره شود. در ۱۳ آبان ۱۳۲۸، عبدالحسین هژیو توسط حسین امامی از فدائیان اسلام به قتل رسید. ترور هژیو، شرایط را بیش از پیش تعویب داد و دولت را در برگزاری انتخابات مجلس شانزدهم در تهران به عقب‌نشینی واداشت. محمد ساعد، نخست وزیر وقت، دستور توقف انتخابات را در تهران صادر کرد و نتایج به دست آمده را باطل کرد. در تیر ۱۳۲۹ سپید علی رزم‌آرا به نخست‌وزیری رسید که یکی از مهمترین برنامه‌های او به تصویب رساندن لایحه گس - گلشایان بود. این لایحه از طرف کمیسیون نفت مجلس شورای ملی رد شد و کاشانی نیز طی بیانی‌های بر ضرورت ملی شدن صنعت نفت تأکید کرد، اما رزم‌آرا و اکثریت نمایندگان مجلس همچنان در برابر تصویب ملی شدن صنعت نفت مقاومت می‌کردند. در چنین بن‌بست سیاسی، به دستور نواب صفوی، خلیل طهماسبی از اعضای فدائیان اسلام، رزم‌آرا را در روز ۱۶ اسفند ترور کردند و متعاقب آن، اکثریت مجلس که به شدت مرعوب شده بودند چاره‌ای جز عقب‌نشینی از خواسته خود نیافتند. از این رو مجلس شورای ملی، پس از ماه‌ها کشمکش سرانجام لایحه ملی شدن صنعت نفت را در کمتر از دو هفته بعد از قتل رزم‌آرا، تصویب نمود. البته در مورد جای تردید و شک بسیاری وجود دارد و در همان زمان نیز در روزنامه شاهد در مورد اینکه قاتل از فدائیان اسلام است یا نه، بحث‌های زیادی گردید برخی قتل تیمسار رزم‌آرا را به دستور شاه و به دست یک گروهبان ارتش که محافظ او بود، می‌دانند و علت آن را جلوگیری از کودتای رزم‌آرا بیان می‌دارند.

آشنایی نواب با آیت‌الله کاشانی باعث شد تا از اواسط سال ۱۳۲۴ شمسی علی‌رغم اینکه وی با ملی‌گراها می‌بانه خوبی نداشت اما با آیت‌الله کاشانی بر سر حمایت از آنان به توافق برسد. موضوعی که باعث شد فدائیان اسلام نقشی اساسی در راه یافتن کاشانی به مجلس، نخست‌وزیری مصدق و ملی شدن صنعت نفت ایفا کنند. آنان از ملی‌گرایان خواسته بودند در صورت رسیدن به قدرت اجرای احکام اسلامی را در دستور کار قرار دهند.

بعد از سال ۱۳۲۷ که اقلیت موجود در مجلس مانع تصویب قرارداد گس - گلشایان شد، رژیم برای اینکه حتی اقلیت مخالفی نیز وارد مجلس نشود، توسط هژیو دست به تقلب در انتخابات زد و به بهانه ترور شاه و دست داشتن آیت‌الله کاشانی در این ترور، او را بازداشت و به لبنان تبعید کرد. اینچنین بود که فدائیان اسلام با این جمع‌بندی که هژیو مانع اجرای احکام اسلام شده است، او را ترور کردند و با نامزد کردن آیت‌الله کاشانی و مصدق، بار دیگر گروه اقلیت را در مجلس شورای ملی احیا کردند.

فدائیان اسلام در ماجرای ملی شدن صنعت نفت هم فعال ظاهر شدند و با ترور حاجعلی رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت که به شدت با ملی شدن صنعت نفت مخالفت کرده بود، راه ملی شدن نفت را گشودند. در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ زمانی که اتومبیل رزم‌آرا جلوی مسجد امام (شاه سابق) توقف کرده بود و نخست‌وزیر برای شرکت در مراسم ختم آیت‌الله

فیض قصد ورود به صحن مسجد را داشت، خلایل طهماسبی از اعضای فدائیان اسلام بی‌درنگ از پشت سر با شلیک سه گلوله او را از پای درآورد و خود نیز توسط مأموران دستگیر شد. آیت‌الله کاشانی همان زمان در مصاحبه‌ای در رابطه با قتل رزم‌آرا گفت: «این عمل (ترور رزم‌آرا) به نفع ملت ایران بود و آن گلوله و ضربه عالی‌ترین و مفیدترین ضربه‌ای بود که به پی‌کر استعمار و دشمنان ملت ایران وارد آمد». کاشانی در گفت‌وگویی دیگر نیز با اشاره به این موضوع خاطرنشان کرد: «... نخست‌وزیر مقتول در زمان حیات خود از منافع شرکت نفت جنوب و سیاست استعماری انگلستان به شدت حمایت می‌کرد.

پس از ملی شدن صنعت نفت و نخست‌وزیری دکتر مصدق، به تدریج روابط میان فدائیان اسلام و کاشانی به سردی گرایید، زیرا فدائیان انتظار داشتند که از آن پس اقدامات عملی برای تحقق حکومت اسلامی صورت گیرد. نواب صفوی در این مقطع با چاپ و انتشار جزوه‌ای تحت عنوان «[راهنمای حقایق](#)» اهداف، اصول و شیوه‌های سیاسی و برنامه حکومت اسلامی مورد نظر خود را که در حقیقت منشور فدائیان اسلام بود عرضه کرد. در این کتاب به مواردی همچون جداسازی کامل زن و مرد در محل کار، اجرای کامل حدود اسلامی و محدود سازی کتاب و موسیقی و سینما مگر با هدف ترویج اسلام تأکید شده است. اما کاشانی مهمترین هدف را در آن مقطع حفظ دستاوردهای ناشی از ملی شدن صنعت نفت و کوتاه کردن دست استعمار انگلیس می‌دانست. وی در زمان دولت [مصدق](#) وی را به قتل تهدید می‌کند و پس از مدتی به مخالفت با دولت برمی‌خیزد که در این میان [آیت‌الله کاشانی](#) نیز جانب مصدق را می‌گیرد. نواب در سال ۱۳۳۰ به دلیل پرونده قبلی در ساری به دو سال زندان قطعی محکوم شده بود و به همین دلیل به دستور مصدق، نخست وزیر وقت، مأموران در تیرماه ۱۳۳۰ نواب را در خیابان ژاله (شهدا) دستگیر می‌کنند و با توجه به پرونده معاونت او در قتل رزم آراء پرونده دی‌گری برای او از سوی دادستان تشکیک می‌گردد.

در متن دادنامه دادستان ساری فرزند نیز چنین آمده‌است:

سید مجتبی نواب صفوی فرزند جواد، ۲۹ ساله دارای عیال بدون اولاد ساکن تهران خیابان امیری به کوچه اسلحه دار باشی منزل نواب صفوی به موجب دادنامه شماره ۲۴۳-۲۸/۷/۲۷، دادگاه جنحه ساری که به شرح گزارش مأمورین کلانتری تهران مشارالیه از دیدار آن استنکاف نموده به گناه ورود به عنف به دبیرستان ایران دخت به دو سال حبس تأدیبی و پنج هزار ریال غرامت نقدی... غیباً محکوم گردیده... ۳۰/۳/۲۵.

در ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ دکتر [حسین فاطمی](#) به دست [محمد مهدی عبدخدایی](#) از اعضای فدائیان ترور شد و باعث گردید که دکتر فاطمی تا زمان مرگش از عوارض این زخم رنج ببرد. پس از حوادث تیر ۱۳۳۱ و بروز اختلاف شدید میان جبهه ملی و کاشانی، فدائیان اسلام با وجود اختلافات قبلی از کاشانی حمایت کردند. نواب صفوی در شهریور ۱۳۳۲ به دعوت [سید قطب](#) از رهبران [اخوان المسلمین](#) برای شرکت در «کنگره اسلامی قدس» عازم بیت‌المقدس شد. او در آن کنگره سخنان پرشوری ایراد نمود و مسلمانان را به وحدت برای آزادسازی سرزمین فلسطین فراخواند. وی در این سفر از عراق، سوریه و لبنان بازدید کرد و در شهر صور لبنان با [شرف‌الدین عاملی](#) ملاقات نمود. نواب در ادامه سفر خاورمیانه‌ای خود پس از لبنان به دعوت اخوان المسلمین مصر رهسپار قاهره شد.

این دوره مصادف با کودتای ژنرال محمد نجیب و برکناری ملک فاروق، پادشاه مصر بود. وی در دانشگاه الازهر سخنرانی کرد که با استقبال هزاران تن از حاضران مواجه گردید، و اندکی بعد «جمعیت اخوان المسلمین» به توسط دولت مصر غیرقانونی اعلام شد. نواب صفوی پس از اطلاع، در تلگرافی که از ایران به قاهره مخابره نمود، مراتب نگرانی خود و عموم مسلمانان را از اقدام دولت مصر اعلام کرد و خواستار تجدید نظر فوری آن دولت نسبت به اخوان المسلمین گردید. و در مسیر بازگشت به ایران در عراق طی مصاحبه‌ای کودتای ۲۸ مرداد را به شاه تبریک می‌گوید.

او پس از بازگشت در تهران بی‌بی‌سی‌های به این شرح صادر می‌کند که در روزنامه کیهان ۳ شهریور ۱۳۳۲ به نشر می‌رسد:

هو العزیز - فرمان خدا بالاتر از هر فرمانی بوده اطاعتش واجب تر از اطاعت هر کسی است و هر کس عملاً با احکام خدا مخالفت کند اطاعت او حرام و مخالفتش واجب است. من به همین دلیل با دولت مصدق به شدت مخالف بوده و او در تمام حکومتش از ترس من و برادرانم در گوشه خانه متحصن بود و هر واسطه‌ای برای سازش با من می‌فرستاد چون حاضر نبود که تسلیم حکم خدا شود مأمیوس می‌شد، بزرگترین جنایت مصدق تقویت عمال شوروی در ایران بود و تنها روح ایمان و علاقه خلل ناپذیر مردم این سرزمین و افسران و سربازان پاکزاد و مسلمان ما به ناموس و دیانت بود که به یاری خدا او و عمال رذل بی‌گانه را شکست داده و خواهد داد و به خدای محمد علی‌ه و آله قسم که اگر دو روز دیگر حکومت مصدق باقی‌مانده و رجاله بازی‌های بی‌گانه پرستان ادامه پیدا می‌کرد عقده‌های درونی مردم مسلمان ایران به هزاران برابر شدیدی‌تر از آن طور که شد منفجر گردیده و رگهای بدن فرد فرد عمال کوچک و بزرگ شوروی رذل را به دست و دندان خشمناکشان بیرون کشیده بنیاد هستی یک یک آنها را بدون استثناء در شعله‌های سوزان غیرت خویشتن می‌سوزانند تا یاس کرم‌لین نشینان از تسلط بر کمترین خشت مملکت ما هزاران برابر یاس کنونی گردد و گویا چون اکثر این فریب خوردگان، بدبخت و نادان و قابل هدایت بودند. خدای رحیم رحمی کرد که شاید هدایت شوند و از راه پلید فروش دین و ناموس و وطن به بی‌گانه بازگردند و اگر حقوق خویشتن را هم می‌خواهند در سایه پیروی علی و از روی مبانی الهی اسلام بخواهند نه اینکه به خاطر وعده‌های پوچ و بی مغزی دین و ناموس و آزادی و وطن را فدای چکمه‌های ظالمانه رذل‌ترین بی‌گانه کنند، پس مملکت به خاطر اسلام و به نیروی ایمان حفظ گردیده و هر نفعی به هر که رسید در پناه اسلام رسید و اگر قانون اساسی صحیح است اصل دوم متمم قانون اساسی و سایر اصول آهم صحیح است و شاه و نخست وزیر و وزرا عملاً باید دارای مذهب شیعه و مروج آن باشند و باید قوانینی که مخالف احکام مقدس خداست و به غلط از مغزهای پوسیده گمراهانی تجاوز کرده لغو و باطل گردیده و به عمر کثیف منکرات و مفساد خاتمه داده شود و در مرحله اولی مسکرات خائمانسوز و لختی و بی‌فیدی شرم آور زنان و موسیقی شهوت‌انگیز فضیلت کش و رقاص خانه‌های جنایت بار و قوانین قضایی پوسیده اروپایی از میان برود و تعالیم عالی و احکام حیات بخش اسلام جای‌گزین آنها گردد و با اجرای برنامه عالی اقتصادی اسلام فقر و محرومیت اکثریت مردم مسلمان ایران و فواصل خطرناک طبقاتی پایان یابد تا شاه و هیئت حاکمه قانونی و رسمی و خوشبخت و سعادتمند باشند و بر ملتی خوشبخت و سعادتمند هم حکومت کنند و خدا و خلق خدا از آنها راضی باشند و در این خصوص کتاب رهنمای حقایق (برنامه فدائیان اسلام) راهنمائی‌های لازم را با براهین کافی از سالهای پیش نموده‌است. والا تا وضع چنین

است و کار بر این منوال، قدرت دولت و ملت پراکنده و متلاشی و متصادم با هم بوده، مملکت در سرآشوب سقوط مادی و معنوی و اخلاقی می‌باشد. تهران - به یاری خدای توانا - سیدمجتبی نواب صفوی

نواب پس از بازگشت از سفر خود را برای مجلس ۱۸ از شهر قم نامزد انتخابات مجلس شورای ملی اعلام می‌کند این عمل باعث می‌شود که برخی از یارانش از او جدا شوند و با توجه به مخالفت‌های پیش آمده سرانجام از این امر منصرف می‌گردد.

فدایان اسلام در اعتراض به پیوستن ایران به پیمان بغداد، حسین علاء نخست‌وزیر وقت را در آستانه سفر به بغداد جهت شرکت در اجلاس این پیمان در روز ۲۵ آبان ۱۳۳۴ توسط مظفر ذوالقدر ترور کردند، اما وی جان سالم به در برد و ضارب دستگیر شد و به دنبال آن نواب صفوی و دیگر اعضای مؤثر فدائیان در اول آذر آن سال بازداشت گردیدند. آنان تحت شکنجه‌های شدید قرار گرفتند و در دی همان سال در دادگاهی نظامی محاکمه شدند. سرانجام پس از چند جلسه، دادگاه، نواب صفوی به همراه مظفر ذوالقدر، خلیل طهماسبی و محمد واحدی به اعدام محکوم شد. حکم دادگاه در بامداد ۲۷ دی ۱۳۳۴ به اجرا درآمد. پی‌کر آنها را پس از مرگ ابتدا در مسگرآباد تهران به خاک سپردند. اما بعداً با اجازه مرعشی نجفی و با اقامه مجدد نماز میت توسط او، به قم منتقل و در قبرستان وادی‌السلام این شهر خاکسپاری شد.

علی خامنه‌ای رهبر ایران در دست‌نوشته‌ای بر روی عکس نواب صفوی در وصف او نوشت «سلام بر آن پی‌شاهنگ جهاد و شهادت در زمان ما.» «وی همچنین در مورد نواب صفوی می‌گوید: «اولین جرقه‌های انگیزش انقلابی به وسیله نواب در من به وجود آمد. همچنین وی را نویسنده کتابی به نام راهنمایی حقایق به عنوان اولین کسی یاد می‌کند که در قالب این کتاب قانون‌اساسی حکومت اسلامی را نوشت.»

جمهوری اسلامی او را به عنوان شهید و قهرمان به حساب می‌آورد و چندین مکان از جمله یک بزرگراه که از محله قدیمی نواب می‌گذرد به نام او ثبت شده‌است.

جعفر شجونی از اعضای جامعه روحانیت مبارز وجود افرادی مانند نواب صفوی را لازمه دفاع از انقلاب اسلامی ایران می‌داند و می‌گوید: «ما برای دفاع از انقلاب اسلامی کسانی را احتیاج داریم که شجاعت شهید نواب صفوی را برای دفاع از اعتقادات ملت ایران داشته باشند.» به ادعای محمد مهدی عبدخدایی، حسن علی منصور توسط جمعیت مؤتلفه اسلامی که یاران نواب صفوی بودند و راه او را ادامه می‌دادند کشته شد. همچنین عبدخدایی مدعی است که مهدی عراقی اعلام کرده بود منصور با اسلحه نواب کشته شده‌است.

منابع

۱.

□ Hosseini, H. (۱۹۹۰), From Buchanan to Khomeini. *American Journal of Economics and Sociology*, ۴۹: ۱۶۷-۱۸۴. doi: ۱۰,۱۱۱۱/j.۱۵۳۶-۷۱۵۰,۱۹۹۰.tb.۲۲۷۰.x
<http://onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1111/j.1536-7150.1990.tb.2270.x/abstract>
the politico-religious activist Ayatollah Kashani during the Mossadegh era and the terrorist Navab-Safavi (a young clergyman) in the late ۱۹۴۰s and early ۱۹۵۰s that paved the way for Ayatollah Khomeini.

□ □ [Milani, Abbas](#). (۲۰۱۱). *The Shah*. MacMillan. p.۲۰۲: "It is an interesting sign of Safavi's influence that in a recent memorial to his legacy, Ayatollah Ali Khamenei wrote that his foray into politics began when he heard a young cleric . . . named Safavi give a rousing sermon in Mashad" [

□ □ [Zarrinkub, A.H.](#) and [N.R. Keddie](#). "[Fidā'iyyān-i Islām](#)". In *Encyclopaedia of Islam*. vol. ۲. ۲ ed. LEIDEN: E.J. BRILL, ۱۹۹۱. ۸۸۲-۸۸۳. ISBN ۹۰ . ۰۴ . ۰۷ . ۲۶ ۰ .
.: "a small politico-religious terrorist group based in Tehrān .۳-۱۰-۲۰۱۲ Retrieved which during its twelve years of activity (۱۹۴۳-۵۵) became notorious for its responsibility for numerous political murders"

□ □ [KAZEMI, FARHAD](#). "[FEDĀ'ĪĀN-E ESLĀM](#)". In *Encyclopaedia Iranica*. vol. ۹. New York: Bibliotheca Persica Press, ۱۹۹۹. ۴۷۰-۴۷۴. Archived from [the original](#) on ۲۰۱۲-۱۰-۰۳. Retrieved ۲۰۱۲-۱۰-۰۳.: "edā'īān's importance in Persian politics was due to several related factors. First, they were exceptionally successful as a terrorist organization"

□ <http://web.mit.edu/taalebi/www/soscof/oilNationalization/ciaQuo/kazemzadehReview.html> All evidence, including the CIA's secret history, shows that Ayatollah Kashani and Fadaian Islam (the first violent Islamic fundamentalist organization in Iran, many of whose leaders rose to power in the Islamic Republic after ۱۹۷۹), along with monarchist military officers, were mobilized by the CIA and MI۶ in the August ۱۹۵۳ coup against Mossadegh[...]
The "terrorist group" that Kermit Roosevelt and Donald Wilber mobilized was the "Fadaian Islam."

□ □ [Iran: between tradition and modernity](#) By Ramin Jahanbegloo
□ □ http://deepblue.lib.umich.edu/bitstream/۲۰۲۷,۴۲/۶۴۶۸۳/۱/afshon_۱.pdf the Fada'iyan-e Islam were the first Shiite Islamist organization to employ terrorism as a primary method of political activism

- □ تهران، ۲۷ ۱۰ ۱۳۹۴. بایگانی شده از [نسخه اصلی](#) در ۱۹-۰۶-۲۰۱۶ .
<http://www.webcitation.org/۶iO۸TKdbH>.
- □ « www.webcitation.org/۶iO۸۱Q۵QS] گفتگو با آیت‌الله خامنه‌ای درباره شخصیت شهید نواب صفوی» . بایگانی شده از [نسخه اصلی](#) در ۱۹-۰۶-۲۰۱۶ .
- □ « [شهید نواب صفوی و فدایان اسلام](#) » . مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۲۴ دی ۱۳۸۵ .
- □ « [حمید علوی](#) . [بهشت نواب صفوی چگونه جای بود؟](#) » . بی‌بی‌سی فارسی، ۱۷ ژانویه ۲۰۱۶ ۲۷ دی ۱۳۹۴ .
- □ KAZEMI, FARHAD. "FEDĀ'ĪĀN-E ESLĀM". In *Encyclopædia Iranica*. vol. ۹. New York: Bibliotheca Persica Press, ۱۹۹۹. ۴۷۰-۴۷۴
- □ « [مجتبی نواب صفوی](#)، اندیشه‌ها و...، حسین خوش‌نیت، تهران، ۱۳۶۰ .
- □ « [نواب صفوی](#) » . مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی . بازبینی شده در ۱۳ آذر ۱۳۸۶ .
- □ « [مهدی قیصری](#) » . [مروری بر زندگی و مبارزات رهبر فدایان اسلام](#) » . مرکز اسناد انقلاب اسلامی . بازبینی شده در ۱۴ آذر ۱۳۸۶ .
- □ « [ناگفته‌ها - حاج مهدی عراقی - انتشارات رسا - ۱۳۷۰ - ص ۲۱-۲۲](#) .
- □ « [فاضلی، محمود . پس از ۵۶ سال، شرق، ۲۳ آذر ۱۳۹۰، شماره ۱۴۱۶، ص ۱۲](#) .
- □ Amini (۲۰۱۲) [KASRAVI, AHMAD ii. ASSASSINATION](#)
- □ « [انتخابات مجلس شانزدهم و تولد جبهه ملی](#) » . [رادیو فردا](#)، ۱۴ بهمن ۱۳۹۴ .
- □ « [مرکز اسناد انقلاب اسلامی](#) »
- □ « [اسرار قتل رزم آراء - محمدترکمان - رسا](#) »
- □ « [کتاب ساهای بحرانی - خاطرات ناصر خان قشقایی در صفحات ۱۲۴ الی ۱۲۶ - نشر رسا ۱۳۶۶](#) »
- □ « [خاطرات سیاسی - سرهنگ مصور رحمانی - ۱۳۶۴ انتشارات رواق](#) »
- □ « [آن سوی خاطرها - خاطرات سرتیپ شایان‌فر - وکیل مدافع نواب صفوی](#) »
- □ « [رحمانی، غلامرضا؛ خاطرات سیاسی، تهران، رواق، بی‌تا، صص ۲۷۰-۲۷۶](#) .
- □ « [خاطرات مهندس شریف امامی - تاریخ شفاهی هاروارد - نشر نگاه امروز ۱۳۸۰ ص ۱۳۵](#) »
- □ « [تاریخ شفاهی هاروارد - مصاحبه دکتر بقایی با دکتر حبیب لاجوردی مصاحبه دوم ۴ ژوئن ۱۹۸۶ ص ۱۳۶ الی ۱۴۹](#) »
- □ « [سیری در نهضت ملی شدن نفت - خاطرات شمس قنات‌آبادی - ۱۳۷۷ - در ص ۲۱۰ الی ۲۲۰](#) »
- □ « [بهشت نواب صفوی چگونه جای بود؟](#) » . بی‌بی‌سی فارسی، ۲۷ دی ۱۳۹۴ .
- □ « [مصدق، غلامحسین - در کنار پدرم - انتشارات رسا - ۱۳۶۹ - ص ۶۲](#) »
- □ « [موحد محمدعلی - خواب آشفته نفت - ج ۱ - ص ۱۳۶ -](#) »
- □ « [بی‌نا](#) » . [جانبداری کاشانی از مصدق در برابر اعتراض نواب صفوی](#) » . پارسینه، ۰۴ خرداد ۱۳۸۹ . بازبینی شده در ۳۱ دسامبر ۲۰۱۰ .
- □ « [عراقی، مهدی - ناگفته‌ها - رسا ۱۳۷۰ - ص ۱۰۴](#) »

- □ ترکمان -، محمد - اسرار قتل رزم آرا - ص ۲۴۴ - صدور حکم بازداشت نواب
- □ عراقی، مهدی - ناگفته‌ها - رسا ۱۳۷۰- ص ۱۲۲ الی ص ۱۴۸- آزادی نواب و شرکت در موتمر اسلامی
- □ داود امینی اسنادی از فدائیان اسلام و نواب صفوی (۳) (زندان قصر ۳۱-۱۳۳۰ ش)، مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره‌های ۲۴ - ۲۳ - ۱۳۷۶، ص ۱۲۹
- □ روزنامه اطلاعات - مهندس عزت‌الله سبحانی ۲۷ دی ماه ۱۳۵۹
- □ ۱۱۸ اعلامیه اعضای فدائیان اسلام در قم در پذیرش نمایندگی شهر قم توسط نواب صفوی .
- □ داود، امینی، اسناد نویافته فدائیان اسلام و نواب صفوی (۲) - شماره ۲۲ و ۲۱ و ۱۳۷۶، سند شماره ۶۷ ص
- □ « ماجرای نبش قبر شهید نواب صفوی» . فارس، ۲۷ دی ۱۳۹۱ .
- □ « عکس/دستخط رهبر معظم انقلاب بر عکس نواب» فارسی . (جوان فردا . بازبینی شده در ۱۶ دی ۱۳۸۸ .
- □ آفتاب‌نیوز
- □ فتنه گران برای مقابله با ارزشهای انقلاب اسلامی خیزی برداشته‌اند/روحانیت پی‌شاپیش مردم از انقلاب دفاع کند
- □ آفتاب‌نیوز
- □ « سایت رسمی سریال معمای شاه» . بایگانی شده از نسخه اصلی در ۲۰-۰۶-۲۰۱۶ .

اسلام در فراز و نشیب ها

تاریخ پرفراز و نشیب اسلام، همواره دست خوش حوادث گوناگون بوده است که این دین برتر، آن ها را پشت سر نهاده است. از عصر جاهلیت، تلاش های سخت کوشانه ای آغاز شد تا بتواند اسلام را از صفحه روزگار محو نماید، ولی همی‌شه ناکام ماند؛ چراکه این وعده خداوندی است که مکر آن ها به خودشان باز می گردد. اما این حرکت متوقف نشده و دشمنان اسلام، هیچ گاه از شکست های خود درس عبرت نگرفته اند و هر بار با شیوه تازه ای، اسلام را مورد هجوم خود قرار می دهند. آنان چون تحمل نور را ندارند و از پاکی و صداقت بی‌زاری می جویند، توان خود را چندین برابر نموده و بر سرعت این حرکت افزوده اند تا شاید بتوانند عشق را قتلگاه بیرند و کینه و نفرت را جای‌گزین آن کنند.

تاریخ ۲۵ ساله انقلاب اسلامی ایران، روزهای به یادماندنی و بزرگی را در خود به ثبت رسانیده است؛ روزهایی که هریک از آن‌ها، بر منزلت و اعتبار این قیام اسلامی و الهی، ارزشی مضاعف بخشیده و بر اصالت آن مهر تأیید زده است.

تمدن غرب به رغم ابعاد غول آسا و بهت‌انگیز خود و نیز فناوری نوین پی‌شرفته اش، نتوانسته به زندگی انسان معنا و جهت دهد. دل‌بستگی مردم غرب به چیزهایی که آنان را از زمان و تاریخ جدا کند و لذت لحظه‌ای را برای‌شان به ارمغان بیاورد، خود علامت نارضایتی عمیق آن‌ها از شرایط موجود در زندگی‌شان، یعنی بی‌مذهبی و فساد است. البته این هم خود عامل مهمی در گرایش مردم غرب به دین اسلام و ترویج آن در میان آنان است و رهبران و سران غربی که اسلام را مخالف خود می‌دانند، هم‌یشه درصدی بوده‌اند که از گسترش اسلام جلوگیری کنند؛ چرا که اسلام را مخالف با مصالح و منافع خود خواهانه خود می‌دانستند.

هجوم غرب و دشمنان اسلام به دین و احکام آن، هربار رنگ تازه‌ای داشت و این بار، از راه داستانی با نام آیات شیطان‌ی جلوه‌دیگری یافت. «سلمان انیس‌رشدی» در یکی از خانواده‌های مرفه و مسلمان شهر بمبئی، در سال ۱۳۲۶ ش متولد شد. پدرش فردی مسلمان و آگاه به ادبیات ایران و عرب بود. تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه مبلغان انگلیسی زبان مسیحی در هندوستان گذارید و در سیزده سالگی، برای ادامه تحصیلات به انگلستان رفت و دوران متوسطه را در مدرسه «راگی» انگلستان طی کرد. رشدی سپس وارد رشته تاریخ دانشگاه «کمبریج» شد و در سال ۱۳۴۷ ش پس از فارغ‌التحصیل شدن به پاکستان، نزد خانواده اش بازگشت و به مدت یک سال با تلویزیون پاکستان هم کاری داشت، ولی دوباره عازم انگلستان شده و تبعیت آن جا را پذیرفت.

سلمان رشدی، بانوشتن مقالات تبلیغاتی در انگلستان، به تأمین مخارج زندگی خود پرداخت و انتقادهای گاه و بی‌گاه او از «مارگارت تاچر»، نخست‌وزیر وقت انگلستان و کتاب‌هایی که چاپ کرده بود، او را به عنوان چهره‌ای روشن فکر معرفی کرد. رمان گری‌موس او که در سال ۱۳۵۳ نوشته شده بود، در انگلستان با کم‌توجهی روبه‌رو شد، ولی رشدی پس از نوشتن داستان بلند بچه‌های نیمه‌شب که برنده بزرگ‌ترین جایزه ادبی انگلستان شد، در میان نویسندگان انگلستان به خوبی جای خود را باز کرد. او بعدها کتاب‌های شرم و لبخند یوزپلنگ را هم نوشت و سپس در طی همین سال‌ها، به فعالیت‌های دیگری، از جمله فعالیت‌های سیاسی پرداخت و بدین سان، مخارج زندگی خویش را به خوبی تأمین کرد. وی عضو مؤسسه تولید فیلم بریتانیا، عضو هیأت مشاوران هنرهای معاصر و عضو انجمن سلطنتی ادبی انگلستان بود.

آخرین اثر رشدی، کتابی است به نام آیات شیطان‌ی که در ۵۴۷ صفحه نگارش یافت و به عنوان کتاب سال ۱۹۸۸ انگلستان شناخته شد. یک یهودی صهیونیست بانی این کتاب بود و مبلغ نیم میلیون پوند به عنوان کمک به نویسنده پرداخت و وی را به نوشتن این کتاب ترغیب کرد. این کتاب، در بردارنده وقیحانه‌ترین اهانت‌ها به ساحت مقدس پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، خاندان ایشان، صحابه و قرآن است و معتقدات مسلمانان را به مسخره گرفته است. از جمله این که «بلال» را «هیولای سیاه عظیم‌الجثه» معرفی کرده و از «سلمان فارسی» به عنوان ولگردی یاد می‌کند که به ری‌گزارهای عربستان مهاجرت کرده، با فرد تاجرپیشه و

درویش مسلکی که ادعای پیامبری دارد، آشنا می شود. این کتاب در لندن و توسط «موسسه پنگوئن» به چاپ رسید و نویسنده از همان ابتدای نگارش، دارای گارد محافظ بود. کتاب آیات شیطان، بر مبنای «افسانه غرانیق» نوشته شده که مخالفان اسلام، در همان صدر اسلام، مدعی این افسانه بوده اند. آنان ادعا می کردند پس از آیات ۱۹ و ۲۰ سوره نجم که می فرماید «آیا دیدید لات و عزری و مناة، سومی آن ها را؛ بتان جاهلی را؟!...» شیطان در کلام وحی دوید و دو آیه را علی رغم خواست جبرئیل به زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری ساخت که در آن ها، از این بت ها تمجید و مزه شفاعت آن ها داده شده است. از دیگر نمونه های تحریف در این کتاب، می توان به این نکته اشاره کرد که سلمان رشدی، جبرئیل را به عنوان هنرپیشه و هنرمندی می نامد که متخصص پیکر تراشی خدایان هندو است. وی حتی در این کتاب، از توهین به پیامبران گذشته، هم چون ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام نیز دریغ نکرده و آن بزرگ واران را مورد اهانت قرار داده است.

پس از انتشار کتاب موهن آیات شیطان در سطح گسترده، همراه با تبلیغات هماهنگ و تشویق های محافل صهونیستی، از گوشه و کنار جهان صدای اعتراض مسلمانان برخاست؛ از سوی هشدارهایی به ناشران داده شد و از سوی دیگر، اقداماتی حقوقی برای محدود کردن نشر و انتشار کتاب و محکومیت رشدی صورت گرفت و نقدهایی نیز بر این کتاب نوشته شد. البته دنیای استکبار، نه تنها به این هشدارها وقعی ننمود، که بر دامنه تبلیغات خود افزود تاجایی که در نشریات اروپایی رشدی، به عنوان شخصیتی انقلابی مطرح شد. مؤسسات گسترده و شبکه های توزیعی در غالب کشورهای اروپایی، آمریکایی و بعضی کشورهای آسیایی، با قراردادهای کلان برای ترجمه و توزیع آن، به تلاش پرداختند و هم زمان با ایجاد حلقه های محافظتی، به حمایت علنی از او پرداختند.

توطئه نگارش کتاب آیات شیطان، ریشه دارتر از آن بود که در ظاهر نشان می داد. از این رو، مقاومت و برخورد مسلمانان را به گونه ای جدی تر می طلبید. به هر میزان که موج تبلیغات غرب در زمینه طرح آیات شیطان که با دعوت آمریکایی ها از رشدی و همسرش به آمریکا برای مسافرت به ایالت های گوناگون و ایراد سخن رانی و دفاع از این کتاب، افزایش می یافت و تصمیم به نشر آن در کشورهای هم چون پاکستان، بنگلادش و بسیاری از کشورهای اروپایی جدی تر می شد، واکنش مسلمانان نیز سریع تر و شدیدتر می گردید. و آنان، خشم مقدس خود را بیش تر از قبل به رخ می کشیدند؛ چنان که در پاکستان، مردم در مقابل مرکز فرهنگی آمریکا در اسلام آباد تجمع کردند که به شهادت پنج تن و مجروح شد یک صد تن انجامید. تظاهرات مسلمانان هند نیز بیست مجروح بر جای گذاشت. نمایندگان جناح های مختلف مجلس شورای ملی پاکستان، به نشانه اعتراض به روش و موضع گیری دولت و درگیری پلیس با مردم، جلسه را ترک کردند و دولت پاکستان، تحت فشار شدید مسلمانان غیور آن کشور قرار گرفت.

با شهادت مظلومانه مردم پاکستان، جهان اسلام به یک باره منفجر شد و امام خمینی رحمه الله در یک تصمیم بی سابقه، طی حکمی که همه مسلمانان جهان را مورد خطاب قرار می داد، کتاب و نویسنده را محکوم و حکم اعدام نویسنده و ناشران کتاب را صادر نمود. با این فرمان، امت اسلامی تمامی نقاط جهان، به صورت یک پارچه و عظیم، به خروش و حرکت درآمده و با حمایت قاطع از حکم رهبر انقلابی خود، نفرت و انزجار خویش را از این

دسیسه و توطئه استعماری به نمایش نهادند و خواستار محاکمه رشدی و ممنوعیت چاپ و انتشار و جمع آوری این کتاب شدند. فرمان امام، در حقیقت نیروی عظیمی را که در وجود مسلمانان هفتم بود و توانایی آنان را برای دفاع از مقدسات خود، آشکار ساخت و موجی توفنده از توده های میله‌یاردی یکتاپرستان مسلمان را، در مصاف با کفر به وجود آورد که پایه های قطب های استکباری را به لرزه درآورد و تاریخ بار دی‌گر، نمایشی پیروزمندانه از حرکت فطرت های پاک و بیدار مؤمنان را مشاهده کرد.

امام خمینی رحمه الله در ضمن پیامی قاطع، حکم اعدام مؤلف و ناشران را اعلام کرد و فرمود: «به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می رسانم، مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن تنظی‌م و چاپ و منتشر شده است، هم چنین ناشران مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می باشند. از مسلمانان غیور می خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعا آن ها را اعدام نمایند تا دی‌گر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود، شهید است ان شاء الله. ضمنا اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد، ولی خود قدرت اعدام آن را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد». این حکم که در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۶۷ صادر شد، نشان داد که اسلام هم چنان مقتدر است و با تمام توان، در راستای اهداف خود می کوشد و مردم مسلمان، توهین به مقدساتشان را به هیچ گونه تحمل نمی کنند و هیچ عذری را نمی پذیرند.

خداوند در سوره بقره آیه ۲۱۷ می فرماید: «هر کس که از دین خود روی بگرداند، کافر شده و اعمالش نابود می شود و اینان اهل آتشند». سلمان رشدی که فردی مسلمان بوده و دست از اسلام برداشته و به اسلام ایراد و اشکال غرض آلود بیان نمود، مرتد است. در روایات امامیه، روایات زیادی داریم که از حکم مرتد سؤال شده و در پاسخ امام معصوم علیه السلام، مرتد را کافر دانسته و حکم قتل او را داده است. از جوامع روایی اهل سنت نیز، روایاتی داریم که می گوید: هر کس مرتد شود، کافر و خونش حلال است. فقهای امامیه، حنفیه، شافعی، مالکی و حنبلی بر اساس روایات وارده، حکم مرتد را قتل و اعدام می دانند و سلمان رشدی که مرتد فطری است؛ یعنی خانواده اش مسلمان بوده و خود او نیز مسلمان بوده و بعد از اسلام دست برداشته، اگر توبه نیز بکند، توبه اش پذیرفته نیست و حکم قتل درباره او باید اجرا شود.

یکی از قوانین مسلم فقہ تمام مذاهب اسلامی، لزوم مجازات کسی است که ناسزا و کلمات زشت و اهانت آمیزی به پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله بگوید. کسی که پاک ترین، مهربان ترین و دل سوزترین مصلح تاریخ را بی محابا به باد استهزا بگیرد، پاداشی جز مرگ نخواهد داشت؛ زیرا یکی از راه های ضربه بر یک دین و مکتب، ضربه وارد کردن بر چهره و شخصیت پیامبر و رهبران مکتب می باشد و سلمان رشدی، این عمل را انجام داده است. بر اساس آیاتی که در این زمینه وجود دارد، چنین شخصی، ملعون و دور از رحمت الهی و مشمول عذاب دنیا و آخرت خواهد بود و روایات و فتوی های وارده در این زمینه از سوی علمای اهل تشیع و تسنن، همگی بر اعدام چنین شخصی که مرتد به شمار می آید، اتفاق نظر دارند.

دفاع از جان، مال، ناموس و دین، مسأله ای فطری است که هر موجود زنده، به طور طبیعی و حتی ناخودآگاه در برابر هرگونه تجاوز و تعدی، از خود واکنش نشان می دهد. دین اسلام که منطبق با فطرت الهی انسان تشریح شده،

همان‌گونه که با ندای فطرت، دفاع را واجب و ضروری می‌داند. از این رو، عالمان و دانشمندان مذاهب اسلامی، در بحث جهاد، آن را واجب کفایی، یعنی واجبی که با انجام تعداد مورد نیاز، از دی‌گران ساقط می‌شود، می‌دانند و می‌گویند: «هرگاه شهرها و مرزهای بلاد اسلامی، مورد هجوم دشمن قرار گیرد... بر تمام مسلمانان واجب کفایی است که از هجوم دشمن جلوگیری کرده و دشمن را دفع کنند...». با توجه به متون اسلامی، اهمیت دین بسیار زیاد است، به طوری که در روایات آمده که اگر انسان مخیر باشد که جانش را از دست بدهد یا دینش را، باید جان را فدای دین کند. بنابراین، با مسأله سلمان رشدی و امثال آن، نه تنها به عنوان مرتد و توهین کننده به پیامبر، که به عنوان مهاجم به دین باید برخورد کرد و فتوای امام در این زمینه، بسیار محکم و قاطع است.

حرکت تاریخی امام در برخورد با توطئه شوم کتاب آیات شیطان، موجب شد تا واقعیت غرب آشکار شود. ضعف غرب در تحلیلی جامع و کامل از انقلاب اسلامی، نشان دادن عمق دشمنی غرب با انقلاب اسلامی و تجدید حیات اسلام، تسلیم پذیری و شکنندگی جهانی در مقابل قیام یک پارچه امت اسلام، گسترش حوزه نفوذ انقلاب اسلامی در غرب و پیوستن به معادلات جهانی، از پیامدهای این حکم قطعی بود. غرب که به میزان قدرت معنوی انقلاب پی نبرده بود، با حمایت مسلمانان از ایران، ضمن فهم این مهم، مجبور به بازنگری در تحلیلی های خویشتن شد. جهان غرب در ماجرای آیات شیطان و حمایت همه جانبه از سلمان رشدی و برخورد عجولانه آن‌ها در مقابله با فتوای امام، کینه عمیق خود را به اسلام نشان داد و در ابتلای امر، به حمایت همه جانبه و گسترده از رشدی پرداخت؛ چرا که فکری می‌تواند اعتراض های مسلمانان را سرکوب کند، در حالی که در نهایت، در مقابل حرکت عظیم مسلمانان مبهوت مانده و مجبور به عقب نشینی شد.

مقام های آمریکایی، هم چون جرج بوش — رئیس جمهور وقت — فتوای امام را غیر مسئولانه، تروریستی و توهین به جامعه متمدن توصیف کردند و از دولت شوروی خواستند این تهدید را محکوم به مرگ کند. بازار مشترک اروپا به بهانه دفاع از آزادی و حقوق بشر و برای ضرب شست نشان دادن به ایران، عالی ترین مقام های سیاسی خود را از ایران فراخواند. اسپانیا فتوای اعدام را محکوم کرد. ای‌تالی آن رانگران کننده دانست. فرانسه از واکنش ایران به شدت انتقاد کرد. هلند، دانمارک و یونان، این فتوا را محکوم کردند. آلمان هم جزو محکوم کنندگان فتوا بود. انگلستان در ابتدا سعی کرد با فشارسنگین سیاسی و تهدید اقتصادی، حکم قتل را لغو کند، ولی تلاش های آن‌ها، هیچ یک اثر بخش نبوده و در انتها، از روابط سیاسی با ایران محروم شدند.

تظاهرات گسترده مسلمانان در «بن» نشان داد که مسلمانان آلمان فتوای امام را تأیید می‌کنند. مسلمانان انگلستان در تظاهراتی گسترده، این کتاب و نویسنده را محکوم کردند و ضمن به آتش کشیدن نسخه ای از این کتاب، خواستار عذرخواهی ناشر آن از جامعه اسلامی شدند. در ای‌تالی تعدادی از کتاب فروشی ها اعلام کردند که هنگام بازکردن در کتاب فروشی، با نامه های تهدیدآمیز مواجه شده اند. فدراسیون ملی مسلمانان فرانسه، با انتشار اطلاعیه ای، اعلام کرد از تمامی راه ها و امکانات قانونی، برای جلوگیری از انتشار کتاب آیات شیطان استفاده خواهد کرد. فریادهای «مرگ بر رشدی» و «رشدی باید اعدام گردد» در هلند و تعداد دی‌گری از کشورهای غربی، نشان از اعتراض آن‌ها به این کتاب و حمایت از فتوای امام داشت.

حکم صادره از سوی رهبر مسلمانان و ولیّ امر زمان، مبنی بر وجوب اعدام نویسنده و ناشران کتاب آیات شیطانیه، بزرگ ترین ضربه را بر پیکره استعمار قرن وارد ساخت. انتشار این حکم در سراسر جهان، توطئه عظیم فرهنگی دشمنان را خنثی کرد و رعب و وحشتی در دل مزدوران قلم به دست استعمار به وجود آورد؛ چرا که این حکم امام، یعنی اجرای یکی از حدود الهی، و اجرای حد الهی، بر حاکمیت امام عادل و صدور حکم مؤثر از ناحیه او متکی است. امام کاظم علیه السلام می فرماید: «این که خدا می فرماید زمین را پس از مرگش زنده می کنی، منظور این نیست که توسط باران زمین زنده می شود، بلکه خداوند، بزرگ مردانی را برمی انگیزاند که زمین را با زنده کردن عدالت، حیات نوین می بخشند؛ زیرا اجرای یک حد در زمین، سودمندتر از بارش چهل شبانه روز باران است» و امام، یکی از این بزرگ مردان بود.

به رغم تلاش هایی که در راه محکوم کردن ایران و فتوای امام بر ضد سلمان رشدی از سوی دیگر کشورها صورت گرفت، دیپلمات های سرخورده جامعه اقتصادی، یکی پس از دیگری به تهران بازگشتند. یکی از روزنامه های ایتالیایی در این زمینه نوشت «امام خمینی در مصاحبه ای آتشی، اروپا را به مسخره می گیرد و دلیل آن، بازگشت سفیران کشورهای اروپایی به تهران است که به دلیل مسأله رشدی، برای مشورت به کشورهای خود فراخوانده شدند. به عقیده امام خمینی، این دیپلمات ها، خجالت زده و حقیر و سرکوب شده به ایران بازگشتند». و این حکم، هنوز نیز قطعی و لازم الاجراست.

سلمان رشدی در ابتدا که با حمایت همه جانبه و کامل اروپایی ها روبه رو گشت، شادمان از عمل خود، سرود فتح می خواند، ولی رفته رفته که موج خشم و نفرت مسلمانان و حتی برخی غیرمسلمانان بالا گرفت و محدودیت های برای او به وجود آمد، از عمل خود پشیمان شد، ولی دیگر پشیمانی سودی نداشت. او خود در نامه ای که به یکی از روزنامه های فرانسه نوشته، به این مطلب اشاره می کند: «من چرا گول انگلیسی ها را خوردم و لغزیدم؟ من اگر یک انسان خردمند و فرزانه بودم، باید پرچم مبارزه با این تبهکاران را به دوش می گرفتم و قدم جای قدم گاندی، جواهر لعل نهرو، اقبال لاهوری و دیگر مردان فداکار کشورم می نهادم، ولی افسوس که دیر شده است و پشیمانی سودی ندارد. من عاشق و دل باخته شهرت بودم؛ نه... دیوانه شهرت بودم. اینک که این نامه را برای شما می نویسم، به آن امیدم که اندکی از فشار روحی خود بکاهم. اکنون در واحدی در طبقه چهارم یک آپارتمان، در حالی که بیست محافظ مسلح دارم، زندگی می کنم؛ نه زندانی هستم؛ زندانی ای بدون آزار و شکنجه.

پنجم اسفند ماه، روز بزرگداشت خواجه نصیرالدین طوسی و روز مهندس

خواجه نصیرالدین طوسی شاعر، فیلسوف، متکلم، فقیه، دانشمند، ریاضی دان و منجم ایرانی سده هفتم است. به افتخار روز تولد این دانشمند بزرگ، پنجم اسفند به عنوان روز مهندس نام گذاری شده است.

ابوجعفر محمد بن محمد معروف به خواجه نصیرالدین در ۵ اسفند سال ۵۹۷ ق در طوس به دنیا آمد. ابتدا علوم عقلی و نقلی و حکمت مشاء و سپس ریاضیات، فقه، فلسفه، نجوم و ادبیات را آموخت و در علوم روز به استادی تمام رسید.

خواجه نصیرالدین چند سال پس از حمله سپاه چنگیزخان مغول، به قلعه اسماعیلیه پناه برد و در آنجا نیز از تالیف و نگارش باز نایستاد. با غلبه سپاه مغول بر اسماعیلیان، وی به خدمت هولاکوخان فرمانروای وقت مغول پیوست و با استفاده از نفوذ خود، از کشتار مردم و دانشمندان و تخریب آثار فرهنگی و علمی و غارت شهرها و روستاها جلوگیری نمود.

پس از فتح بغداد و سقوط عباسیان، خواجه نصیر ماموریت یافت تا رصدخانه مراغه را ترتیب دهد. او جماعتی از ریاضی دانان بزرگ را گردآورد و کار احداث رصدخانه را در سال ۶۵۷ ق آغاز کرد. خواجه نصیرالدین، با این کار، عالمان بزرگ زمان را که پراکنده بودند در یک مکان، جمع کرد و همچنین کتابخانه‌ای عظیم در محل رصدخانه مراغه احداث نمود. وی برای تهیه کتاب‌های مورد نظر، کتبی از بغداد، شام و شمال آفریقا و اطراف و اکناف ایران فراهم نمود و کتابخانه‌ای با بیش از ۴۰۰ هزار جلد کتاب، ایجاد کرد. عمر خواجه از این پس در خدمات علمی گذشت. خواجه نصیرالدین یکی از بزرگ‌ترین بنیانگذاران کلام شیعه بود و ضمن تایید حکمت ابن‌سینا، به شرح مشکلات اشارات پرداخت. وی همچنین آثار متعددی را در علوم مختلف به نگارش درآورد که اخلاق ناصری، تجرید العقاید، زیج ایلخانی، اوصاف الاشراف، اساس الاقتباس و تذکره نصیری و بیش از ۶۰ اثر دیگر در اصول دین، منطق، هندسه، هیئت، نجوم، عروض و شعر از آن جمله اند. خواجه نصیرالدین در سال ۶۷۲ در ۷۵ سالگی درگذشت و در کاظمین به خاک سپرده شد.

گردآوری: بخش فرهنگ و هنر بی‌توته

منابع:

imamatjome.com

چگونه زبان عربی را به صورت کاربردی بیاموزیم؟

نویسنده: فریده جان محمدی

در شماره‌های قبل فعل ماضی و برخی انواع آن مورد بررسی قرار گرفت. در ادامه ساخت و صرف نوع دیگری از ماضی را بررسی می‌کنیم.

ماضی بعید یا گذشته دور: فعلی است که در گذشته پیش از کار دیگری انجام شده است. ماضی بعید در زبان فارسی با افزودن فعل «بودن» پس از صفت مفعولی ساخته می‌شود. «رفته بود، رفته بودند، رفته بودی، رفته بودید، رفته بودم، رفته بودید». برای منفی کردن ماضی بعید ابتدای صفت مفعولی حرف نفی «نون» آورده می‌شود. «رفته بود، رفته بودند، رفته بودی، رفته بودید، رفته بودم، رفته بودید».

ماضی بعید در زبان عربی با آوردن فعل ماضی ساده بعد از فعل ماضی «کان» ساخته می‌شود. گاهی حرف تحقیق «قد» نیز قبل از فعل ماضی آورده می‌شود. «کان ذهب، کانا ذهباً، کانوا ذهبوا، کانت ذهبت، کانتا ذهبتا، کن ذهبین، ... أو کان قد ذهب، کانا قد ذهباً، کانوا قد ذهبوا، کانت قد ذهبت، کانتا قد ذهبتا، کن قد ذهبین، ...».

برای منفی کردن ماضی بعید حرف نفی «ما» قبل از فعل ماضی «کان»، یا حرف نفی و جزم «لم» قبل از فعل مضارع «یکون» آورده می‌شود. «ما کان ذهب، ما کانا ذهباً، ما کانوا ذهبوا، ما کانت ذهبت، ما کانتا ذهبتا، ما کن ذهبین، ... أو ما کان قد ذهب، ما کانا قد ذهباً، ما کانوا قد ذهبوا، ما کانت قد ذهبت، ما کانتا قد ذهبتا، ما کن قد ذهبین، ... أو لم یکن قد ذهب، لم یکونا قد ذهباً، لم یکونوا قد ذهبوا، لم تکن قد ذهبت، لم تکونا قد ذهبتا، لم یکن قد ذهبین، ...».

آنچه که تبلیغ را شی‌ترین و مؤثر می‌کند....

نویسنده: مریم گلچین: معاون فرهنگی حوزه علمی‌ه حضرت ولی عصر عج

برای داشتن یک تبلیغ مؤثر و یک جلسه سخنرانی اثر گذار، توجه به مسأله نیاز سنجی مخاطبان امری ضروری و مهم است، بدین معنا که یک سخنران مجرب باید در رابطه با نیاز دینی، علمی و مسائل روز مخاطبان خود حتماً یک نیاز سنجی داشته باشد تا بتواند با تهیه‌ی یک محتوای خوب با توجه به نیاز روز مخاطبان‌ش، باعث جلب توجه و رضایت آنان گشته و هم بتواند پاسخگوی سؤالات و شبهات روز آنان باشد و باعث اقناع اندیشه در مخاطبان خود گردد و از طرفی با طرح مسائل روز و مورد نیاز باعث جلب توجه جوانان و نوجوانان گشته و بتواند جلسه‌ای مفید و مؤثر داشته باشد و در این راستا باعث پرورش اندیشه و تفکرات مخاطبان و هم‌چنین متدین‌ین بتواند در میان اقشار مختلف جامعه از موافقان گردد و مخالفان با اطلاع از مسائل روز و مبتلا به جامعه و آگاهی از شبهات در میان مردم، خود پاسخگوی خوبی به این مسائل باشند و در زمان مناسب با بصیرت و آگاهی از حریم دین‌ حمایت و دفاع کنند و در زمره‌ی آگاهان در جامعه همراه خوبی برای ولی زمان باشند.

و من الله التوفیق

چگونه خوب بیاندیشیم، خوب در باره اندیشه‌های خود تحقیق کنیم و آن‌ها را مکتوب نماییم

نویسنده: ناهید سلیمانی، مقدم معاون پژوهشی حوزه علمیه حضرت ولی عصر ع

در مسیر نوشتن یک مقاله اکنون باید یک طرح کلی از آنچه می‌خواهیم انجام بدهیم را مشخص کنیم تا در طول نوشتن از مسیر اصلی جدا نیافتیم.

برای بدست آوردن این طرح کلی لازم است که مقدمه‌ای را بیان کرد، این مقدمه باید دارای خصوصیات باشد که به ترتیب بیان می‌گردد.

۱- اولین چیزی که در مقدمه باید بیان شود بیان مسأله است. **مسأله:** عبارت از آن مشکل و سؤال ذهنی است که فکر انسان را مشغول کرده است و انسان دغدغه‌ی آن را دارد که این مشکل را حل کند، در مقدمه باید این سؤال کاملاً معلوم گردد.

۲- بعد از بیان مسأله باید اهمیت تحقیق را روشن کرد که از نظر نویسنده کدام جنبه از این مسأله مهم بوده که می‌خواهد تحقیق کند.

۳- بعد از اهمیت تحقیق باید پیشینه و کاستی‌های تحقیق‌های گذشته بیان گردد. پس باید اول بیان شود در گذشته در باره‌ی موضوع تحقیق چه چیزهایی گفته شده و از چه جنبه‌هایی بحث کرده‌اند و نویسنده الان کدام جنبه را در نظر دارد که تحقیق‌های پیشین آن را بیان نکرده‌اند و در این تحقیق آن بیان می‌شود.

۴- بعد از بیان پیشینه باید وضع موجود توضیح داده شود، الان جامعه در کدام مرتبه‌ی این تحقیق قرار دارد.

۵- نیاز و انگیزه را برای بیان این تحقیق بیان کند که این وضع موجود چه کمبودی دارد که باید این تحقیق انجام شود و چه هدفی را دنبال می‌کند تا این تحقیق کاربردی شود و نقص یا کمبودی را برطرف کند.

۶- در این مرحله باید دقیق مطالبی را که قرار است در این نوشته بیان گردد را ذکر کند و البته به ترتیب، زیرا مقاله حکم نقشه‌ی راه را دارد.

۷- بعد از بیان مطالب باید روش تحقیق را مشخص کرد که کتابخانه‌ای است یا میدانی، تجربی است یا بیان خاطره، در هر حال نوع تحقیق را باید بیان کرد.

۸- در مرحله‌ی بعد باید مفهوم لغوی و اصطلاحی کلمات کلیدی تحقیق را بیان نمود. مرجع مفهوم لغوی کتاب-های لغت و مرجع مفهوم اصطلاحی کتاب‌های مختص همان علم است.

۹- و آخرین مطلب مقدمه بیان کردن سؤال اصلی تحقیق می‌باشد که تمام این تحقیق حول محور این سؤال می‌گردد و برای پاسخ به این سؤال بیان شده است.

بعد از بیان این مطالب طرح کلی و نقشه‌ی بیان تحقیق مشخص شده است و نویسنده دیگر می‌داند که چه چیزهایی را در نوشتارش می‌خواهد بیان کند.

نوشتن مقدمه باعث می‌شود که اتصال مطالب از اولین عبارت تا آخرین آن از بین نرود، باعث می‌شود که مطلب تکراری بیان نگردد و نیز نوشتن مقدمه باعث می‌شود چیزی که لازم نیست بیان نشود، نوشته نشود و چیزی که حتماً باید بیان شود جا نماند، در هر حال نوشتن مقدمه سیر منطقی به نوشتار ما می‌دهد.

فرازهایی از وصیت‌نامه شهید حسین خرازی:

ما لشکر امام حسینیم، حسین وار هم باید بکنیم، اگر بخواهیم قبرش گوشه‌ی امام حسین(ع) را در آغوش بگیری کلامی و دعایی جز این نباید داشته باشیم: «اللهم اجعل محیای محیای محمد و آل محمد و مماتی ممت محمد و آل محمد». از مردم می‌خواهم که پشتی‌بان ولایت فقیه باشند، راه شهدای ما راه حق است، اول می‌خواهم که آنها مرا بخشیده شفاعت مرا در روز جزا کنند و از خدا هم می‌خواهم که ادامه دهنده راه آنان باشم. آنهایی که با بودنشان و زندگی‌شان به ما درس ایثار دادند. با جهادشان درس مقاومت و با رفتنشان درس عشق به ما آموختند. از مسئولین عزیز و مردم حزب اللهی می‌خواهم که در مقابل آن افرادی که نتوانستند از طریق عقیده، مردم را از انقلاب دور و منحرف کنند و الان در کشور دست به مبارزه دیگری از طریق اشاعه فساد و فحشا و بی‌حجابی زده‌اند در مقابل آنها ایستادگی کنند و با جدیت هر چه تمامتر جلو این فسادها را بگیرند. والسلام حسین خرازی

۱۳۶۵/۱۰/۱

ما می‌توانیم

احداث بلندترین سد بتنی جهان

عملیات ساخت «سد بختیاری» بلندترین سد بتنی دو قوسی جهان در ارتفاعات زاگرس، هشتم فروردین ماه ۱۳۹۲ آغاز شد. تراز تاج سد ۸۴۰ متر از سطح دری، طول تاج ۵۰۹ متر و حد اکثر ارتفاع از پی، ۳۲۵ متر است. ایران پس از چین و ترکیه، سومین سد ساز دنیا است.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران

مجموعه: تاریخ و تمدن

در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، تاریخ نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) به نقطه عطف خود رسید. در این روز سرانجام مبارزات مردم مسلمان به بار نشست و پادشاهی ۲۵۰۰ ساله و ظلم و استبداد بی‌ش از ۵۰ ساله رژیم پهلوی در ایران، ری‌شه کن شد و به خواست الهی حکومت جمهوری اسلامی تأسیس شد.

نهضت اسلامی ایران در سال ۱۳۴۱ با اعتراض شدیدی حضرت امام خمینی و روحانیت پیشرو به لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و آنچه که محمدرضا شاه آن را انقلاب سفید شاه و ملت می‌خواند شروع شد. در این لایحه، قید اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان حذف و به جای سوگند به قرآن، سوگند به کتاب آسمانی آورده شد و به زنان نیز حق رأی داده شد. پس از آن محمدرضا پهلوی، لوایح ششگانه‌ای را طرح و در یک فرماندوم‌نمایشی به تصویب رساند. امام خمینی و مراجع قم نوروز سال ۱۳۴۲ را عزای عمومی اعلام کردند. در دوم فروردین ۱۳۴۲ مجلسی که به مناسبت شهادت امام جعفر صادق (ع) تشکیل شده بود با حمله مزدوران ساواک رژیم پهلوی به مدرسه فیضیه قم به خاک و خون کشیده شد و عده‌ای از طلاب شهید و مجروح شدند. حادثه مدرسه فیضیه قم، روحانیت و مردم را مصمم‌تر نمود و حضرت امام در سخنرانی تاریخی خود در عاشورای همان سال به شاه و آمریکایا و اسرائیل حمله شدیدی کردند.

به دنبال این سخنرانی مهم و تاریخی، عوامل رژیم، حضرت امام را در شب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دستگیری و به تهران منتقل کردند. با اعلام این خبر در شهرهای مختلف، تظاهرات عظیمی بر پا شد و رژیم پهلوی دستور سرکوب این قیام را داد. در قیام تاریخی پانزده خرداد ۱۳۴۲ که نقطه عطفی در ابتدای نهضت اسلامی بود، هزاران نفر از مردم شهرهای مختلف به شهادت رسیده و یا مجروح شدند. حضرت امام در ۱۸ فروردین ۱۳۴۳ آزاد شدند و از همان ابتدای آزادی به سخنرانی و مبارزه علیه رژیم ادامه دادند. ایشان که از ابتدای جوانی شعار قرآن " قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادی " را سرلوحه کار خویش قرار داده و تنها راه اصلاح در جهان را قیام لله می‌دانستند، در تاریخ ۴ آبان ۱۳۴۳ در واکنش به تصویب لایحه مصونیت مستشاران آمریکایی در ایران (کاپیتولاسیون) طی یک سخنرانی سرنوشت ساز در مسجد اعظم قم به افشاگری شدیدة اللحنی علیه رژیم پرداخته و کاپیتولاسیون را عامل بردگی ایرانیان و ناقص استقلال کشور و مایه ننگ رژیم پهلوی دانستند.

رژیم سفاک پهلوی که از روشنگری های رهبری نهضت به تنگ آمده بود چاره را در تبعید ایشان دانست و بدینگونه حضرت امام را در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ به ترکیه تبعید کردند. در ۱۳ مهر ۱۳۴۴ امام، به همراه فرزندشان آیت‌الله سیدمصطفی خمینی به نجف منتقل شدند. حضرت امام از بهمن ماه ۱۳۴۸، درس ولایت فقیه خود را که در حقیقت پایه‌های تئوریک حکومت اسلامی بود، آغاز کردند.

سلسله مباحث ولایت فقیه به شکل کتابی مدون در ایران و کشورهای عربی انتشار یافت. همچنین حضرت امام به مناسبت های مختلف از جمله در جریان جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، به روشنگری خود علیه رژیم پهلوی ادامه می‌دادند. در سال های اولیه دهه ۱۳۵۰، درآمد حاصل از نفت بی‌کباره افزایش یافت و شاه که در غرور و نخوت، غرق شده بود، برنامه خود با عنوان رسیدن به تمدن بزرگ را اعلام کرد. همچنین او در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ حزب رستاخیز را به عنوان تنها حزب فراگیر اعلام کرد و خودکامگی و استبداد خویش را بیش از پیش نمایان ساخت.

از آغاز سال ۱۳۵۵ شمسی تاریخ رسمی کشور از حزب دموکرات به ریاست جمهوری آمریکا رسید و با اعلام سیاست حقوق بشر خود، محمدرضا شاه، ناگزیر برای جلب رضایت بیش از پیش او فضای باز سیاسی را اعلام کرد. انقلاب اسلامی با شهادت مشکوک آیت‌الله سید مصطفی خمینی در نجف اشرف توسط عوامل رژیم، وارد مرحله تازه‌ای شد و امواج خروشان در بین مردم به پا کرد. امام خمینی این حادثه را از الطاف خفیه الهی دانستند.

روز ۱۷ دی ۱۳۵۶، در روزنامه اطلاعات مقاله اهانت آمیزی تحت عنوان "ایران و استعمار سرخ و سیاه" با امضای مستعار "احمد رشیدی مطلق" و در حقیقت با دستور شاه و دربار علیه امام خمینی به چاپ رسید. مراجع، مردم و طلاب قم در اعتراض به این مقاله اهانت آمیز، قیامی تاریخی را در ۱۹ دی ۱۳۵۶ به ثبت رساندند که این قیام توسط عوامل رژیم پهلوی به خاک و خون کشیده شد.

مراجع تقلید خواستار برگزاری مراسم چهلم شهدای قم، در سراسر کشور شدند و در اکثر نقاط ایران مراسمی برگزار شد؛ اما اینبار نوبت مردم رشید تریز بود تا در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ قیام آنها به خاک و خون کشیده و حماسه ای دی‌گر در تاریخ انقلاب اسلامی ثبت شود. نوروز سال ۱۳۵۷ عزای عمومی اعلام شد و مردم، مراسم چهلم شهدای تریز را در شهرهای مختلف برگزار کردند که قیام مردم یزد با سرکوب شدید رژیم پهلوی، برگ ننگین دی‌گری در تاریخ رژیم پهلوی ثبت نمود.

در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ سینما رکس آبادان توسط عوامل ساواک به آتش کشیده شد و مردم بی‌گناه جان سپردند. جمشید آموزگار که در سال ۱۳۵۶ به جای امیر عباس هوی‌دا بر مصدر نخست وزیر تکیه زده بود با گسترش امواج انقلاب اسلامی مجبور به استعفا شد و جعفر شریف امامی، که با شعار دولت آشتی ملی سعی در فریب افکار عمومی داشت به نخست وزیری رسید. او تاریخ شاهنشاهی را لغو و قمارخانه‌ها را تعطیل و مطبوعات را آزاد و حزب رستاخیز را منحل کرد؛ اما هشیاری رهبری انقلاب و مردم مسلمان نقشه رژیم را نقش بر آب کرد.

روز ۱۳ شهریور ۱۳۵۷ نماز عید فطر در قیطره تهران به امامت آیت الله مفتوح به نحو بی نظیری برگزار شد و با تظاهرات مردم در روز ۱۶ شهریور، اعلام حکومت نظامی شد. روز جمعه ۱۷ شهریور، مردم، بی‌خبر از حکومت نظامی به خیابان‌ها ریخته و ارتش شاه در میدان ژاله (شهدا) به روی مردم بی دفاع آتش گشود و خیابان‌های اطراف را غرق در خون مردم بی‌گناه نمود. هفده شهریور ۱۳۵۷ بدین شکل در تاریخ انقلاب به جمعه سیاه معروف گردید. با آغاز سال تحصیلی، دانشجویان و دانش‌آموزان حضور مؤثرتری یافتند. امام در ۱۳ مهر ۱۳۵۷ عازم فرانسه شدند و از آنجا سکان کشتی مردم را در امواج خروشان انقلاب اسلامی هدایت نمودند. دهکده نوفل لوشاتو در حوالی پاریس مبدل به کانون خیرساز جهان گردید و مردم و خبرنگاران از همه نقاط دنیا برای مصاحبه با حضرت امام به آنجا سرازیر شدند.

در آبان ماه اعتصابات کارکنان شرکت نفت، مخبرات، بانک ملی، سازمان آب، رادیو و تلویزیون و ... بر دامنه مبارزات افزود. در ۱۳ آبان ۱۳۵۷ تظاهرات دانش‌آموزان و دانشجویان مقابل دانشگاه تهران به خاک و خون کشیده شد. ۱۴ آبان ارتشبد غلامرضا ازهاری مأمور تشکیل کابینه شد. تظاهرات تاسوعا و عاشورا، عملاً به صورت همه پرسی بر ضد رژیم شاهنشاهی درآمد و مردم در شعارهایشان خواستار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی شدند.

رژیم شاه آخرین نقسها را می‌کشید و آخرین تیر ترکش شاه و اربابان غربی‌ش نخست وزیری شاپور بختیار از اعضای قدیمی جبهه ملی بود که با شعار سوسیال دموکراسی آمده و خود را مرغ توفان می‌دانست. تمهید دی‌گر شاه برای حفظ تخت و تاج خود تشکیل شورای سلطنت بود و در ۲۶ دی ۱۳۵۷، محمدرضا شاه پهلوی ناچار به خروج از ایران شد. امام که دولت بختیار را غیر قانونی اعلام کردند و شورای انقلاب را تشکیل داده بودند با فرار محمدرضا شاه از ایران، آماده عزیمت به میهن اسلامی شدند. بختیار فرودگاه‌ها را بست و پرواز امام یک هفته به تأخیر افتاد اما سرانجام روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ حضرت امام پس از ۱۵ سال تبعید به ایران بازگشتند. ورود امام به میهن را می‌پویان‌ها نفر از تهران و سایر نقاط کشور استقبال کردند. امام خمینی پس از ورود به تهران، ضمن حضور بر مزار هزاران شهید انقلاب اسلامی، در سخنرانی خود در بهشت زهرا، دولت بختیار را غیر قانونی اعلام نموده و

فرمودند که بزودی به پشتوانه رأی ملت و حق شرعی خود، دولت تعیین می‌کنند. امام سپس در مدرسه علوی و رفاه مستقر شدند و در ۱۶ بهمن، مهندس بازرگان را به نخست وزیر دولت موقت منصوب نمودند. در روز ۱۹ بهمن پرسنل نیروی هوایی ارتش به محضر امام رسیدند و با ایشان بیعت نمودند.

شب ۲۱ بهمن، در نیروی هوایی تهران، درگیری مسلحانه بین عده‌ای از افراد این نیرو و گارد شاهنشاهی پیش آمد که با دخالت مردم، درب پادگان‌ها به زور مردم باز شد و سلاح‌هایی به دست مردم افتاد. سران ارتش دست اندر کار کودتا شدند و در روز ۲۱ بهمن از ساعت چهار بعدازظهر اعلام حکومت نظامی شد. امام اعلام کردند که مردم به حکومت نظامی اعتنا نکنند.

مردم در روز ۲۲ بهمن به مراکز دولتی، نظامی، انتظامی و رادیو و تلویزیون یورش برده و آنها را فتح کردند. با فرار بختیار از ایران و اعلام بی‌طرفی ارتش در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، انقلاب اسلامی ایران پس از سالها مجاهدت، ایثار، فداکاری و مقاومت در راه رضای الهی با رهبری بی نظیر حضرت امام خمینی و به همت مردم سرافراز ایران به پیروزی‌های رسیده.

منبع: اسناد تاریخی ایران

حسن عسکری

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

حسن بن علی بن محمد ملقب به ابو محمد و ابن الرضا و معروف به عسکری (نظامی) بود. او و پدرش امام‌بن عسکری‌بن نامیده می‌شوند زیرا شهر (سامرا) که در آن مجبور به زندگی بودند، در واقع یک کمپ نظامی بود. حسن عسکری یازدهمین امام شیعیان دوازده امامی پس از پدرش هادی و قبل از پسرش مهدی است که بی‌شتر طول عمرش را در حبس خانگی به سر می‌برد؛ مخصوصاً به این دلیل که مشهور بود عسکری صاحب فرزندی خواهد شد که به عنوان منجی آخرالزمان قیام خواهد کرد تا زمین را از عدالت پر کند. حسن عسکری با نرگس خاتون

دختر امپراطوری بیزانس ازدواج کرد. گفته می شود نرگس خاتون، پیرو توصیه های که در رویا به او شده، خودش را به بردگی فروخته تا به همسری حسن عسکری در بیایند. عسکری بیشتتر عمر خود را محبوس بود تا اینکه، به نوشته ی منابع شیعی، عاقبت به دستور معتد خلایفه عباسی مسموم شد و در سامرا در کنار قبر پدرش هادی مدفون شد .

ولادت حسن عسکری به سال ۲۳۰، ۲۳۱ یا ۲۳۲ هجری قمری، مصادف با زمانی است که متوکل، خلایفه عباسی، به پدرش هادی مظنون شده بود و قصد داشت او را به همراه خانواده اش از مدینه به سامرا منتقل کند تا از نزدیکی او را زیر نظر داشته باشد. از اینرو معلوم نیست آیا حسن عسکری در مدینه متولد شده یا سامرا. در سامرا حسن بیشتتر وقتش را صرف تعلیم قرآن و شریعت کرد و به گفته دونالدسون ممکن است در آنجا به زبان آموزی هم اشتغال داشته، چون در سالهای بعد قادر بود با هندی ها به زبان هندی صحبت کند، با ترکها، ترکی و با ایرانیها فارسی سخن بگوید به اعتقاد شیعیان، اما، توانای سخن گفتن به تمام زبان های بشری بوسیله خداوند به ائمه داده شده است .

گفته می شود که حتی در دوران کودکی، حسن عسکری از علم الهی برخوردار بود. روزی مردی او را، که کودکی بیش نبود، در حال گریه دید. مرد برای فرونشاندن گریه اش گفت که برایش اسباب بازی خواهد خرید تا با آن بازی کند. عسکری پاسخ داد "ما برای بازی خلق نشده ایم." مرد گفت "پس برای چه خلق شده ایم؟" عسکری پاسخ داد: "برای عبادت و دانش اندوزی." مرد گفت این پاسخ را از کجا آورده است. عسکری آیه ای از قرآن را خواند که "آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده آفریده‌ایم" (قرآن ۱۱۵:۲۳) مرد که تعجب کرده بود گفت "مگر کودک معصومی مثل تو چه کرده که باید برای آن گریه کند؟" عسکری گفت: "از من دور شو! مادرم را دیده ام که هیزمها را آتش می زند در حالی که آتش شعله ور نمی شود مگر اینکه اول تکه های کوچک هیزم آتش بگردد. ترسم این است که من از تکه های کوچک هیزم جهنم باشم." مادر عسکری، مثل مادر بسیاری از ائمه شیعه، از بردگان آزاد شده ای بود که بعد از تولد فرزندانش "ام ولد" (مادر فرزندان) نامیده شد. اسم خودش "حدیث" بود گرچه اسامی سوسن، غزال و سلیکل هم برایش ذکر شده است. عسکری برادران دیگری هم داشت از جمله جعفر که به جعفر کذاب یا جعفر ثانی معروف شد. برادر دیگرش حسین نام داشت که به همراه حسن و به یاد دو جدشان حسن و حسین که سبطین نامیده می شدند، سبطین نام گرفتند. کذیه عسکری ابومحمّد و القابش صامت، زکی، خالص، نقی، هادی، رفیق است او در بین شیعیانش به ابن الرضا (فرزند رضا، امام هشتم شیعیان) معروف بود. وی همانند پدرش لقب عسکری داشت و این لقب از عسکر سامرا گرفته شده است .

گفته می شود که همسر عسکری، نرگس خاتون، مادر مهدی موعود، دختر امپراطوری روم شرقی بوده است که پیرو توصیه ای که به او در عالم رویا شده، خودش را به بردگی فروخته تا در عراق به سفارش هادی، پدر حسن عسکری خریداری شده، به ازدواج حسن درآید. گزارش این داستان به شرح زیر ثبت شده است:

پدر حسن عسکری، هادی، نامه ای به خط رومی به همراه ۲۰۰ دینار در پاکت قرمزی قرار داده، به همراه دوستش بشار بن سلیمان به بغداد فرستاده، از او می خواهد تا به محلی که برده ها را به فروش می رسانند رفته، سراغ فروشنده

ای به نام امر بن یزید را بگیرد که کنیزی را در اختیار دارد که به زبان رومی فریاد می زند: "حتی اگر ثروت و فخر سلیمان، پسر داوود، را داشته باشید، به شما توجهی نخواهم کرد، پس سرمایه تان را بیهوده تلف نکنید". هادی پی‌شگویی کرده بود که فروشنده پاسخ خواهد داد که به هر صورت مجبور به فروش اوست. و کنیز پاسخ خواهد داد تا برای اینکار عجله نکند و اجازه دهد تا خودش خری‌داریش را انتخاب کند. بشار نقل می کند که همانطور که از او خواسته شده بود، نامه را به کنیز داد، کنیز نامه را خوانده نمی توانسته جلوی گریه اش را بگردد. سپس به امر بن یزید گفته که باید او را به نویسنده این نامه بفروشد و گرنه خودش را خواهد کشت. بشار ادامه می دهد که در راه سامرا، کنیز پیوسته نامه را بوسیده آنرا به صورت و بدنش می کشید، و وقتی بشار علت این امر را پرسید بود، کنیز پاسخ داد که اولاد پیغمبر شک او را برطرف خواهند کرد. مدتی بعد کنیز داستان کامل خوابی که دیده و نحوه ی فرار از قصر پدرش را برای بشار شرح می دهد. شرح این روایت و بحثی که حول اعتبار این گزارش صورت گرفته در کتاب دونالدسون قابل مطالعه است .

حسن عسکری به اعتقاد شیعیان دوازده امامی بعد از پدرش به حکم خداوند و به سفارش پدر در سن ۲۲ سالگی به امامت رسید. در طول دوران هفت ساله ی امامتش، حسن عسکری تقریباً بدون هیچ تماس اجتماعی و در تقیه کامل زندگی می کرد. شمار زیاد شیعیان در عصر وی موجبات نگرانی خلفای عباسی را فراهم کرده بود، بعلاوه عباسیان می دانستند که بزرگان شیعه بر مبنای احادیث فراوانی که از حسن عسکری و ائمه پی‌شین به آنها رسیده بود، معتقد بودند که عسکری صاحب فرزندی خواهد شد که ری‌شه ظلم و اختناق را بر خواهد داشت. خلفای عباسی، اما، مصمم بودند تا یک بار برای همی‌شه به امامت ائمه شیعه پایان دهند. امامت حسن عسکری از سال ۲۵۴ تا سال ۲۶۰ ادامه یافت .

در منابع شیعی، امام نهم، دهم و یازدهم، *ابن الرضا* لقب گرفته اند به این دلیل که عده ای از جمله واقفی معتقد بودند که امامت با علی بن موسی الرضا پایان یافته است. اعطای نام ابن الرضا (پسر رضا) به این سه نشانگر این مطلب بود که امامت در رضا متوقف نشده، بلکه به فرزندان او منتقل شده است. از رضا تا مهدی انشعاب مهمی در میان شیعیان صورت نگرفت به جز موارد محدودی که در عرض چند روز از هم می پاشیدند. از جمله آنها می توان به جعفر اشاره کرد که چند صباحی پس از مرگ عسکری عده ای را دور خودش جمع کرد اما حتی خودش هم ادعای امامتش را پی نگرفت و مردم به زودی از گردش پراکنده شدند. امروزه به جز زیدی و اسماعیلی که از جمعیت قابل توجهی برخوردارند، از بقیه ی فرقه های که از اکثریت شیعه منشعب شدند اثر چندانی باقی نمانده است .

خلفای عباسی همواره امامان شیعه را تحت فشار و محدودیت قرار می دادند و این فشارها در دوران جواد، هادی و حسن عسکری در سامرا به اوج رسید به طوری که این سه شخص عمر طولانی نکردند. تعقیب و مراقبت از هادی و حسن عسکری به قدری بود که آنان را در میان لشکریان جای داده بودند و به همین دلیل این دو را «عسکری‌ین» لقب داده‌اند. حسن عسکری تقریباً تمام دوران امامتش را در حبس خانگی خلفای عباسی در سامرا به سر برد. بعد از مرگ پدرش، هادی، معتز خلیفه عباسی، عسکری را به بغداد احضار کرد تا از نزدیکی او را تحت نظر بگردد طوری که، به روایتی، عسکری مجبور بود دوشنبه ها و چهارشنبه در دربار حضور پیدا کند. بعدها معتز او را زندانی کرده حتی نقشه ی قتلش را هم کشید اما مرگ زود هنگام خلیفه این اجازه را به او نداد. دوران حبس

عسکری در طول دوران کوتاه خلیفه بعدی، مهدی، هم ادامه پیدا کرد. بی‌شتر دوره حبس امام، اما، مربوط به دوره معتمد می‌شود که در ادبیات شیعه به عنوان سختگیرترین خلیفه نسبت به عسکری معروف است. عامل مسمومیت و مرگ عسکری را معمولاً معتمد ذکر می‌کنند.

در سالهای زندگی حسن عسکری در سامرا، شیعیان که در مناطق مختلف گسترش یافته بودند، برای دیدن وی مشکلات فراوانی داشتند. نقل شده است در روزی که عسکری قصد رفتن به دارالخلافه را داشت، عده‌ی سر راهش جمع شده تا او را از نزدیکی ملاقات کنند که در همین حال نامه‌ای از سوی او دریافت کردند مبنی بر اینکه کسی به او نزدیکی نشده به او سلام یا اشاره نکند که در امان نخواهد بود. با این حال عسکری با شیعیان در فرصت‌های مختلف و با سرپوشهای گوناگون ملاقات می‌کرد. بهترین راه ارتباط با او مکاتبه بود که نمونه‌های فراوانی در کتب شیعی می‌توان برای آن پیدا کرد. از جمله نامه آن امام به شیعیان قم و آوه، یا نامه‌های فراوان او به مردم مدینه، و یا نامه مفصلی که خطاب به اسحاق بن اسماعیل و شیعیان نیشابور نوشته بود، می‌توان ذکر کرد.

گسترش و پراکندگی جغرافیایی شیعیان، باعث شد تا عسکری شبکه سری ارتباطی و کالت و عزل و نصب در مناطق مختلف راه‌اندازی کند که بوسیله این شبکه، نامه‌ها و مکتوبات فراوانی با شیعیان رد و بدل شده و بسیاری کارآمد بوده است. همچنین عسکری از نمایندگان جهت ارتباط با شیعیان استفاده نمود که از جمله این افراد باید از عقیق، خادم خاص وی یاد کرد. عثمان بن سعید یکی دیگر از این نمایندگان بود که زیر پوشش یک روغن فروش فعالیت کرده، شیعیان سؤالات و جوهری را که می‌خواستند به وی تحویل دهند، به او رسانده و او آنها را در ظرف‌ها و مشک‌های روغن قرار داده، به حضور عسکری می‌رساند. او حتی پس از مرگ حسن عسکری و با ورود به عصر غیبت صغری، به عنوان نخستین نایب خاص مهدی نیز ایفای نقش کرده است. عسکری به همراه پدرش هادی، همچنین نوید تولد مهدی را داده، شیعیان را برای غیبت امام دوازدهم آماده کرده خودشان هم سعی می‌کردند از پشت پرده با شیعیان در ارتباط بوده تا زمینه را برای دوران غیبت مهدی موعود آماده کنند. لازمه این کار، تقویت و توجیه سیاسی رجال و عناصر مهم شیعه و استفاده گسترده از آگاهی غیبی برای از بین بردن شک‌ها و تردیدهای زمان بود.

در روایات شیعی، عسکری مخزن علم و جان‌نشین رسول الله معرفی شده است با وجود اختناق حاکم به تربیت شاگردان زیادی پرداخت. شیخ طوسی نام ۱۰۳ نفر از این شاگردان را ثبت کرده است. در دوران عسکری شک و شبهه‌های مذهبی زیادی وجود داشت. عسکری، اما، بر خلاف پدرانش که آزادی بیشتری داشتند، نمی‌توانست با شکاکان روبرو شده، مستقیماً به سؤالات آنها پاسخ دهد، با این وجود در جواب کسانی که مخصوصاً قرآن را زیر سؤال می‌بردند، نوشته‌هایی از جمله یک تفسیر، که منتسب به اوست، نگاشته است. نقل شده است که کندی، که او را به عنوان اولین فی‌سلف اسلامی می‌شناسند، در حال نوشتن کتابی با عنوان "تناقضات قرآن" بود. وقتی این خبر به گوش عسکری رسید، یکی از شاگردان کندی را به حضور طلبیده پرسید آیا یک مرد عاقل در میان آنها یافت نمی‌شود تا کندی را از این کار بازدارد. شاگرد پاسخ داد که کندی استاد اوست و قادر نیست او را توجیه کرده از این کار منصرف کند. حسن عسکری، اما، او را راهنمایی کرد چگونه کندی را به سؤال کشیده او را از کارش منصرف کند. عسکری از او خواست به سراغ کندی رفته، رعایت ادب را کرده، از او بخواهد تا در آنچه به آن

مشغول است کمکش کند: "وقتی با تو احساس راحتی کرد از او پرس: آیا ممکن است شخص دی‌گیری معنی دی‌گیری جز آنچه شما در ذهن دارید از قرآن درک کند؟ کندی پاسخ خواهد داد: البته! چون او کسی است که درک می‌کند وقتی گوش می‌دهد اگر این را گفت در پاسخ بگو: از کجا می‌دانی؟ شاید او معنی متفاوتی با معنی ای که شما درک کرده‌اید، درک کند و سپس معنایی جعلی برای قرآن درست کند "... شاگرد همانطور که عسکری خواسته بود عمل کرد و کندی به اندازه کافی باهوش بود تا بگوید: "کسی مثل تو نمی‌تواند به چنین چیزی رسیده باشد... بگو این حرف را از کجا آورده‌ای؟" کندی وقتی اصل داستان را شنید گفت: "اکنون حقیقت را گفتی! چیزی مثل این از غیر آن خانه (اهل بیت) بیرون نی‌آید". گفته می‌شود کندی پس از این واقعه کتابش را سوزاند.

تفسیر العسکری: این تفسیر روایی، که تا پایان آیه ۲۸۲ سوره بقره در دست است، با بیان روایاتی راجع به فضائل قرآن و تأویل و آداب قرائت قرآن آغاز شده و با ذکر احادیثی مشتمل بر فضائل اهل بیت و مثالب دشمنان اهل بیت ادامه یافته است. بخشهای متعددی نیز در باره سیره نبوی، بخصوص راجع به مناسبات پیامبر و یهودیان، مطرح شده است. بیشتر روایات طولانی و مفصل است، به طوری که گاهی یک روایت چندین صفحه را در برمی‌گیرد. بین دانشمندان در نسبت این تفسیر به حسن عسکری اختلاف است. مهمترین دلیلی را که برای تشکیک این انتساب ذکر می‌شود این است که عسکری تحت نظارت کامل خلفای عباسی بوده است و نمی‌توانسته بدون ارتباط با اصحابش این نوشته را منتشر کند.

شیخ طوسی تعداد شاگردان حسن عسکری را بیش از ۱۰۰ نفر ثبت کرده است. مشهورترین آنها به شرح زیر می‌باشند:

۱ (ابو عمرو عثمان بن سعید عمری) (نائب اول مهدی) ۲ (احمد بن اسحاق قمی) ۳ (ابراهیم بن مهزیار) ۴ (ابو هاشم داود بن قاسم جعفری) ۵ (محمد بن حسن صفار) ۶ (محمد بن عثمان بن سعید عمروی) (نائب دوم مهدی) ۷ (عبدالله بن جعفر حمیری) ۸ (احمد بن محمد بن مطهر) ۹ (ابوسهل اسماعیل بن علی) ۱۰ (محمد بن صالح بن محمد همدانی)

سخنان برگزیده

- وقتی کسی از شما در دینش وارسته است، در سخن راستگو است، امانت را به صاحبش برمی‌گرداند و با مردم مهربان است می‌توانید او را شیعه بنامید.
- به سمت میوه ای که هنوز نرسیده نشتابید زیرا به وقتش چیده خواهد شد...! کارتان را به خدا واگذار کرده و زود به سمت نیازتان نشتابید که دلگیری می‌شوید و یاس بر شما چیره می‌شود.
- عبادت به زبانی روز و نماز نیست، بلکه به مراقبه و تفکر زیاد در امر خداوند است.
- انسان کی‌نه توز کمترین آسایش را دارد.
- دو چیز است که بالاتر از آنها چیزی موجود نیست: ایمان به خدا و خدمت به خلق.
- تواضع نعمتی است که به آن حسادت نمی‌شود.

- اگر همه مردم عالم عاقل بودند، دنیها از هم می پاشید .
- احمق ترین دشمن، کسی است که دشمنی اش را آشکار می کند .
- همه زشتی ها در خانه ای جمع شده که کلید آن دروغ است .

در مورد علت مرگ حسن عسکری اختلاف نظر وجود دارد؛ بر اساس نظر شیعیان عسکری با سم خلیفه کشته شد، ولی سائیرین معتقدند که وی بر اثر بی‌ماری از دنیها رفته است. به گفته طبرسی، برخی از امامیه بر اساس حدیثی که به مقتضای آن، همه ائمه به شهادت از دنیها می روند، باور داشتند که حسن عسکری نیز مسموم شده است. این شهر آشوب به استناد برخی نوشته ها از جمله *دلائل الامامة* وی را شهید می داند. در منابع متأخر با تکیه بر قول به مسمومیت، نقل است که خلیفه وقت از دستور خود نسبت به قتل وی پشیمان شد، طبیبان را ملازم خانه او ساخته تا علاجی حاصل شود، اما کوشش آنان سودی نداشت و سم منجر به وفات حسن عسکری شد. در منابع متأخر دی‌گر نیز اقوال مشابهی مبنی بر کشته شدن حسن بن علی با سم خلیفه ذکر شده است. به نظر رسول جعفریان کشته شدن وی امری کاملاً محتمل است. وی علاوه بر استناد تاریخی بر منابع قرن ششم هجری، چنین استدلال می کند که: "سوابق بازداشت و خطری که همواره از طرف دستگاه حاکم متوجه جان حضرتش بود و اینکه آن حضرت یک شخصیت مخالف سیاسی به حساب می‌آمده و رحلت او در سنین جوانی رخ داده همگی می‌تواند مؤید کشته شدن وی باشد". حسن عسکری در روز جمعه ۸ ربیع‌الاول سال ۲۶۰ هجری در سن ۲۹ سالگی وفات یافت. و در سامرا کنار پدرش هادی به خاک سپرده شد. حرم هادی و حسن عسکری دو بار توسط وهابیون تخریب شد. اولین حمله در ۳ اسفند ۱۳۸۴ که با بمبگذاری در مرکز گنبد، گنبد و بخشی از گلدسته های حرم را ویران کردند. دومین حمله نیز در ۲۳ خرداد ۱۳۸۶ رخ داد که گلدسته‌ها نیز مورد تخریب واقع شد.

صرف نظر از اینکه "منابع تاریخی متقدم" به کشته شدن وی اشاره کرده باشند یا نه، محور مشترکی وجود دارد که همگی از آن سخن رانده اند: اینکه خلیفه تلاش داشته تا با واسطه های مختلف از جمله طبیبان و معتمدان به مردم اعلام کند که حسن بن علی به مرگ طبیعی وفات نموده است. این محور مشترک در متون تاریخی نشانگر این است که سوء ظن جدی نسبت به مرگ وی، در بین مردم وجود داشته که خلیفه نیاز به چنین تلاشی احساس کرده است. علاوه بر این در کتاب "کمال الدین و تمام النعمة" شیخ صدوق در قسمت مربوط به پایان حیات حسن عسکری، از خلیفه با عنوان "امیر المؤمنین" نام برده شده است، با توجه به اینکه پدر شیخ صدوق از معتمدین حسن عسکری بوده و توقیعی نیز از حجت بن حسن دارد، استفاده از چنین عنوانی از جانب وی امری عادی محسوب نمی‌شود چرا که شیعیان خلیفه ها را غاصب خلافت و حکومت می دانستند لذا چنین کاربردی احتمال وجود ترس و احتیاط را در مورد نویسنده به ذهن متبادر می کند. فزون بر این ها اخبار رسیده از منابع تاریخی، مبنی بر این است که پس از مرگ وی، کدیزان خانه او توسط کارگزاران خلیفه وارسی و از حیث باردار بودن بررسی شده اند؛ این خبر نیز حاکی از این است که خلیفه به عمر امامت شیعه حساس بوده است.

از آنجا که پس از مرگ وی جانشین او به درستی آشکار نبود، پیروانش بر سر جانشینی او به چند گروه تقسیم شدند؛ برخی می‌گفتند که او به نزد خدا عروج کرده و منتظر بازگشتش بودند. برخی گمان می‌کردند که چند سال پیش از کشته شدنش فرزندی از او به نام محمد به دنیا آمده‌است. گروه دی‌گری هم معتقد بودند که یکی از

کنی‌زانش از او حامله‌است و روزی مهدی موعود را به دنیا می‌آورد. گروه‌هایی هم امامت یکی از برادران حسن عسکری، جعفر یا محمد را پذیرفتند. در میان فرقه‌های مختلفی که پس از مرگش ایجاد شد، تنها (تشیع دوازده‌امامی) که معتقد به وجود پسری از حسن عسکری، همام پیامبر اسلام، بودند دوام یافت.

شیعیان دوازده‌امامی، جعفر (برادر حسن عسکری و از مدعیان اصلی جانشینی او) را «جعفر کذاب» می‌نامند. به عقیده آنان جعفر کذاب ویژگی‌های امامت را نداشت. به عقیده آنان، هنگام نماز گزاردن بر بدن حسن عسکری، فرزندش حجت بن الحسن بر او نماز گزارد و شک را از شیعیان برداشت. گرچه ممکن است همه نسبت‌هایی که به جعفر کذاب داده می‌شود درست نباشد ولی قطعاً مقداری حقیقت در مورد نسبت‌هایی که شیعه به جعفر کذاب داده‌است وجود دارد چرا که پیروان جعفر گاهی به هنگام دفاع از او اظهار می‌نمودند که وی از خصوصیات جوانی خود فاصله گرفته‌است.

روز مادر و روز زن تاریحچه‌های متفاوتی در کشورها و مناطق مختلف جهان دارد. ولی عامل مشترک در بین تمامی روزهای مادر در کشورهای مختلف یادبود یک زن مهم در تاریخ آن کشور است.

در ایران روز مادر تاریخ هجری شمسی ثابتی ندارد ولی بطور رسمی روز مادر و روز زن بیستم جمادی الثانی (هجری قمری) گفته می‌شود که سالروز تولد حضرت فاطمه زهرا (س) می‌باشد و همانطور که ذکر شد به علت قمری بودن هر ساله در تقویم شمسی ما در حال گردش است.

روز زن و روز مادر سال ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶ و ۲۰۱۷

تاریخ دقیق روز زن امسال بکشنه ۲۹ اسفند ۱۳۹۵ خورشیدی برابر ۱۹ مارچ ۲۰۱۷ میلادی و مصادف با ۲۰ جمادی الثانی ۱۴۳۸ هجری قمری می باشد

گفتنی است امسال به علت تغیریات ماه قمری یکبار نیز در ابتدای سال ۱۳۹۵ روز زن در تقویم ایرانی قرار گرفت که تاریخ آن روز ۲۰ جمادی الثانی مصادف با ۱۱ فروردین ۱۳۹۵ بود.

آسمونی این روز عزیزی را به تمامی مادران، همسران و دختران عزیز ایرانی تبریک می گوییم.

انگلستان، نخستین کشوری بود که روز مادر را بوجود آورد. در برخی از کشورهای غربی از جمله انگلستان دومی یکشنبه ماه مه هر سال روز مادر نام می‌گیرد. این فکر توسط خانمی بنام جولیا واردهو به آمریکایا برده شد و اولین روز ماه ژوئن به عنوان روز مادر تعین گردید. در سال ۱۹۲۴ کنگره آمریکایا دومی روز ماه مه را به عنوان روز مادر تعین نمود. در ژاپن، زادروز همسر وقت امپراطور به عنوان روز مادر گرامی شمرده می‌شود.

در ایران پیش از انقلاب ۱۳۵۷ روز مادر بر پایه گاهشمار ایرانی ۲۵ آذر به مناسبت روز تولد مادر شاه که منجر بوجود روز تشکیلی بنیاد مادر و کودک شده بود.

در هشتم مارس ۱۸۵۷، زنان کارگر کارگاه‌های پارچه‌بافی و لباس‌دوزی در نیویورک آمریکایا به خیابان‌ها ریختند و خواهان افزایش دست‌مزد، کاهش ساعات کار و بهبود شرایط بسیار نامناسب کار شدند. این تظاهرات با حمله پلیس و کتک‌زدن زنان برهم خورد. سال ۱۹۰۷ در دوره‌ای که مبارزات زنان برای تأمین حقوق سیاسی و اجتماعی اوج گرفته بود، به مناسبت پنجاهمین سالگشت تظاهرات نیویورک در هشتم مارس، زنان دست به تظاهرات زدند. ایده انتخاب روزی از سال به‌عنوان «روز زن» نخستین بار در جریان مبارزه زنان نیویورک با شعار «حق رای برای زنان» مطرح شد. دو هزار زن تظاهر کننده در ۲۳ فوریه ۱۹۰۹ پی‌شهاد کردند که هر سال در روز یکشنبه آخر فوری، یک تظاهرات سراسری در آمریکایا به مناسبت «روز زن» برگزار شود. از این رو روز جهانی زنان هر ساله در ۸ مارس برگزار می‌شود. این روز، روز بزرگ برپایی جشن‌هایی برای زنان در کل جهان است. بسته به مناطق مختلف، تمرکز جشن روی بزرگداشت، قدردانی، ارائه عشق به زن و برگزاری جشنی برای دستاوردهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زنان است.

این روز در ابتدا به عنوان یک روی‌داد سیاسی سوسیالیستی آغاز شد، اما بعدها در فرهنگ بسیاری از کشورها آمیخته شد (در درجه اول اروپای شرقی، روسیه و شوروی سابق). روز جهانی زنان در بسیاری از مناطق رنگ و بوی سیاسی خود را از دست داده و تبدیل به مناسبتی برای مردان شده تا عشق خود را به زنان بیان کنند (چیزی شبیه به روز مادر و روز ولنتاین). با این حال در مناطقی دیگر (مانند استرالیا)، اصل سیاسی و زمینه حقوق بشری که توسط سازمان ملل متحد تعین شده، با قدرت اجرا می‌شود و آگاهی سیاسی و اجتماعی امیدوار

کننده‌ای از مبارزات زنان در سراسر جهان به ارمغان می‌آورد. سازمان ملل هم از سال ۱۹۷۷ این روز را به عنوان «روز حقوق زنان و صلح بین‌المللی» به رسمیت می‌شناسد.

گیاه حساس (یا حساسه یا درخت گل ابری‌شم)، نمادی از جشن روز زن در کشورهای ایتالیایا و روسیه است. همچنین گل می‌موزا یکی از نمادهای این روز است.

ولادت حضرت عیسی مسیح (ع)

مجموعه: زندگینامه بزرگان دینی

ولادت حضرت مسیح (ع): بیست و پنجم دسامبر سالروز تولد پیامبر صلح و دوستی، مهربانی و مودت عیسی مسیح (ع) است. پیامبری که به تصریح قرآن، بی پدر و از مادری باکره چون مریم که تمام عمر خویش را به عبادت و بندگی خداوند صرف کرد و سرانجام با زادن فرزندی پاک و مبشر روح القدس اجر و مزد عبادات خویش را در دنیا و آخرت گرفت.

مسیح

کلمه «مسیح» که به معنای نجات دهنده است، به زبان یونانی به «کریستوس» ترجمه شده. پیروان عیسی را مسیحی و به زبان های اروپایی «کریستیان» گویند. عیسی (ع) که از پیامبران الوالعزم و صاحب کتاب انجیل است، در «بیت اللحم» در جنوب اورشلیم، از مادری پاک به نام مریم زاده شد.

رسالت همه پیامبران جهانی و عمومی نبوده است. بسیاری از پیامبران تنها برای گروه یا قوم خاصی برانگیخته شده اند. در میان انبیا تنها پنج پیامبر صاحب شریعت، کتاب آسمانی و احکام اجتماعی بوده اند. این پنج تن عبارتند از نوح (ع)، ابراهیم (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع) و پیامبر عظیم الشأن اسلام. اینان همان کسانی هستند که در قرآن به نام «الوالعزم» نامیده شده و رسالتی جهانی داشته اند. دعوت آنان به گروه خاصی محدود نمی شده است و دعوتی عام و رسالتی فراگیری و جهانی داشته اند.

همه پیامبران الهی از جنس بشر بوده، در میان مردمان می زیسته اند. همانند آنان غذا می خوردند، می آشامیدند و همانند دی‌گران می خفتند. این سنت پایدار الهی است که پیوسته از میان انسان ها، کسی به رسالت برانگیخته شود. مسیح نیز پیامبری والا با معجزات و کراماتی بی نظیر، اما انسانی همانند همه انسان هاست. گروهی از مسیحیان به شهر مدینه آمدند و به حضور پیامبر رسیدند. آنان در گفتگو با پیامبر (ص) ولادت بدون پدر حضرت عیسی (ع) را نشانه الوهیت او عنوان می کردند. در این هنگام آیه نازل شد و جواب آنان را این چنین بیان نمود: «ولادت و خلقت حضرت عیسی ابن مریم (ع) همانند خلقت حضرت آدم (ع) [و بلکه خلقت آدم مهم تر

و والاتر] است»؛ یعنی اگر دلایل الوهیت ولادت بدون پدر باشد، پس درباره حضرت آدم که خلقت وی بدون پدر و مادر بوده نیز باید قائل به الوهیت شویم و حال آنکه کسی چنین نگفته است.

در قرآن نام ۲۵ نفر از پیامبران آمده است. از میان اینان، پیامبر اسلام (ص) با بیشترین اشاره و با قرینه های بسیاری مورد خطاب واقع شده است؛ اگر چه نام حضرت موسی بیش از همه انبیا برده شده است. در قرآن، نام حضرت مسیح بیست و سه مرتبه با اسم «عیسی»، یازده بار با نام «مسیح» و دو مرتبه با وصف «ابن مریم» آمده است. کثرت استعمال نام این انبیا به سبب وقایع مهمی است که در زمان آنان رخ داده و می باید مورد عبرت مسلمانان قرار گیرد.

در قرآن کریم آمده است که خداوند متعال از همه انبیا میثاق گرفت که انبیا دیگر را تایید کنند و به پیامبر قبلی ایمان داشته باشند. مؤمنان نیز باید به انبیا گذشته و اوامری که بر آنان وحی شده ایمان داشته باشند. اعتقاد به نبوت حضرت مسیح (ع) و ارتباط او با منشأ وحی از اعتقادات راسخ ما مسلمانان است. همه پیامبران معبود را خدای یگانه، غیر محسوس، نامتناهی و برتر از اندیشه های بشری معرفی می کرده اند و آدمی را به انتخاب کمال مطلوبی که در واقع همان خدا و مبدأ کمال، فضیلت و سرچشمه همه اصول و ارزش های عالی است، فرا می خواندند. اسلام عقیده «تثلیث» (پدر، پسر و روح القدس) را نمی پذیرد و آن را مخالف روح توحید می داند. در قرآن و انجیل، حضرت عیسی پیامبر خدا معرفی شده، نه خدا یا فرزند خدا. همچنین آفرینش غیر طبیعی عیسی نشانه خداست. در قرآن مجید به این عقیده مسیحیان اعتراض شده و آمده است: «عیسی خود را بنده خدا می داند؛ چرا شما او را فرزند خدا می شناسید؟».

«انجیل» کلمه ای یونانی به معنای بشارت و جمع آن به زبان عربی «اناجیل» است. زندگی نامه عیسی مسیح و بیانات اخلاقی ایشان در اناجیل آمده است که مجموعه آنها را «عهد جدید» می گویند. از این انجیل ها، چهار انجیل «متی»، «مرقس»، «لوقا» و «یوحنا» در پیش همه مسیحیان جهان معتبر است و انجیل های دیگری را که شمار آنها از ۱۱۴ انجیل فراتر می رود، کلیسا خارج از کتب آسمانی دانسته است. یکی از اناجیل غیر رسمی کلیسا، انجیل مربوط به قدیس «یوسف برنابا» است. وی از رسولان و حواریون بزرگ مسیح بود و انجیل وی حلقه گمشده مسیحیت و اسلام است. اخبار قرآن مجید درباره حضرت مسیح و داستان های آن، موافقت زیادی با این انجیل دارد. در انجیل برنابا چنین آمده: «آدم همین که آفریده شد، جمله «لا اله الا الله، محمد رسول الله» را دید که در فضا نوشته شده و روشنایی آن از آفتاب بیشتتر است. از خدا خواست آنها را بر انگشتان او نقش کند و پروردگار نیز «توحید» را بر شست راست او و «نبوت» را بر شست چپ او نگاشت.

پیامبران الهی اهدافی مشترک دارند و پیام الهی را به مردمان زمانه خود ابلاغ می کنند و بعد از خویش، نوید بخش پیامبری هستند که بعد از آنان راه توحید را پرچمداری می کند. این داستان از حضرت آدم آغاز و به پیامبر خاتم (ص) ختم شد. در سوره «صف» آیه شش آمده است: «به یاد آورید هنگامی را که عیسی بن مریم گفت:

ای بنی اسرائیل من فرستاده خدا به سوی شما هستم؛ و کتاب تورات را که قبل از من فرستاده شده تصدیق می کنم و به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است، بشارت دهنده هستم».

در قرآن مجید در سوره «اعراف» آیه ۱۵۷ آمده است: نام پیامبر امی را یهودیان و مسیحیان در تورات و انجیل نوشته می یابند. از این آیه روشن می شود که در عصر پیامبر، نام آن حضرت در تورات و انجیل بوده و الا یهودیان و مسیحیان بسیاری که در اطراف مدینه و مکه بودند، کتاب خود را آورده و می گفتند: اسم خود را به ما نشان بده و اگر پیامبر از چنین کاری عاجز می ماند، موضوع را آن افراد نشر می دادند. همچنین بسیاری از آنان بر وجود نام حضرت در کتب خویش اعتراف داشتند. در تورات و انجیل کنونی نیز هنوز اشارات روشنی بر ظهور آن گرامی می یابیم.

عقیده به مهدی و مصلح بزرگ جهانی از حوزه اعتقادات مسلمین فراتر رفته، در ادیان دیگر چون دین زرتشت، ادیان هندی، یهود و مسیحیت، به عنوان اصل مسلم و قطعی مطرح است. مسیح نیز چون انبیا گذشته به پیروانش، آمدن مصلح غیبی و تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی را بشارت داده و به مظلومان و ستمدیدگان از سپری شدن فصل چپاولگران و ستم پیشتگان و فرارسیدن فصل شکوفایی عدالت و برپایی قانون مقدس الهی در سراسر گیتی نوید داده است. شور و التهاب انتظار موعود آخرالزمان در تاریخ پرفراز و نشیب مسیحیت موج می زند.

مسیحیت به سه فرقه بزرگ «کاتولیک»، «ارتدکس» و «پروتستان» تقسیم شده است. مهم ترین فرقه مسیحی فرقه کاتولیک است که امروزه مهم ترین و بزرگ ترین مذهب مسیحی جهان و «پاپ» پیشوای مذهبی آنان است. کاتولیک ها خود را نماینده حقیقی کلیسای مسیح می دانند. مراسم مذهبی آنان عبارت از تعمید، قربانی، توبه، اعتراف، تناول، ازدواج و مسح بیماران در حال مرگ است، کاتولیک ها خطبه، ادعیه و نماز را به زبان لاتینی می خوانند. عیسی (ع) به حواریون گفت: «من خواهش و حاجتی دارم؛ اگر قول می دهید آن را برآورید، بگویم». حواریون گفتند: «هرچه امر کنی اطاعت می کنیم». عیسی از جا حرکت کرد و پاهای یکایک آنها را شست. حواریون در خود احساس ناراحتی می کردند، ولی چون قول داده بودند خواهش عیسی را بپذیرند، تسلیم شدند و عیسی پای همه را شست. همین که کار به انجام رسید. حواریون گفتند: «تو معلم ما هستی؛ شایسته این بود که ما پای تو را می شستیم، نه تو پای ما را. عیسی فرمود: «این کار را کردم برای اینکه به شما بفهمانم که از همه مردم سزاوارتر به اینکه خدمت مردم را بر عهده بگیری، عالم است. این کار را کردم تا تواضع کرده باشم».

حضرت عیسی (ع) از قبرستانی می گذشت، صاحب قبری را صدا زد و به امر خدا او را زنده کرد. حضرت عیسی (ع) از او پرسید: تو کیستی؟ گفت: من بارکش بودم. روزی پشتت هیز می حمل می کردم. از آن هیزم خلال چوبی جدا کرده، با آن، دندانم را پاک کردم. یا عیسی، از هنگامی که مرده ام به سبب آن خلال چوب مرا مؤاخذه می نمایند که چرا به مال مردم بی اجازه دست درازی کردی. «مسیح نه کشته و نه بر دار آویخته شد؛ بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد، اما امر به آنان مشتبه گشت».

عیسی مسیح(ع) نه تنها در تعالیم الهی خود به مسئله معاد و رستاخیز اشاره کرده است، بلکه در عمل با احیای مردگان سیمایی روشن از رستاخیز را برای پیروان خود به تصویری کشیده است. در اناجیل نیز سخن از قیامت و چگونگی آن بسیار است. در انجیل متی باب ۱۲۵ بنا بر روایت انصار آمده است: «وقتی که ستم و فساد و کفر بر روی زمین گسترش یافت، آنگاه عیسی بن مریم باز خواهد گشت تا با فساد و تباهی نبرد نهایی کند و پس از آن قیامت فرا خواهد رسید که پایان جهان است. آنگاه نیکوکاران پس از عبور از پل صراط به بهشت در ملکوت اعلی خواهند رفت و ستمکاران در قعر جهنم جای خواهند یافت.

منبع: hawzah.net :

iec-md.org

سالروز وفات حضرت ام البنین مادر گرامی حضرت عباس (علیه السلام) تسلیت باد

حضرت ام البنین در واقعه کربلا حضور نداشت، هنگامی که بشیر به مدینه بازگشت و ام البنین را ملاقات کرد، خواست تا خیر شهادت فرزندانش را به وی دهد ام البنین گفت: رگ قلبم راپاره کردی بچه هایم و آنچه زیر آسمان است فدای ابا عبد الله علیه السلام، از حسین برایم بگو.

حضرت ام البنین(سلام الله علیها) (محدث، متوفی سال ۷۰ هـ) (فاطمه کلاییه)، دختر حزام، از زنان مؤمن، شجاع و فداکار بود. روایت است که امیر المؤمنین علیه السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیه السلام به برادرش عقیل که انساب عرب را خوب می دانست و از احوال خانوادگی آنها آگاه بود فرمود: می خواهم زنی برایم خواستگاری نمایی که از خاندان شجاعت باشد تا فرزند شجاعی برایم به دنیا آورد. عقیل، فاطمه کلاییه (ام البنین) را به ایشان معرفی نمود و گفت: در بین عرب خاندانی شجاعت از خانواده وی سراغ ندارم. این مادر پسرانش عباس، جعفر، عبد الله و عثمان را چنان تربیت کرد که همه شیفته برادر بزرگوارشان حضرت امام حسین علیه السلام بودند و در رکاب آن حضرت شهید شدند.

ام البنین برای عزاداری هر روز همراه نوه اش عبید الله (فرزند عباس علیه السلام) به بقیع می‌رفت و نوحه می‌خواند و می‌گریست و این اشعار را زمزمه می‌کرد:

منم که سایه نشین و جود مولایم
کنیز خانه غم ؛ خاک پای زهرایم
منم که خانسه به دوش غم علی
منم که همقدم محنت ولی هستم
منم که شاهد زخم شکسته ابرویم
انیس گریه به یاس شکسته پهلویم
منم که در همه جا در تب حسن بودم
منم که شاهد خون لب حسن بودم
منم که جلوه حق را به عین می‌دیدم
خدای را به جمال حسین می‌دیدم
منم که بوده دلم صبح و شام با زینب
منم میان همه ؛ هم کلام با زینب
منم که سوگ گلستان و باغبان دارم
به سینه زخم غم کربلائیان دارم
منم که ظهر عطش را نمی‌برم از یاد
چهار لاله بی سر ز من به خاک افتاد
منم که مادر عشق و امید و احساسم
فدای یک سر موی حسین عباسم

شهادت میرزا تقی خان امیرکبیر

بیستم دی ماه مصادف است با شهادت میرزا تقی خان امیرکبیر، ستاره بی نظیر تاریخ ایران زمین که صد و پنجاه و اندی سال پیش به عنوان صدراعظم ایران درخشید و در کمتر از سه سال و دو ماه بعد از شروع صدارتش خاموش شد. آشپز زاده ای که به دلیل استعدادش مورد توجه قرار گرفت و توسط قائم مقام، والامقامی آگاه و وطن پرست شد.

میرزا تقی خان فراهانی از نوادر تاریخ کشور ماست. روحیه اصلاح طلب و عشق عمیق وی به استقلال و آزادی و اقتدار ملت مسلمان ایران، زمانی به فریاد دادخواهی ملت مظلوم لبیک گفت، که می‌رفت تمامی ثروت و عزت کشور برای همیشه در کام جهنمی استعمار و استکبار جهانی بلعیده شود. زمانیکه دربار فاسد پادشاهی و رجال سیاسی سر سپرده، مزدورانه و مزورانه علناً سنگ بندگی طاغوت‌های شرق و غرب را به سینه می‌زدند و بی‌شرمی و گستاخیشان به حدی رسیده بود که حتی کوششی در اختفای بندهای اسارت و یوغ بندگی و بردگی خویش نمی‌نمودند. امیرکبیر در برابر دشمنان دین و مجریان سیاست استعماری، یک تنه قیام کرد و پوزه استکبار و عمال داخلی را به خاک مالید. طی

حدود يك قرن و نيم كه از شهادت امير به دست جيره‌خواران و سر سپردگان طاغوت مي‌گذرد، دوست و دشمن در ستايش از اين روح آزاده و شخصيت مقتدر سخن گفته‌اند. همه متفق القول اعتراف کرده‌اند كه "مصلحي" چنين تشنه اصلاح، "سياستمداري" چنان شيفته استقلال و "زمامداري" چنين خيرخواه ملت، نه تنها در تاريخ دو هزار و چند ساله ايران بلکه در تاريخ جهان، كم نظير و كمياب مي‌باشد. اصلاحات داخلي در زمينه اعتلاي فرهنگ، تنظيم اقتصاد و تظهير عرصه سياست كشور، اقدامات در جهت احياي دين و بسط عدالت در سطح جامعه، مبارزاتش در جهت قطع نفوذ اجانب و استعمارگران، و حفظ استقلال و تماميت ارضي كشور كه طي سه سال و اندي صدارت ميرزا تقی‌خان امير كبير انجام گرفت، تماماً شايسته تحسين است.

سرگذشت امير كبير و اهداف اصلاحي و ضد استكباري اين مرد سياسي لايق، اين مسلمان متدين و وظيفه شناس و ... و مصلح بزرگ ديني و اجتماعي و نقش استكبار جهاني در سرکوبي، عزل، تبعيد و سرانجام شهادت وي از آن رو شايسته مطالعه و بررسي است كه پرده از خيانت‌ها و جنایت‌هاي استعمارگران شرق و غرب در كشورهاي عقب نگاه داشته شده برداشته و ما را وامي‌دارد كه هر چه مصمم‌تر و با آگاهي هرچه بيشتر به دسيسه‌هاي استكبار جهاني بي بریم .

ميرزا تقی خان امير كبير يا ميرزا محمدتقي خان امير كبير، پسر مشهدي قربان هزاوه‌يي فراهاني نوه تهماسب بيك است. (مشهدي قربان طباخ اشرف آن زمان كه بعدها به طور اختصاصي طباخ آشپزخانه ميرزا عيسي معروف به ميرزا بزرگ قائم مقام فراهاني شد). ميرزا تقی خان امير كبير در خانواده‌اي از طبقات پاييني ملت ايران در روستاي هزاوه به دنيا آمد و با حفظ اين امتياز در دامان يكي از بهترين و اصيل‌ترين خاندان‌هاي آن روز ايران تربيت يافت و رشد نمود. هزاوه در دو فرسخي شمال غربي شهرستان اراك و در مجاورت فراهان زادگاه خانواده بزرگ قائم مقام قرار داشت. كربلايي محمد قربان در سلك نوكران ميرزا عيسي قائم مقام بزرگ درآمد و به مقام آشپزي رسيد و در زمان ميرزا ابوالقاسم قائم مقام دوم و صدر اعظم محمدشاه مقام نظارت در آشپزخانه را احراز كرد و در اواخر عمر "قاپوچي" قائم مقام شد. حشر و نشر ميرزا تقی خان با فرزندان خانواده قائم مقام از سويي و استعداد و دقت نظر امير كبير از سوي ديگر از او شخصيتي مي‌سازد كه نظير آن در عصر قاجار كمتر ديده مي‌شود. راه يافتن امير كبير به كلاس درس فرزندان قائم مقام در حالي كه امثال او حق تعليم و تعلم نداشته‌اند و تعبيراتي كه قائم مقام در خصوص او به كار مي‌برد، عظمت شخصيت امير كبير را در همان دوران طفوليت نشان مي‌دهد. او از هوش سرشاري برخوردار بود. گويند: امير در كودكي هنگامي كه ناهار فرزندان قائم مقام را مي‌آورد، براي باز پس بردن ظروف در حجره مي‌ايستاد و آنچه معلم به ايشان مي‌آموخت، فرا مي‌گرفت. روزي قائم مقام به آزمائش پسرانش آمد و هر چه از آنان پرسيد، ندانستند. اما امير جواب داد. قائم مقام پرسيد: تقی تو كجا درس خوانده‌اي؟ عرض كرد: روزها كه غذاي آقازاده‌ها را مي‌آوردم، ايستاده مي‌شنودم، قائم مقام انعامي به او داد، نگرفت و گريه كرد. به او گفت چه مي‌خواهي؟ امير عرض كرد: به معلم امر فرماييد درسي را كه به آقازاده‌ها مي‌دهد به من هم بياموزد. قائم مقام پذيرفت و معلم را فرمود تا به او نيز بياموزد.

امير، درشت و تنومند، خوش قيافه و با سيماي گشاده و هوشمند بود. گويند در جواني به كشتي علاقه داشت، به زورخانه مي‌رفت و منش پهلوانان را دارا بود. راست گفتار و درست كردار بود. پيگيري امور كشور براي از هر كارديگري، حتي سلامتي خود، مهم تر مي‌نمود. چشمان نافذي داشت. اعصابي قوي داشت و به گاه بروز سختي‌ها بسيار خونسرد بود. حق شناس بود و هرگز بر مقامي كه دست يافته بود، غره نشد. بي جهت كسي را عزيز نمي‌داشت

و کوچکترین خدمتی در نظر او جلوه می‌کرد. چون از سلامت نفس برخوردار بود، در برابر سفرای خارجی بسیار با غرور برخورد می‌کرد و تلاش سفرای روس و انگلیس در از بین بردن او، از همین برخوردها منشأ می‌گرفت. لباس او ساده بود، جبه بر تن می‌کرد و کلاه مستوفی گری را قدری بلند تر نموده، بر سر می‌نهاد. او پابند مسائل شرعی بود و نماز و روزه را به جا می‌آورد، دعا و زیارت عاشورا می‌خواند. عادت به قلیان کشیدن داشت، اما تا آخر عمر از سلامت کامل بدنی برخوردار بود. امیر به خانواده خود علاقمند بود و نسبت به مادرش همواره مهری سرشار داشت.

امیر چون به سن رشد رسید در دستگاه قائم مقام و دستگاه محمدخان زنگنه امیر نظام، وارد خدمات دولتی گردید. تحریر و نویسندگی در محضر این دو شخصیت، آغاز کار امیر کبیر است. بعد از مدتی لشکر نویسی در سال ۱۲۵۱ هجری قمری به شغل و لقب مستوفی نظام در لشکر آذربایجان منسوب و ملقب گردید. بعد از سمت استیفا به وزیر نظامی فرمانده کل قوا می‌رسد و بعد از مدتی با جلوس ناصرالدین شاه بر تخت، محمدتقی خان، به لقب امیر کبیری، اتابکی و نایب درآمد. در حالی که منصب صدارت و امیر نظامی را داشت. حسادت امثال میرزا آقاخان نوری و دسایس او همراه با مهدعلیا در این هنگام علیه امیر کبیر در شاه اثری نکرد و ازدواج امیر کبیر با خواهر تینی ناصرالدین شاه یعنی عزت الدوله اوضاع را کمی به نفع امیر کبیر آرام کرد. امیر کبیر سرگرم اصلاحات کلی شد در حالی که مملکت سخت گرفتار طغیان ناشی از هرج و مرج اواخر دوران محمدشاه بود.

یکی از اقدامات وی ایجاد نظم در جامعه بود؛ در پی نظامی که او در جامعه برقرار کرد کمتر ظالمی قادر بود بر بیچارگان فقیر تعدی کند، دزدی و هرزگی و شرارت را در جامعه به حداقل رسانید. در شراب اثر مستی نماند، جماعت او باش که سابق به یک جرعه شراب، چند نفر را زخم می‌زدند، تا حدی بر چیده شدند. امیر رسم رشوه و بست را برانداخت و کمتر کسی جرأت داشت رشوه دریافت کند، یا آن که گناهکاری به بست برود. رسم قمه کشی را برانداخت. در تهران رسم بود که جوانان قمه می‌بستند. وی گفت: هر که می‌خواهد قمه ببندد، اما آن کس که تیغ از غلاف بیرون آورد، چه کسی خواهد بود؟ به دنبال این سخن هر چه در شهر نزاع می‌شد کسی جرات تیغ کشیدن از نیام را نداشت و چون مردم پس از یک ماه چنین دیدند، قمه بستن را ترک کردند. امیر برای همیشه امور به خزانه خالی مملکت، سروسامان داد و حقوق بسیاری از درباریان و وابستگان آنها راقطع کرد و همچون قائم مقام، برای شاه نیز "پول توجیبی" مقرر نمود.

از دیگر اقدامات مهم امیر کبیر، تأسیس اداره آگاهی بود. او برای آن که از روابط کارگزاران و مأموران دولت با مردم مطلع باشد اداره ای مخصوص و سرّی تشکیل داد که مشخصات کارکنان آن کاملاً مخفی بود. مأموران این اداره در لباس چوپان، گدا، فروشنده دوره گرد، راهزن و... همه جا نفوذ داشتند و هر جا کار خلاقی از کسی سر می‌زد، بی درنگ امیر را با خبر می‌کردند. در واقع امیر به جای دو چشم و دو گوش، هزاران چشم و گوش داشت. وی جهت بسط عدالت، محاکم شرع را به علمای صالح سپرد، رسم شکنجه را برانداخت و با نوآوری در عرصه سیاست، سعی کرد مردم را با علوم جدید آشنا سازد. او مایه کوی آبله را اجباری ساخت و هر کس از بیماری آبله می‌مرد، بستگان او را پنج تومان جریمه می‌کرد. ایجاد چاپارخانه برای مرسولات پستی از دیگر اقدامات امیر بود. ایجاد میدان توپخانه و عمارت آن و همچنین سبزه میدان تهران، که قبلاً محل اعدام افراد خاص بود نیز، از دیگر کارهای عمرانی وی به شمار می‌آید. نکته جالب توجه در تیزی

امیر، ساختن خانه برای مردم بود، او دوست خانه در بیرون شهر بنا کرد. تاسیس مدرسه دارالفنون و راه اندازی نخستین روزنامه در ایران به نام وقایع اتفاقیه، دو گام بزرگ دیگر امیر بود، ایجاد کارخانه های پارچه بافی، شکر ریزی، چینی و بلورسازی، کاغذ سازی، چدن ریزی و فلزی از دیگر کارهای مثبت امیر بود. امیر کبیر این مرد نامدار در دوران صدارت خویش اقدامات بسیاری را برای ملت و کشور خویش انجام داد.

آنچه همواره نام امیر کبیر را در نهضت علم و دانش ماندگار خواهد کرد، همانا تأسیس مدرسه دارالفنون به سبک جدید و استخدام معلمان و استادان خارجی است که در کنار آنها اساتید برجسته ایران هم بودند و تدریس می کردند. گرچه بعد از تأسیس این مدرسه آنچه امیر کبیر در زمان حیاتش در نظر داشت متحقق نشد و حسودان امیر کبیر چون میرزا آقاخان نوری سلطه و نفوذ یافتند و اغراض و امیالشان را در این امر مهم دخالت دادند، از جمله بردن صد نفر شاگرد از شاهزادگان به نزد ناصرالدین شاه تا در این مدرسه تعلیم یابند. افسوس که یک روز پس از عزل امیر کبیر، معلمان فرنگی وارد تهران می شوند و گویی او را در حال توقیف ملاقات می کنند. میرزا آقاخان نوری با وجود آمدن معلمان از فرنگ، هنوز سعی در تعطیلی دارالفنون دارد که ناصرالدین شاه مخالفت می کند. سرانجام دشمنی امثال آقاخان نوری و مهدعلیا و... و نادانی ناصرالدین شاه باعث شد تا در ۲۰ محرم ۱۲۶۸ هجری قمری، امیر کبیر از صدارت معزول شود و در ۲۵ محرم از امارت نظام و از تمام مشاغل دولتی برکنار گردد و چند روز بعد به کاشان تبعید شود. سرانجام به فرمان نامرد روزگار ناصرالدین شاه به دست نالایقی چون حاج علیخان مراغه‌یی معروف به حاجب‌الدوله به طرز فجیعی در حمام فین کاشان به لقاء حق برسد.

منبع: پایگاه تبیان و صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

وفات حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها)

مجموعه: زندگی‌نامه بزرگان دینی

نام شریف آن بزرگوار فاطمه و القاب ایشان "معصومه"، "کریمه اهل بیت"، "سّتی"، و "فاطمه کبری" است. پدرش حضرت موسی بن جعفر (ع) و مادرش نجمه خاتون مادر حضرت رضا (ع) است.

آن حضرت اوّل ذی القعدة سال ۱۷۳هـ. ق در مدینه منوره به دنیا آمد. و در سنّ ۲۸ سالگی در روز دهم (۲) یا دوازدهم (۳) ربیع الثانی سال ۲۰۱هـ. ق در شهر قم از دنیا رفت.

در سال ۲۰۱هـ. ق، یک سال پس از سفر تبعید گونه حضرت رضا (ع) به شهر " مرو " حضرت فاطمه معصومه (س) همراه عدّه ای از برادران خود برای دیدار برادر و تجدید عهد با امام زمان خویش راهی دیار غربت شد. در طول راه به شهر ساوه رسیدند، ولی در آنجا عده ای از مخالفین اهل بیت با مأموران حکومتی همراهی نموده و با همراهان حضرت به نبرد و جنگ پرداختند که عدّه ای از همراهان حضرت در این حادثه غم انگیز به شهادت رسیدند. (۴) حضرت در حالی که از غم و حزن بسیار مریض بود با احساس نا امنی در شهر ساوه فرمود: مرا به شهر قم ببرید، زیرا از پدرم شنیدم که فرمود: "شهر قم مرکز شیعیان ما می باشد"؛ (۵) سپس حضرت به طرف قم حرکت نمود.

بزرگان قم وقتی از این خبر مسرت بخش مطلع شدند به استقبال آن حضرت شتافتند و در حالی که " موسی بن الخزرج " بزرگ خاندان " اشعری " زمام شتر آن مکرّمه را به دوش می کشید ؛ ایشان در میان شور و احساسات مردم قم وارد آن شهر مقدّس شد و در منزل شخصی " موسی بن خزرج " اجلال نزول فرمود. آن بزرگوار هفده روز در شهر ولایت و امامت به سر برد و در این مدّت مشغول عبادت و راز و نیاز با پروردگار متعال بود و واپسین روزهای عمر پر برکت خویش را با خضوع و خشوع در برابر ذات پاک الهی به پایان رساند.

سرانجام آن همه شوق و شور و شغف ، از اجلال نزول کوکب ولایت و توفیق زیارت بانویی از تبار فاطمه اطهر ، با افول بنجمه آسمان عصمت و طهارت ، مبدّل به دنیایی از حزن و اندوه شد ، و این غروب غم انگیز عاشقان امامت و ولایت را در سوک و عزا نشاناد. در رابطه با علّت مریضی ناهنگام حضرت و مرگ زود رس آن بزرگوار گفته شده است که زنی در شهر ساوه ایشان را مسموم نمود که این مطلب با توجه به درگیری دشمنان اهل بیت با همراهان حضرت و شهادت عده ای از آنها "در ساوه" و جوّ نامساعد آن شهر و حرکت ناهنگام آن بزرگوار در حال مریضی به سوی شهر قم ، مطلبی قابل قبول می تواند باشد.

بعد از وفات شفیعه روز جزا ، آن حضرت را غسل داده و کفن نمودند ، سپس به سوی قبرستان " بابلان " تشییع کردند و لی به هنگام دفن آن بزرگوار " به خاطر نبودن محرم " آل سعد" دچار مشکل شدند و سرانجام تصمیم گرفتند که پیرمردی به نام " قادر " این کار را انجام دهد. ولی قادر و حتّی بزرگان و صلحا ، شیعه قم هم ، لایق نبودند عهده دار این امر مهم شوند ؛ چرا که معصومه اهل بیت را باید امام معصوم به خاک سپارد. مردم منتظر آمدن " آن پیرمرد صالح " بودند ، که ناگهان دو سواره را دیدند که از جانب ریگزار به سوی آنان می آیند و قتی نزدیک جنازه رسیدند ، پیاده شده و بر جنازه نماز خواندند و جسم پاک ریحانه رسول خدا را در داخل سردابی " که از قبل آماده شده بود " دفن کردند و بدون اینکه با کسی تکلمی نمایند ، سوار شده و رفتند ، و کسی هم آنها را نشناخت . (۶)

به قول یکی از بزرگان هیچ بعید نیست که این دو بزرگوار ، امامان معصومی باشند که برای این امر مهمّ به قم آمدند. (۷) پس از پایان رسیدن مراسم دفن ، موسی بن الخزرج سایبانی از حصیر و بوریا بر قبر شریف آن بزرگوار برافراشت و این سایبان برقرار بود تا زمانی که حضرت زینب دختر امام جواد (ع) وارد قم شد و قبّه ای آجری بر آن مرقد مطهّر بنا کرد. (۸) و بدین سان تربت پاک آن بانوی بزرگ اسلام قبله گاه قلوب ارادتمندان به اهل بیت (ع) و دارالشّفاي دلسوختگان عاشق ولایت و امامت شد.

پی نوشتها:

- (۱) دلائل الامامه ، ص ۳۰۹.
- (۲) وسیله المعصومیّه ، ص ۶۵ به نقل از نزهتالابرار.
- (۳) مستدرک سفینه البحار ، ج ۸ ، ص ۲۵۷.
- (۴) زندگانی حضرت معصومه ، مهدی منصوری ، ص ۱۴ (به نقل از ریاض الانساب ، تألیف ملک الکتاب شیرازی).
- (۵) دریای سخن ، سقزاده تبریزی ، نقل از ودیعه آل محمد ، محمد صادق انصاری ، ص ۱۲.

(۶) تاریخ قدیم قم ، ص ۲۱۴ .

(۷) آیه الله فاضل لنکرانی " دام ظلّه ."

(۸) سفینه البحار ، ج ۲ ، ص ۳۷۶ .

منبع: nahad.umz.ac.ir :

پنجم جمادی الاول: تولد حضرت زینب (علیها السلام)

کسی بیرون از قاب

بر ناقه ای عریان نشسته بود و بر تقدیر تلخ خویش ناله می کرد و تازیانه می خورد. روضه خوان محله مان می گفت: «زینب ستم کش» و من در ذهنم پیرزنی خمیده و فرتوت را مجسم می کردم که تنها ضجه کردن و صورت خراشیدن می داند. زنی که در اوج نبرد، مدام غش می کند و از حال می رود. کسی که بعد از عاشورا چیزی فراتر از يك زن اسیر نیست؛ طنابی برگردن، شانه هایی فروافتاده و موج اشک و آه بر چهره؛ اسیر! يك زن کاملاً معمولی! با تمام هویت زنانه اش که ناگهان در میان يك حادثه غیر معمولی قرار می گیرد.

آدم های معمولی با تراژدی هایی هر چند رقت بار محکوم اند که در تاریخ فراموش شوند. همان طور که قهرمانان صفحه حوادث روزنامه، به سرعت از یاد می روند. این ذهنیت مفلوک از زنی اسیر همراه کودکی من مرد؛ آن چنان که باید! زینبی که در جوانی من ساقه کشید، زن دیگری بود بی هیچ شباهت به اسیر تقدیرهای تلخ. موجودی با قابلیت های جاودانه ماندن!

عون و جعفر را روی دست گرفته و پیش می آید. دو خط خون، ردیف جا پاهای مرد را می پوشانند. خط خون دو فرزند. حسین (علیه السلام) پیش می آید و نگاهش به خیمه زنان است. منتظر که زینب (علیها السلام) به ناله بیرون

بیاید ولی صحرا بدجوری ساکت است. از تمام درزهای خیمه زنان انگار سکوت می تراود. نه مویه ای... نه شیونی... نه گلایه ای... هیچ!

کجاست زن؟ کجاست عشق فرزند؟ کجاست مادر با تمام مهر و عاطفه اش؟ این فرزندان پاره پاره از آن اویند و هیچ صدایی نمی آید. زن نمی گرید؛ نمی نالد. از خیمه بیرون نمی آید؛ و نمی گذارد کسی بگرید؛ بنالد.

سکوت... سکوتی که از جنس صبر حتی نیست؛ از جنس خالص عشق است. دو قربانی او، دو نتیجه هستی او، آن قدر حقیرتر از تمام وسعت عشق اند که حتی برای دیدنشان بیرون نمی آید. مبادا حسین (علیه السلام...)

حس! حسی فراتر، گرم تر و زیباتر از مادر بودن و زن بودن است که در این لحظه او در خویش فرو برده است. این برادر عجیب، آن قدر فراتر از دوست داشتن است که عشق مادرانه را راحت می شود پیش پایش سر برید. آه، فقط خدا می داند که این روزها چقدر ما به هویتی چنین، به روحی چنین، به عشقی که ما را از این مرز بندی تنگ برهاند نیاز داریم. این روزها؛ این روزهای قحطی!

آدم ها پشت سر هم روی يك مدار ساده می چرخند. تکرار می شوند. دور می زنند. مردها مثل هم، زن ها مثل هم! با هویتی کاملاً تعریف شده. خط کشی شده؛ مصوب و قانونی. همه طبق ماهیت معلومشان رفتار می کنند:

— «مرد است دیگر، حالا يك وقت هم از کوره در می رود. فحشی، کنکی... همه شان همین اند...»

— «بالاخره مرد است. غریزه دارد. يك وقت هم دست از پا خطا می کند دیگر...»

— «زن است دیگر، اگر مدام پای آینه نباشد و به خودش نرسد که اسمش زن نمی شود...»

— «زن است دیگر، دلش نازک است. خب طاقت خون دیدن ندارد. زود گریه اش در می آید...»

— «زن است دیگر، عاطفه دارد. بچه اش را دوست دارد. نمی تواند ببیند...»

توجیه ها از فرط تکرار منطبق شده اند. همه پشت سر هم روی مرز هویت خط کشی شده راه می روند. نه پس، نه پیش. بردگی اقتضای طبیعت!

یادش به خیر! قدیم ها دلمان می خواست قالب ها را بشکنیم؛ سیال شویم؛ بیرون بریزیم. از هر چه قالب، هر چه قاب متنفر بودیم. می دانستیم که از يك تصویر ثابت بیش تریم... برتریم؛ اما این روزها، این روزهای عجیب. خودمان، خودمان را قاب می گیریم و می گذاریم سر طاقچه: «زن» و چه می پرستیم تصویر ساده ای را که اراده ما در آفریدنش هیچ نقشی نداشته است.

بعضی هامان هم هنر می کنند و می گویند: «نه، ما نمی خواهیم این باشیم» بعد از خودشان قاب دیگری می سازند: «مرد» - چه هنری! - و هیچ کدام یادمان نمی آید که قرار بود...

قحطی، قحطی دست هایی است که تصویر خودشان را می سازند. قحطی دوست داشتنی است که انتخابش کرده ایم نه که او به اقتضای طبیعت، ما را انتخاب کرده است. در این قحطی که زن، خودش را می پرستد، زن بودنش را می پرستد، زینب چه گم شده غریبی است...

همه عزیزانش را سر بریده اند. تکه تکه کرده اند. سرهایشان را همراهشان آورده اند. کودکان کاروانش را تازیانه زده اند و خودش را. طبق خط کشی ها، الان زن باید غش کند. باید تا حد مرگ بی تابی کند. باید از ترس و غم بی کلام شده باشد.

اما او ایستاده است؛ راست. در دربار یزید - جایی که نفس مردها می برد - و آهسته و بریده بریده نه، بلکه با بلاغتی که تن تاریخ را می لرزاند فریاد می زند: «**كذ كيدك، واسع سعيك، ناصب جهديك، فو الله لاتمحوا ذكرا و لاقیت**

وحینا [۲۴] «هر حقه ای می خواهی بزن، تمام سعیت را بکن؛ اما یقین داشته باش که نام ما را محو نمی کنی. آن که محو و نابود می شود تو هستی. علامت سؤال رو به رویم ایستاده است؛ کدام اسیریم؟ ما یا زینب؟ برگرفته از کتاب خدا خانه دارد. نوشته: فاطمه شهیدی

مثل‌های قرآنی:

حق به حق دار می‌رسد

«والعقبة للمتقین» و سرانجام (نیکی) برای پرهیزکاران است» (اعراف. ۱۲۸).

«و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون؛ در زبور بعد از ذکر (تورات) نوشتیم:

بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد!» (انبیاء. ۱۰۵).

عاقبت به خیری از آن پرهیزگاران است و این یک حساب ساده است. مطمئناً کسانی که در تمام عمر در کارهای خود سعی و تلاش کردند که غیر حق را به جا نیاورند و رضای الهی را جلب کنند خداوند نیز در پی یاری آنها، زمین و زمان را می‌فرستد و عاقبت آنها را بهتر از زندگی‌شان می‌کند.

داستانک:

صدای ساز و آواز بلند بود. هر کس که از نزدیکی آن خانه می‌گذشت، می‌توانست حدس بزند که در درون خانه چه خبرهاست؟ بساط عشرت و می‌گساری پهن بود جام «می» بود که پی‌پای نوشیده می‌شد. کنیزک خدمتکار درون خانه را جاروب زده و خاکروبه‌ها را در دست گرفته از خانه بیرون آمده بود تا آنها را در کناری بریزد. در همین لحظه مردی که آثار عبادت زیاد از چهره‌اش نمایان بود و پیشانی‌اش از سجده‌های طولانی حکایت می‌کرد از آنجا می‌گذشت، از آن کنیزک پرسید:

«صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟»

_____ آزاد.

_____ معلوم است که آزاد است. اگر بنده می‌بود پروای صاحب و مالک و خداوندگار خویش را می‌داشت و این بساط را پهن نمی‌کرد.

رد و بدل شدن این سخنان بین کنیزک و آن مرد موجب شد که کنیزک مکث زیادتری در بیرون خانه بکند. هنگامی که به خانه برگشت اربابش پرسید: «چرا این قدر دیر آمدی؟»

کنیزک ماجرا را تعریف کرد و گفت: «مردی با چنین وضع و هیئت می‌گذشت و چنان پرسشی کرد و من چنین پاسخی دادم.» شنیدن این ماجرا او را چند لحظه در اندیشه فرو برد. مخصوصاً آن جمله (اگر بنده می‌بود از صاحب اختیار خود پروا می‌کرد) مثل تیر بر قلبش نشست. بی اختیار از جا جست و به خود مهلت کفش پوشیدن نداد. با پای برهنه به دنبال گوی‌بنده‌ی سخن که جز امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علی‌ه السلام نبود رساند. به دست آن حضرت به شرف توبه نائل شد، و دی‌گر به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نائل آمده بود کفش به پا نکرد. او که تا آن روز به «بشر بن حارث بن عبد الرحمن مروزی» معروف بود، از آن به بعد لقب «الحافی» یعنی «پابرهنه» یافت و به «بشر حافی» معروف و مشهور گشت. تا زنده بود به پیمان خویش وفادار ماند، دی‌گر گرد گناه نگشت. تا آن روز در سلک اشراف زادگان و عیاشان بود، از آن به بعد در سلک مردان پرهیزکار و خداپرست درآمد.

کتاب داستان راستان، مرتضی مطهری

معرفی کتاب:

کتاب جنگ نرم نوشته داوود رنجبران، ناشر ساحل اندیشه تهران (سات)

این کتاب با موضوع (رسانه‌های گروهی ————— جنبه‌های سیاسی) است. سر آغاز این کتاب از بیانات مقام معظم رهبری آورده شده است.

همه وظیفه داریم

همین که حالا معمول شده که در بیانات و در تلویزیون و توی تیلی‌گات و توی دادگاه و توی زبان همه می‌گویند: جنگ نرم، راست است، این یک واقعیت است. یعنی الان جنگ است. البته این را من امروز نمی‌زنم من از بعد از جنگ سال ۱۳۶۷ همی‌شه این را گفته‌ام، بارها و بارها، علت این است که من صحنه را می‌بینم؛ چه بکنم اگر کسی نمی‌بیند؟! چه کار کند انسان؟! من دارم می‌بینم صحنه را، می‌بینم تجهیز را، می‌بینم صف آرای را، می‌بینم دهان‌های از حقد و غضب گشوده شده و دندان‌های با غیظ به هم فشرده شده علیه انقلاب و علیه همه‌ی این آرمان‌ها و علیه همه‌ی آن کسانی که به این حرکت دل بسته‌اند را؛ این‌ها را انسان می‌بیند. خب چه کار کند؟ این تمام نشده چون تمام نشده همه وظیفه داریم.

دیدار با هنرمندان (۱۳۸۸/۰۶/۱۴)

دشمن که در منطقه و جهان اسلام منافع خود را از دست رفته می‌دید برنامه مبارزاتی خود را در سطح وسیع پایه ریزی کرد و ابتدا از موضع جنگ سخت وارد شد و با باز کردن جبهه‌های متعدد داخلی و خارجی از قبیل مبارزه مسلحانه منافقین و چریک‌های فدایی و حزب توده و ترور شخصیت‌های ممتاز انقلاب در حادثه هفتم تیر و انفجار حزب جمهوری اسلامی و طراحی کودتای نوژه و حمله نظامی مستقیم به طبرستان و جنگ تجمیلی علیه ملت ایران توسط مزدور و دست نشانده خود صدام سعی در نابودی پایه‌های مستحکم انقلاب کرد.....

دشمن بار دی‌گر با ترفندی جدید سعی در ضربه زدن به جمهوری اسلامی نمود او جنگی نفس‌گیر در حوزه اقتصادی را که در دوران جنگ تحمیلی آغاز کرده بود تشدید کرد و به محاصره اقتصادی و تخریم‌های گسترده رنگ و بوی جدید داد و در کنار آن جنگ دی‌پلماتیک، جنگ رسانه‌ای و عملیات روانی را تقویت کرد که ملت ایران باز با ایمان به اسلام، مقاومت آگاهانه و انسجام درونی کمر استکبار را به خاک نزدیکی کرد و یک بار دی‌گر نقشه دشمن نقش بر آب شد.

اما دشمن که به دنبال منافع خود دست از تلاش برنداشته این بار با سلاح فرهنگی اقدام به مبارزه کرد، او ابتدا با تهاجم گسترده فرهنگی سعی ایمان و مقاومت مردم ایران را در هم بشکند و با انتخاب روش نرم و ترجیح آن بر جنگ سخت هم‌اوردی را آغاز کرد.

تهدیدات نرم پی‌چیده و محصول پردازش ذهنی نخبگان و اندازه‌گیری آن مشکل است.

در تهدید نرم، از روش القاء و اقناع سازی بهره‌گیری می‌شود. در تهدید نرم هدف تأثیر گذاری بر انتخاب‌ها، فرآیند تصمیم‌گیری و الگوهای رفتاری حریف و در نهایت سلب هویت‌های فرهنگی است.

مفهوم امنیت در ره‌یافت‌های نرم افزارانه شامل امنیت ارزش‌ها و هویت‌های اجتماعی است. تهدیدات نرم به دلیل ماهیت غیر عینی و محسوس آن، عمدتاً فاقد عکس‌العمل است. کاربرد قدرت نرم در رویکردهای امنیتی جدید علی‌ه نظام‌های سیاسی مخالف یا معارض، مترادف با فرهنگ سازی و نهادسازی در چارچوب اندیشه و الگوهای رفتاری نظام‌های لیبرال و دموکراسی تلقی می‌شود.

برژینسکی مشاور سابق امنیت ملی کاخ سفید و از طراحان و هدایت‌گران فروپاشی شوروی سابق می‌گوید:

«ما نه روی قدرت سیاسی و نه روی قدرت نظامی و اقتصادی تکیه کردیم، ما تنها از طریق فرهنگ و استفاده مؤثر از رسانه‌ها توانستیم به این هدف برسیم. رسانه‌هایی که به صورت هدفمند و متمرکز برای نفوذ به درون شوروی به راه انداخته شدند».

در همین راستا رهبر معظم انقلاب با درایت، مردم را به مقاومت و مسئولین را به هشیاری دعوت کرده و فرمودند:

من هشدار دادم و بارها این را عرض کردم. البته دلسوزان دنبال کردند، اما این حرکت ادامه دارد. امروز کسانی با مستمسک قرار دادن چیزهایی که خودشان هم آنها را قبول ندارند، به جنگ با همین ایمان، عقیده و هویت ملی و دینی مردم آمده‌اند و می‌آیند، یک عده هم به صورت فریب خورده و غافل، به این‌ها نگاه می‌کنند، بعضی هم متأسفانه آنها را کمک می‌کنند.»

(در دیدار با دانشگاهیان ۱۳۸۲/۰۶/۲۴)

بنابر این دشمن با به راه انداختن جنگ فرهنگی در مقابل ما صف آرایی کرده است و لازم است شیوه‌ها و ابزار و اهداف و راهبردهای دشمن را در این مسیر شناسایی و برای مبارزه با دشمن تمهیدات لازم را در نظر بگیری.

در این کتاب سعی شده است به شکل فشرده به اهم مباحث در ارتباط با جنگ نرم پرداخته شود. مطالب فهرست شده و فصل‌های این کتاب عبارتند از:

گزیده‌ای از بیانات مقام معظم رهبری (مد ظله العالی)

راه‌های مقابله با جنگ نرم

فصل اول: جنگ نرم

فصل دوم: طراحان و مجریان جنگ نرم

فصل سوم: جنگ رسانه‌ای

سخن آخر: بررسی اجمالی محتوای کتب مروج نرم

معرفی حسین بشیریه و آثارش، کتاب از دولت اصلاحی تا دولت اسلامی، کتاب جامعه مدنی، مبارزه مدنی، کتاب انتخاب: سلطه یا رهبری، کتاب سفرنامه‌ی اونور آب، کتاب آخر الزمانی در همین نزدیکی، کتاب بطالت، کتاب در یک خانواده ایرانی، کتاب خاله بازی، کتاب نگران نباشف، کتاب زمانی برای انسانیت بشر.

ضمیمه _____ نقشه راه براندازی ایران توسط مرکز سابقان

این کتاب دورنمایی از ابعاد، ابزار و راهکارها و تعریف و تبیینی دقیق از جنگ نرم به ما می‌دهد و مطالعه‌ی آن به همه‌ی افراد دلسوز برای آینده ایران توصیه می‌شود.



مطلب پشت جلد:

الفصایة العلمیة، الثقافیة و التعالیمة لمدرسة ولی العصر عجل الله

إلْزَم رِجْلَهَا؛ فَإِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ أَقْدَامِهَا

در خدمت مادر باش؛ زیرا بهشت زیر قدم های مادران است

حضرت فاطمه عليها السلام